

[www.kandokav.net](http://www.kandokav.net)

[www.kandokav.net](http://www.kandokav.net)

# ام الكتاب

ويرايش: ولاديمير ايوانف

به كوشش

ب. بي نياز (داريوش)

نام کتاب: ام‌الکتاب

نویسنده: گمنام

تاریخ نگارش: پیش از ۱۸۰ هجری

مکان کشف کتاب: شُغنان (تاجیکستان امروزی)

ویراستار: ولادیمیر الکسویچ ایوانف

منبع: **Der Islam** (Zeitschrift für Geschichte und Kultur des Islamischen

Orients), Nr.: 23, 1936

به کوششِ ب. بی‌نیاز (داریوش)

انتشارات پویا، کلن

چاپ نخست ۱۴/۲۰۱۴ / ۱۳۹۲

طرح روی جلد، علی چکاو

## فهرست

- ۷ - ۱- پیش‌گفتارِ ناشر
- ۹ - ۲- درباره‌ی ایوانف (دکتر فرهاد دفتری)
- ۱۵ - ۳- پیش‌گفتار ایوانف بر ام‌الکتاب
- ۳۷ - ۴- ام‌الکتاب
- ۱۳۵ - ۵- توضیح بعضی از واژه‌ها در نسخه‌های گوناگون

[www.kandokav.net](http://www.kandokav.net)

## پیش‌گفتارِ ناشر

«ام‌الکتاب» یکی از کتاب‌های ناشناخته‌ی غالبان شیعه است که می‌تواند حال و هوای آغازِ اسلام را تا اندازه‌ای روشن کند. به همین دلیل تصمیم گرفتم این کتاب را به همان شکلی که ایوانف ویراستاری کرده و در سال ۱۹۳۶ در مجله‌ی «اسلام» (Der Islam; Nr: 23, 1936) به چاپ رسانده بود، در اختیار علاقه‌مندان قرار بدهم. چاپِ «ام‌الکتاب» در مجله‌ی تخصصیِ «اسلام» با خطی عرضه شده که خواندن آن اندکی دشوار است. به همین دلیل بر آن شدم که کتاب را از نو تایپ کنم، بدون آن که در ویراستاری ایوانف دخل و تصرف کرده باشم. تنها «تغییراتی» که به هنگام تایپ کردن انجام دادم، این موارد می‌باشند: ۱- جدا کردن «به‌ها» در آغازِ واژه‌ها، مانند «بِعراق آوردند = به عراق آوردند، یا بیکروی حجابِ علی است = به یک روی حجابِ علی است»، ۲- جدا کردن «ها»ی جمع در آخرِ واژه‌ها یا اسم‌ها، مانند «ارواحها = ارواح‌ها» و ۳- اضافه کردن یک «ه» به اسم‌هایی که در فارسی امروز به هنگام جمع بستن حذف نمی‌شوند، مانند «حلقها - حلقه‌ها؛ گوشها = گوشه‌ها؛ شاخها = شاخه‌ها» و غیره.

همچنین گفتنی است که شماره‌ی آیه‌ها - و نه سوره‌ها- در ام‌الکتاب سد در سد با شماره‌ی آیه‌های قرآنی که امروزه در اختیار ماست، سازگار نیست. ولی بنا بر کنترلی که کرده‌ام، همگی آیه‌ها- با اندکی پس و پیش- در قرآن یا دقیق‌تر گفته شود، سوره‌ی نامبرده، آمده‌اند.

در این جا لازم است که از دوست گرامی ام‌آقای تیمور بزرگی برای خواندن و غلط‌گیری متن سپاسگزاری کنم.

[www.kandokav.net](http://www.kandokav.net)



# ولادیمیر ایوانف

## استادی در اسماعیلیه‌شناسی

دکتر فرهاد دفتری<sup>۱</sup>

ولادیمیر الکسویچ ایوانف شرق‌شناس و یکی از برجسته‌ترین اساتید در زمینه تحقیقات مربوط به فرقه اسماعیلیه، در سال ۱۸۸۶ در روسیه تزاری متولد شد. وی پس از تحصیلات مقدماتی، تحت نظارت ویکتور رزن (۱۸۴۸-۱۹۰۸) در سنت‌پترزبورگ، به آموختن زبانهای فارسی و عربی پرداخت. ایوانف سپس در رشته زبانها و لهجه‌های ایرانی و مطالعات تصوف تخصص حاصل نمود. ایوانف برای اولین بار در سال ۱۹۱۰ به ایران سفر کرد و مجدداً از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ در ایران بود، و طی این مدت نمونه‌های متعددی از لهجه‌های ایرانی را جمع‌آوری کرد. حاصل این زحمات، که تا سال ۱۹۲۰ ادامه داشت، در بیش از ۲۰ مقاله، در زمینه لهجه‌های خراسانی و سبزواری و بیرجندی و درویشی و الموتی و خوری و فارسی عامیانه و مهرجانی و گبری (زردتشتی) تدوین و انتشار یافت. همزمان با این تحقیقات ایوانف خدمت خود را در موزه آسیایی آکادمی علوم روسیه در سنت‌پترزبورگ، آغاز نمود. این موزه که در آن زمان تحت ریاست کارل زالمان (۱۸۴۹-۱۹۱۶)، زبان‌شناسی مشهور، اداره می‌گردید مدت‌ها بود که در حقیقت به یک کتابخانه مجهز تبدیل شده بود و در آنجا ایوانف بالاخره مسئول مجموعه کتب خطی اسلامی گردید. در این سمت

---

<sup>۱</sup> دکتر فرهاد دفتری کارشناس تاریخ شیعه اسماعیلی است. او در سال ۱۳۱۷ در شهر بروکسل در بلژیک متولد شد. ولی تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را در ایران به پایان رساند. حدود ۲ سال در ایتالیا، ۳ سال در بریتانیا و ۱۴ سال در آمریکا مشغول تحصیل بود. او دکترایش را در رشته‌ی اقتصاد از دانشگاه برکلی کالیفرنیا گرفت. او همچنین عضو سازمان برنامه و بودجه بود. در بانک مرکزی ایران نیز کار کرد و در دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) تدریس می‌کرد. او ۱۲ جلد کتاب در زمینه فرقه شیعه اسماعیله نوشته است و عضو تیم مشورتی دانشنامه‌ی اسلام (ویرایش سوم) است.

ایوانف در سفرهای مختلف، خاصه به منطقه آسیای مرکزی روسیه، تعداد زیادی کتب خطی فارسی و عربی برای موزه آسیایی جمع‌آوری نمود. وی بالاخره در سال ۱۹۱۵ موزه را با جمع‌آوری بیش از ۱۱۰۰ نسخه که به مجموعه بخارا موسوم گردید، غنی کرد. ولی همکاری ایوانف با موزه آسیایی از دیدگاه دیگری حائز اهمیت بود، زیرا در آنجا بود که وی در سال ۱۹۱۶ برای اولین بار به مجموعه‌ای از متون اسماعیلی، که توسط زاروبین (۱۸۸۷-۱۹۶۴) متخصص در لهجه‌های تاجیکی، در سال ۱۹۱۴ در شُغنان واقع در چیحون علیا جمع‌آوری شده بود، دسترسی پیدا کرد. تماس با این مجموعه آغاز تحقیقات اسماعیلی ایوانف بشمار می‌آید. طی دوره‌ای تا حدود نیم قرن پس از آن تاریخ، ایوانف بیش از هفتاد کتاب و مقاله در زمینه جوانب مختلف تاریخ و اصول مذهبی و عقاید فلسفی این فرقه تألیف نمود.

در اوائل انقلاب روسیه، در ۱۹۱۷ م. ایوانف بار دیگر برای جمع‌آوری نسخ خطی به آسیای مرکزی رفت. ولی مقدر نبود که وی دیگر هیچوقت به وطن خود مراجعت نماید. ایوانف در بهار سال ۱۹۱۸ م. به خراسان رفت و تا سال ۱۹۲۰ م در آنجا مقیم بود و در همان سنوات وی به تبعیت کشور بریتانیا در آمد و مدتی نیز به عنوان مترجم رسمی زبان فارسی در خدمت دولت بریتانیا بود. سرانجام در اوایل دهه ۱۹۲۰ ایوانف به هندوستان رفت و برای مدت چهل سال، ابتدا در کلکته و سپس در بمبئی، در آن کشور اقامت گزید. وی در کلکته با انجمن آسیایی بنگال همکاری داشت و بنا به درخواست سر مکرچی فهرستی، در چهار جلد، برای مجموعه کتابهای خطی فارسی آن انجمن، که در آن زمان بالغ بر ۴۶۰۰ نسخه بود، تهیه نمود. در همان دهه، در سال ۱۹۲۲ ایوانف اولین اثر مهم اسماعیلی خود را منتشر کرد. در این اثر «اسماعیلیتکا» برای اولین بار، به استثناء بعضی از اشعار ناصر خسرو که قبلاً انتشار یافته بود، تعدادی از متون اسماعیلیان نزاری در دسترس محققان قرار گرفت.

ایوانف در سال ۱۹۳۰ پس از تکمیل فهرست برداری از تمام کتب فارسی و قسمتی از نسخه‌های خطی عربی انجمن آسیایی، از کلکته به بمبئی رفت و از آن تاریخ تمام وقت خود را به تحقیقات خستگی‌ناپذیرش در مورد فرقه اسماعیلیه اختصاص داد. وی از بمبئی با تعداد کثیری از اسماعیلیان هند و نواحی مجاور، خاص بدخشان و جیحون علیا، آشنائیهای صمیمانه و نزدیکی ایجاد نمود و توانست به تعداد شایان توجهی از متون اسماعیلی، خصوصاً در کتابخانه‌های خصوصی، دسترسی پیدا نماید. در نتیجه این امکانات که برای تحقیقات اسماعیلی فوق‌العاده حائز اهمیت می‌باشد، ایوانف توانست برای اولین بار فهرست جامعی از متون اصیل شاخه‌های مختلف فرقه اسماعیلیه تهیه و منتشر کند: «راهنمای ادبیات اسماعیلی» (لندن ۱۹۳۳) وی همچنین در سال ۱۹۳۳ در بمبئی با کمک دوستان اسماعیلی خود، مانند آصف فیضی، انجمن تحقیقات اسلامی را تأسیس کرد و عضو کمیته اجرایی آن انجمن گردید. ایوانف پنج اثر مهم اسماعیلی خود را بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۴۲ در مجموعه انتشارات آن انجمن منتشر نمود.

ایوانف که برای اولین بار در سال ۱۹۲۸ از قلعه الموت دیدن کرده بود مجدداً در سال ۱۹۳۷ از آن قلعه دیدن کرد و در همان سال در ایران آثار مهمی از امامان شاخه نزاری فرقه اسماعیلیه، در قراء انجدان و کهک در نواحی محلات کشف کرد. حدود بیست سال بعد، وی از جانب عده‌ای از اسماعیلیان آفریقا، گروه تحقیقاتی محبسا مأموریت یافت که تحقیقات جامعی از آثار باقیمانده در قلعه الموت و نواحی اطراف آن انجام دهد. ایوانف نتایج این تحقیقات را در کتابی تحت عنوان «الموت و لمسر» در سال ۱۹۶۰ انتشار داد که هنوز جامع‌ترین بررسی باستان‌شناسی و مهمترین مأخذ علمی در مورد آن قلاع محسوب می‌گردد، مضافاً ایوانف در آن مأموریت برای اولین بار محل تقریبی قلعه میمون‌دژ را که در سال ۱۲۵۶/۶۵۴ م محل تسلیم شدن رکن‌الدین خورشاه آخرین خداوند الموت در مقابل مهاجمین مغول بود، شناسایی نمود.

همچنین در سال ۱۹۶۴ نقش مهمی در تأسیس انجمن تحقیقات اسماعیلی در بمبئی ایفا کرد و از آن تاریخ به بعد به عنوان مصحح و دبیر سری انتشارات آن انجمن خدمت نمود و تمام آثار مهم اسماعیلی خود را جزو آن سری منتشر کرد. در همین مجموعه بود که ایوانف در سال ۱۹۶۳ متن تجدیدنظر و توسعه یافته راهنمای ادبیات اسماعیلی خود را تحت عنوان «ادبیات اسماعیلی» یک بررسی کتاب‌شناسی انتشار داد. این کتاب که آخرین اثر اسماعیلی ایوانف است، حاوی توضیحات دقیقی است در مورد [تاریخ] حدود نهصد ساله اسماعیلی و می‌توان آن را مهم‌ترین محصول نیم قرن تحقیقات اسماعیلی ایوانف محسوب نمود. سرانجام وی در سال ۱۹۵۹ به علت نامساعد بودن آب و هوای هندوستان به تهران آمد و یازده سال آخر عمرش را در آنجا گذراند. ایوانف در ۱ ژوئن ۱۹۷۰ در سن هشتاد و چهار سالگی در تهران در گذشت.

ایوانف زندگی خود را وقف تحقیق در رشته‌های مورد علاقه‌اش، خاص مطالعات اسماعیلی، کرد. تحقیقات اسماعیلی وی همیشه به اسناد و مآخذی متکی بود که پیش از او مورد استفاده کسی نبوده است. وی تعداد زیادی از متون اسماعیلی را بدست آورد و تعداد بیشتری را دید و بر اساس کار مداوم و خستگی‌ناپذیر طی حدود نیم قرن تا آنجا که برایش میسر بود در تصحیح و ترجمه و انتشار این آثار کوشش کرد. تحقیقات اسماعیلی ایوانف تقریباً مربوط به تمام دوره‌های اصلی تاریخ و سیر تحول عقاید اسماعیلیان بود. دوره ابتدایی، از آغاز تا هنگام تأسیس خلافت فاطمی، مستنصر، در سال ۱۰۹۴/۴۸۷ و ظهور افتراق در فرقه اسماعیلیه به صورت دو شاخه اصلی نزاریه و مستعلویه دوره الموت در ایران، از قرن ششم/دوازدهم تا اواخر قرن هفتم/سیزدهم، دوره انجندان شامل قرون دهم/شانزدهم و یازدهم/هفدهم که یک دوره رنسانس برای اسماعیلیان نزاری بود، و دوره‌ی جدید، از اواخر قرن دوازدهم / هیجدهم تا حال حاضر.

در باب فرقه اسماعیلیه، تحقیقات و تألیفات ایوانف عمدتاً مربوط به شاخه نزاری این فرقه بود و تا آنجا که امکان داشت وی متون قدیمه نزاریان را که همگی به زبان فارسی است، تصحیح و ترجمه و منتشر نمود. از این لحاظ به گفته هاجسن (۱۹۲۲-۱۹۶۸) که خود از محققان برجسته در زمینه مطالعات اسماعیلی بود، ایوانف بنیانگذار بی‌رقیب مطالعات جدید نزاری در راه درست آن است. (مارشال هاجسن «فرقه اسماعیلیه» ترجمه فریدون بدره‌ای، تبریز ۱۳۴۲).

در نتیجه اکنون محققان اصول دین و اعتقادات نزاریان معمولاً به آثار ایوانف مراجعه می‌نمایند و باز در اثر زحمات ایوانف است که دایره المعارف اسلام دیگر چون هامر (۱۷۷۴-۱۸۵۶) و پیشینیانش نزاریان را مورد داوریه‌های نادرست قرار نداده است.

بطور خلاصه ایوانف موجب گردید که برای اولین بار تصویر واقع بینانه‌تری از آنچه تا حدود چهل سال قبل وجود داشت، از ماهیت و سیر تحول اعتقادات مذهبی و فلسفی نزاریان برای محققان اسلامی، بطور اعم، و محققان اسماعیلی، بطور اخص، حاصل گردد.

[www.kandokav.net](http://www.kandokav.net)

## پیشگفتارِ ایوانف بر أم‌الکتاب

اطلاعات ضروری دربارهٔ خاستگاه و درون‌مایهٔ ام‌الکتاب را پیش‌تر در مقاله‌ام - «ملاحظاتِ درباره‌ی ام‌الکتاب» (از این پس «ملاحظات» گفته می‌شود) - چاپ شده در *Revue des Etudes Islamiques* (۱۹۳۲)، صص ۴۱۹-۴۸۲) آورده‌ام. در این جا، نظر به محدودیتِ جا (صفحات) معقولانه است که با این پیش‌فرض بی‌اغایم که خوانندگان، «ملاحظات» نام‌برده را خواهند خواند و از این رو دیگر لازم نیست تا یک سلسله از موارد تکرار شوند. در این ملاحظات پایه‌ای فقط روی آن نکاتی انگشت گذاشته می‌شود که به مثابه‌ی اصلاح یا توضیح پیشنهاد می‌شوند.

**متن.** ویرایش کنونی این متن بر اساس یک روگرفت (کپی) از متنیست که زاروبین Zarobin در سال ۱۹۱۴ در شُغنان کشف کرد. این نسخه در موزه‌ی آسیایی آکادمی علوم روسیه در سن پترزبورگ قرار دارد که به احتمال قوی هنوز هم همانجا نگهداری می‌شود. این نسخه شامل ۲۱۰ صفحه‌ی کوچک است که تاریخ آن بیست و یکم جمادی ۱۲۹۶ (۱۳ می ۱۸۷۹) می‌باشد. تا آنجا که من می‌دانم، ظاهر این نسخه، قدیمی‌ترین و بهترین دست‌نوشته است. من همه‌ی متن را با نسخه‌ی دیگری که به زبان واخانی (وخی) از زبان‌های ایرانی، شاخه‌ی پامیری/بی‌نیازا بازنویسی شده بود و تاریخ ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ (۱۰ ژوئن ۱۹۰۶) را دارد مقایسه کردم. این نسخه را جی. لوچ Lutsch حدود ۲۵ سال پیش بدست آورد و یک روگرفت آن در همین موزه موجود است.

در سال ۱۹۳۱ در بمبئی فرصتی به دست آوردم تا دربارهٔ دو نسخهٔ دیگر از ام‌الکتاب تبادل نظر کنم. معلوم شد که آنها از ارزش کمی برخوردار هستند و توسط عده‌ای ایرانی به شکل نامناسبی به‌روز و «تصحیح» شده بودند. پس از آنکه «ملاحظات» نام‌برده چاپ شد، باز هم یک نسخه‌ی دیگر در دسترسم قرار گرفت - یک دست‌نوشته از چیترال Chitral به تاریخ ربیع‌الاول ۱۳۴۷ (اوت ۱۹۲۸). این نسخه، بازنویسی بسیار بد و

نادرستی است که شامل ۱۳۰ صفحه در اندازه‌ی ۲۰ × ۳۲ سانتی‌متری می‌باشد. این نسخه به تنهایی و بدون مقایسه با دیگر نسخه‌ها فاقد ارزش است. ولی اگر با دیگر نسخه‌ها مقایسه شود، می‌تواند کمک با ارزشی برای نزدیک شدن به نسخه‌ی اصلی باشد.

و درست هنگامی که این متن آماده و بازنویسی شد، باز هم نسخه دیگری از هُنزه Hunza در بلتستان در نزدیکی گلگت Gilgit بدست آمد. این، نسخه‌ای به‌روز شده و بی‌ارزش است که تاریخ دهم محرم ۱۳۵۱ / ۱۶ می ۱۹۳۲ را بر خود دارد. این متن حتا از دست‌نوشته‌ی پیشین هم بدتر است؛ آشکارا متن اصلی همانی بوده که متن چیترال از روی آن بازنویسی شده بود و در همه‌ی جاهای مشکوک تقریباً همان خوانش بدون تغییر آمده که این را می‌توان از روی فهرست نسخه‌های گوناگون مشاهده کرد.

برای اختصار، کپی **زاروبین** Zaroobin در اینجا با حرف «ز»، نسخه‌ی **لوچ** Lutsch با حرف «ل»، نسخه‌ی **چترال** Chitral با حرف «چ» و دست‌نوشته‌ی **هُنزه** Hunza با حرف «ه» مشخص خواهند شد.

آشکار است که همه‌ی این نسخه‌ها توسط فرقه‌هایی که ساکن روستاهای دور افتاده در آسیای مرکزی بودند برای استفاده‌ی شخصی بازنویسی شدند. معمولن چنین دست‌نوشته‌هایی بسیار نادرست هستند، فارسی آن‌ها سرشار از اشتباهات چشمگیر است، و به ویژه املا‌ی عربی، حذف‌ها، انحرافات زبانی، گاهی اضافات ناخواسته و غیره. خوشبختانه، نقل قول‌های عربی که بیشترین آسیب را در این متون می‌بینند، در این کتاب، به استثنای چند تا، از قرآن برگرفته شده‌اند؛ از این رو، درست کردن آنها آسان است.

اگرچه تنوع چنین خطاهایی زیاد است، و تقریباً در هر سطحی آشکار می‌شوند، با این وجود، آن‌ها تفاوت‌های واقعی در متن را تشکیل نمی‌دهند. اشتباهات یافت‌شده آشکارا از یک سرشت آشفته برخوردارند و به احتمال قوی از خطاهای روگرفت‌های (کپی‌های) اولیه ناشی می‌شوند.



شاید گاهی لازم به گفتن باشد که هر گاه تفاوت‌های بیش و کم جدی‌ای میان این دست‌نوشته‌ها باشد، اکثرن در نسخه‌های «ل» و «ج» است و نه «ز». ولی چنین نمونه‌هایی آنقدر اندک هستند که می‌توان گفت نسخه‌های گوناگون دیگری از پیش وجود نداشته‌اند. بیان تمامی این لغزش‌ها و خطاها در این ویراش، تلف کردن وقت است. از این رو، در این‌جا فقط به جدی‌ترین تفاوت‌ها پرداخته می‌شود - یعنی آن‌هایی که به معنای جمله آسیب می‌رساند. و تا وقتی نسخه‌های واقعن قدیمی‌تر و مطمئن‌تر در دسترس نباشند، پرداختنِ ژرف‌تر به این موضوع عبث است. آن بخش‌هایی از کتاب که حتا با کمکِ روگرفت‌های کنونی، هنوز هم به گونه‌ای رضایت‌بخش اصلاح نشده‌اند به همان شکل سابق گذاشته شده و با علامتِ پرسش مشخص شده‌اند.

نویسنده‌ی ام‌الکتاب در به کار بردن اکثر واژه‌های تخصصی شدیدن گنگ و مبهم عمل کرده است. فقط یک مطالعه تطبیقی از همه‌ی بخش‌هایی که در آن‌ها واژه‌های تخصصی استفاده شده می‌تواند در بعضی موارد کاربرد اصلی آن‌ها را روشن کند و البته در این میان، بعضی دیگر از واژه‌های فنی مبهم باقی خواهند ماند. همچنین، نویسنده در ارجاعات خود به شخصیت‌های روایتِ خود، بسیار آشفته و درهم رفتار کرده است. به همین دلیل، اضافه کردن فهرست‌های مفصل برای متن از اهمیت اساسی برخوردار است، به ویژه یک فهرست از واژه‌های فنی.

**خاستگاه اثر:** در «ملاحظات» به طور بسنده‌ای نشان داده شده که ام‌الکتاب که آشکارا یک کتاب کهن است، احتمالن تاریخ آن به سده‌های دهم یا یازدهم میلادی برمی‌گردد و یک کتاب اسماعیلی نیست، اگرچه، به احتمال قوی از محافلی سرچشمه می‌گیرد که ارتباط تنگاتنگی با آن‌ها [اسماعیلی‌ها] داشته‌اند، یا متأثر از آرای آن‌ها بوده‌اند. امکان دارد که باورهای بعضی از شاخه‌های قرمطیان در نزدیکی خلیج فارس را نیز بازتاب دهد، و شاید هم در آن‌جا به نگارش در آمده باشد. در رابطه با همین نکته گفتنی است که در کتاب یک نویسنده اسماعیلی آغازین،

یعنی ابو حاتم عبدالرحمان رازی (کسی که در نیمه‌ی نخست سده‌ی چهارم/دهم شکوفا شد) - «عالمون نبوت» - چندین واژه فنی و عبارات هم‌مانند با ام‌الکتاب وجود دارد، البته با تأکید به این نکته که آرا و نظرات آن‌ها از هم دور می‌شوند. در بخشی از کتاب که او به کشورهای گوناگون اشاره می‌کند، ابو حاتم یک فهرست از نام‌های جغرافیایی ارائه می‌دهد که به این کتاب بسیار شبیه است. همچنین او چندین نام برای سوریه، آفریقای شمالی و غیره ارائه می‌دهد در حالی که واژه‌های مبهمی از خراسان و ترکستان برای استان‌های شرقی جهان اسلام آن زمان ارائه می‌دهد. قابل توجه این که او پیوسته به خزرها و حتا روس‌ها اشاره می‌کند. کتاب دیگر اسماعیلی از سده‌ی ۱۰/۴ سیره/الاستاد جوذری است که اغلب به *صقالبه* که در ام‌الکتاب ظاهر می‌شود نیز اشاره می‌کند. همه‌ی این مردمان در کتاب‌هایی که بعدها نوشته شدند دیگر به فراموشی سپرده شده بودند.

اگرچه ام‌الکتاب کتابی بسیار کهن است و بسیار با احترام با آن رفتار می‌شود ولی آشکارا این اثر تأثیری در ادبیات فاطمیان و اسماعیلیان نزاری به جا نگذاشته است. احتمالاً حتا نویسندگان مدرن التقاطی اسماعیلی هم هرگز به این کتاب رجوع نمی‌کنند و درباره‌ی بُن‌مایه‌های آن بحث نخواهند کرد. ظاهرن «در پس ذهن» پیروان این فرقه این درک نهفته بود که میان آرای ام‌الکتاب و راست‌دینی اسماعیلی شکاف ژرفی وجود دارد.

با یاری فهرست واژه‌های تخصصی‌ای که در این جا آمده‌اند به آسانی می‌توان دید که چنین ترمینولوژی اسماعیلی مانند *امامت*، *وصایت*، *نص*، *ناطق*، *اساس* و غیره به هیچ وجه در این کتاب به کار برده نمی‌شوند. همان گونه که در «ملاحظات» نشان داده شد، کاربرد واژه‌های *امام* و *امام* زمان در این جا با کاربرد آن‌ها در ادبیات اسماعیلیه که از زمان روی کار آمدن فاطمیان [در تونس و مصر/م] بیرون آمده بسیار متفاوت است. در این جا *امامان* زمان همواره در ارتباط با *عالمان ربّانی*، یا حتا *عالمان*

نورانی (واژه‌ی آخر آشکارا بیش‌تر رنگ و بوی مانوی دارد) به کار گرفته شده است؛ و از این رو روشن است که واژه‌ی امام در این جا خیلی پیش از آن که تعبیر نهایی خود را نزد فاطمیان بیابد همان معنایی را دارد که در نزد اهل تسنن مرسوم بوده است. در این جا فقط یک بار به جای امامت، واژه‌ی امامیت (۲۳۶) استفاده می‌شود که البته این به موقعیت امامان زمان برمی‌گردد.

در جایی دیگر از کتاب، سرشت آن‌ها [امامان] به عنوان نور نبوت امامان زمان (۲۳۶) تعریف می‌شود، ولی همین نبوت (در تنها مرجع دیگری که در این جا پیدا شده) به قدیسان دیگر اختصاص داده می‌شود - نور نبوت مخلصان (۳۶۶). گفتنی است که اگرچه در این کتاب چندین بار نام محمد پیامبر برده می‌شود، ولی او همواره یا به عنوان یک موجود خدایی، یا به عنوان یک قانون‌گذار بزرگ، مبتکر شش دور شریعت، ظاهر می‌شود. همه کارکردهای پیامبری و گنوسی پیامبر از طریق سلمان فارسی انجام می‌شوند (ن. ک. ۱۳۲، ۱۷۲ - رسول من تویی و غیره). از این رو، این جا نیز یک تفاوت بزرگ با آرای اسماعیلیه راست کیش وجود دارد.

در این جا برخلاف ادبیات معیار و شناخته‌شده فاطمیان، ما هیچ نشانی از سلسله‌مراتب مقامات اسماعیلی (حدود) نمی‌بینیم - حجّت، داعیس، و غیره. البته بر همگان آشناست که این سلسله‌مراتب همواره در حال تغییر بوده و واژه‌های مربوط بدان نیز همواره دگرگون می‌شدند. در این جا، این واژه فنی در شکلی ظاهر می‌شود که هم بسیار کهن است و هم به فرقه‌ای تعلق دارد که از آرای اسماعیلی فاطمیان بسیار فاصله دارد. این درک از طریق ملکان‌الاهی پنجگانه به اوج خود می‌رسد - پادشاهان (بسیار همانند خدای آسمان مانویت)، به دنبال آن دمیثورگوس (صانع جهان) به رهبری سلمان، که خود، همانگونه که در بالا نشان داده شد، در واقع یک پیامبر است. و سپس تقیبان [سالارها/سران] (دوازده)، نجیبان (بیست و هشت)، مراسلان (۳۱۳ نفر)، و بسیاری از مخلصان، خالصان و غیره به دنبال آن می‌آیند. در روزگار پیش از فاطمیان، اصطلاحات فنی

متفاوتی برای مراتب دینی یا اجتماعی به کار برده می‌شده که بعدها دوباره بازخوانی شد، و احتمال دارد که اصطلاح *عالم* که در این جا بسیار ظاهر می‌شود، به جای *دعی* (که اصلن در این کتاب ظاهر نمی‌شود) استفاده شده است.

اصطلاح دیگر اسماعیلی، یعنی *تأویل* در این جا فقط یک بار ظاهر می‌شود (*تأویل باطن*، ۳۵۵)، در حالی که واژه تفسیر شش بار به کار برده می‌شود (۶۰، ۷۶، ۹۴، ۱۶۸، ۱۷۰، ۳۰۳). اصطلاحات *ظاهر* و *باطن* باز هم طوری به کار برده می‌شوند که دشوار است دریابیم آیا آن‌ها به همان معنایی هستند که منظور اسماعیلیه است. اصطلاح شریعت که چندین بار ظاهر می‌شود، ظاهرن با معنی آن در آرای اسماعیلی متفاوت است. ایدۀ اسماعیلی شریعت در این متن به معنی سنت به کار برده می‌شود. جالب این جاست که این اثر سرشار از واگویی‌ها (نقل قول) از قرآن است، ولی فقط چهار جمله (۱۹۱، ۲۴۸ تا ۲۸۷) آن به پیامبر نسبت داده می‌شود؛ اصطلاحات حدیث و اخبار اصلن در ام‌الکتاب ظاهر نمی‌شوند. همچنین در این کتاب به حوادث مشهوری که در تاریخ شیعه رخ داده، اشاره‌ای نشده است. در حالی که تقریباً هیچ منبع شیعه نیست که در این باره سخن نگفته باشد - برای نمونه داستان غدیر خم و باغ فدک و غیره. در این کتاب فقط یک افسانه بازگو می‌شود و آن هم سجده کردن مناره‌ی مسجد کوفه در برابر علی است.

احتمالن نبود عناصر نامبرده بالا بیانگر این است که این اثر متعلق به یک گذشته‌ی بسیار دور از برآیش (Evolution) تاریخ شیعه است یا این که این متن متعلق به یکی از محافل فکری آن فرقه‌هایی است که هم با اسماعیلیه آغازین و هم با شیعه دوازده امامی بسیار فاصله دارد. البته می‌توان ویژگی‌های همانندی را در آموزه‌های آن‌ها نیز مشاهده کرد. یکی از جنبه‌های برجسته‌ی نظام فکری فاطمیان، مبنای نوافلاطونی (فلوینی) فلسفه آن‌هاست. در *ام‌الکتاب* چنین چیزی کاملن ناپیدا است، با این که نویسنده آرا و نظراتی را عرضه می‌کند که خاستگاه یونانی

دارند. این هم می‌تواند نشانگر اصالتِ قدیمی این اثر باشد. ابو حاتم الرضایی در کتاب خود *عالمون نبوت* دانش فوق‌العاده خود را از ادبیات فلسفی یونان نشان می‌دهد و نام و عناوین بسیاری از کتاب‌های فلسفی یونان را باز می‌گوید. ولی در این جا ظاهرن افکار و آرای فلوطین غایب هستند، یا دستِ کم در پس‌زمینه عمل می‌کنند و ارجحیت به آرای نئوفیثاغورثی داده شده است. پرسش چهارم *ام‌الکتاب*، رد این تصور است که خدا هیچ صفت قابل درک و احساس ندارد، می‌بایست در کنار پرسش دوازدهم نگریسته شود که به مخلوق یا غیرمخلوق بودن قرآن می‌پردازد؛ این، در واقع اشاره‌ایست به شرکت در ستیزِ ضد معتزله. همین نشانگر کهن بودن این کتاب نیز هست.

اشارات به اسماعیلیه، در صفحه ۵۲ (اصلی)، بسیار مبهم‌اند و احتمالن جزو اضافات (ناشیانه) بعدی هستند. همچنین چند اشاره مانند «دوازده *تای ما، اهل بیت*» مشکوک و پرسش برانگیزاند و احتمالن ربطی به دوازده امام شیعه ندارد. به احتمال قوی چنین اشاراتی، فقط تطبیق ناشیانه ام‌الکتاب با باورهای جماعت‌های گوناگون شیعه می‌باشند که این کتاب در طی سرگردانی‌ها و بازنویسی‌هایش پشتِ سر نهاده است.

در صفحه‌های ۴۲۸ - ۴۳۰ از «ملاحظات»، بخش‌هایی واگویه شده‌اند که نشانگر مذهبِ نویسنده ام‌الکتاب است، یا می‌توان گفت فرمولبندی‌ای وجود دارد که باور آن جریان مذهبی را به «هفتگانگی الاهی» نشان می‌دهد. ولی این هم به ما برای حل مسئله کمک نمی‌کند. در این جا باید گفت که پروفیسور ال. مسیگنون Prof. L. Massignon بر این نظر است که پایانِ اسرارآمیزِ این عبارت می‌باید «*و آلیه السلسل*» خوانده شود. زیرا در این جا، «*أل*» برای مضاعف صرف شده که دربرگیرنده دو عضو برگزیده از خانواده پیامبر است، یعنی *سلمان و ابوخطاب*. در نسخه حاضر این خوانش در سراسر کتاب رعایت شده است. ولی با مطالعه دوباره نسخه‌های چترال و هنزه متوجه شدم که به جز ده موردی که در آن جا این عبارت (فرمولبندی) نمایان می‌شود، در نه مورد (منطق با ۲۳،



بسیار آشفته و درهم هستند، و بهتر است از همان آغاز دریابیم که پرسشِ نخست کجا پایان می‌یابد و پرسش دوم کجا آغاز می‌شود. از این رو برای بهتر فهمیدن اشارات و ارجاعات، جدول زیر پرسش‌ها تنظیم شده است:

- ۱- ضرورت اعتقاد به تجلی خدا در قالب انسانی (۵۳).
- ۲- معنای نمادین عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و اشارات نهفته در این عبارت در ارتباط با کیهان و خداوند (۶۰).
- ۳- شخص خالق، و صفاتش (۷۷).
- ۴- انکار آموزه متعالی بودن خداوند، و این که شناخت صفات او ناممکن است (۹۱).
- ۵- «دیوان‌ها» و «مکان‌های» کیهانی (۹۶).
- ۶- آفرینش کیهان (۱۱۹).
- ۷- آفرینش جهان مادی و انسان؛ پیمان خدا با انسان (۱۶۷).
- ۸- حوزه «لذت» در جهان مادی (۲۲۵).
- ۹- سرشت زندگی مادی انسان (۲۳۳).
- ۱۰- آزادی اراده (۲۳۸).
- ۱۱- نماد عاشورا و شماره ده (۲۴۷).
- ۱۲- قرآن (۲۵۰) مقایسه شود همچنین با ۲۷مین پرسش)
- ۱۳- سرشت رویاها (۲۵۶).
- ۱۴- تولد دوباره روح (۲۵۸) مقایسه شود همچنین با ۳۲مین پرسش)
- ۱۵- «بیت‌المعمور» (۲۶۵) مقایسه شود همچنین با ۱۹مین پرسش)
- ۱۶- کشتی نوح، و نمادهای پیامبر (۲۶۸).
- ۱۷- معراج (فراز) محمد، ذوالفقار علی، و قائم.
- ۱۸- چند تا ارگ خدایی وجود دارد؟ (۲۸۸).
- ۱۹- کعبه، بیت‌المعمور، غیره (۲۹۱) مقایسه شود همچنین با ۱۵مین پرسش)
- ۲۰- زمین بر چه چیزی قرار گرفته است؟ (۳۰۲).

- ۲۱- آن گاه که آدم از بهشت بیرون رانده شد زمین چه بوده؟ (۳۰۶).
- ۲۲- ارواحی که از قلب برآمدند (۳۰۸).
- ۲۳- گناه و رستگاری (۳۲۳).
- ۲۴- سیرت (۳۹۳).
- ۲۵- قیامت (۳۴۵).
- ۲۶- «هفت» نور پنهان در پیکر انسان (۳۵۰).
- ۲۷- سوره‌های قرآن (۳۵۵) (مقایسه کنید همچنین با ۱۲مین پرسش).
- ۲۸- نمادگرایی اخترشناسی (۳۶۳).
- ۲۹- توضیحاتی درباره نماز (۳۶۷).
- ۳۰- روزه و غیره (۳۷۰).
- ۳۱- فرشتگان مرگ (۳۷۶).
- ۳۲- تولد دوباره ارواح (۳۸۶) (مقایسه کنید همچنین با ۱۴مین پرسش).
- ۳۳- کدامین ارواح نجات یافته‌اند؟ (۳۸۸).
- ۳۴- ورن (شهوت) پس از مرگ به کجا می‌رود؟ (۳۹۵).
- ۳۵- آدم‌های گوناگون، یا جنبه‌های گوناگون سرشت انسانی (۴۰۶).
- ۳۶- چگونه «سر آدم با آسمان تماس می‌یابد؟» (۴۱۰).
- ۳۷- چرا گاهی آدم‌های دانش‌آموخته چیزهای ساده را نمی‌فهمند؟ (۴۱۱).
- ۳۸- جامه‌های آدم (۴۱۵-۴۱۹).

#### ۴. زبان «ام‌الکتاب»

پرسش درباره زبان این اثر در «ملاحظات» طرح نشد و از این رو می‌باید در این جا موشکافانه مورد بررسی قرار گیرد. بر همه روشن است که تا زمانی که نسخه‌های واقعن کهن و معتبر پیدا نشده‌اند، امکان مطالعه و بررسی ژرف وجود نخواهد داشت. نسخه خطی‌ای که در اختیار ماست هم بسیار نو و هم بسیار ناقص است. از این رو، نمی‌توانیم یک سنجش همه‌جانبه از آن به عمل آوریم.



## الف: اسم‌ها

نویسنده ام‌الکتاب به خوبی تفاوت میان کاربرد مفرد و جمع را می‌شناسد، چیزی که در فارسی مدرن بدان توجه نمی‌شود. جالب این جاست که بر خلاف قوانین دستور زبان فارسی در موارد بسیاری وقتی اسم‌ها در حالت جمع هستند، صفات نیز جمع بسته می‌شوند. از این رو موارد مشابهی چون «گوهران بدبختان» یا «متعلمان نابالغان» و غیره در این کتاب به چشم می‌خورند. فاعل جمع همواره توسط فعل جمع می‌آید گاهی جمع مکسر (شسته) عربی به همراه صفت در حالت جمع می‌آید، و اغلب نیز شماره‌ها (اعداد)، اسم‌های جمع به خود می‌گیرند، مانند «افلاک نورانیان» (۲۳۵)، یا در مورد «هفت نوران»، «ده روح‌ها» و غیره.

مانند فارسی کهن، پسوند جمع «آن» در مجموع ترجیح داده شده است؛ با این وجود، جمع‌های زیادی هستند که با «ها» بسته شده‌اند. بیشتر اوقات این پسوندهای جمع فارسی به جمع‌های عربی نیز متصل شده‌اند، مانند *حروفان*، *ارواحان*، *ارواح‌ها*. شاید گفته شود که نویسنده ام‌الکتاب این اشکال گوناگون را به کار برده چون می‌خواست ظرایف و لایه‌های گوناگونی از افکارش را بیان کند، مانند این موارد: *روح و ارواح* (۱۲۲)، ۱۲۴، ۱۶۶، یا *روح و ارواحان* (۲۷۷)، یا *روح‌ها و ارواح‌ها* (۶)، و *روحان*، و غیره. البته باید گفت که تشخیص چنین قصد و نیتی در این کتاب ناممکن است.

## اضافات

اضافات ظاهرن طبق قاعده به کار برده شده‌اند، اگرچه، آن‌ها معمولن در نسخه خطی فقط زمانی می‌توانند رد یابی شوند که پس از یک حرف صدادار طولانی آمده باشند، - که البته در این هم یقینی نیست، چون این هم می‌تواند به سادگی و به طور خودکار توسط کاتب (رونوشت‌بردار) داخل شده باشد. واژه‌ی «/» در حالت‌هایی که مفعول باواسطه و مفعول بی‌واسطه ظاهر می‌شوند، عملن مورد استفاده قرار نگرفته است (هم در

نسخه اصلی، و هم در بازنویسی‌های بعدی). در این جا نیز پیشوند «مر» به کار برده نشده است. این پیشوند ظاهرن یک جزء اصیل است که در بسیاری از رونوشت‌های جدید کتاب‌های اسماعیلیه به چشم می‌خورد. زیرا این کتاب‌ها توسط کسانی رونویسی شده‌اند که این حرف (وند) را به خوبی می‌شناخته‌اند و حتا گاهی در کاربرد آن راه افراط می‌پیموندند. گفتنی است که «بر» و به ندرت «ز» برای بیان مفعول با واسطه استفاده می‌شد (در صورتی که «برای» هرگز برای این حالت مفعولی به کار برده نشده)؛ اگرچه در بسیاری مواقع هیچ ضمیری استفاده نشده، با این حال در کنار «ب»، واژه قدیمی‌تر «با» نیز برای بیان حالت مفعول با واسطه استفاده می‌شده، مانند «طلاق مطلق ایشان بدهد» (۳۰۹) و غیره. پسوند «ی»، هم برای معین و هم برای نامعین (یای اشاره و یای وحدت) به طور سیستماتیک حذف شده است. و در مواردی که انتظار کاربرد آن می‌رود، نشانی از آن نیست، و این کمبود در هر صفحه کتاب به چشم می‌خورد.

## صفات

به جای پسوند «ی» که معمولن برای نشان دادن صفت به کار می‌رود، پسوند کهن «ین» در متن استفاده شده است. این پسوند هم به واژه‌های فارسی و هم عربی چسبانده شده، مانند «سورین»، «روحین» و غیره. پسوند دیگری که در حال حاضر در زبان عامیانه متداول است ولی در متون ادبی کمتر استفاده می‌شود، «ه» است. در ام‌الکتاب این کمتر با واژه‌های اصیل فارسی استفاده شده است مانند «چهارده شبه» (۱۰۹)، یا «ترکامه» (۳۶۸) در صورتی که این پسوند به طور گسترده با واژه‌های عربی، به ویژه در حالت مفعولی، استفاده شده که شبیه پسوند عربی برای مؤنث می‌باشد (موردی که خود من در «ملاحظات» اشتباه کردم). چنین مواردی در هر سطر یافت می‌شوند، مانند: ناطقه، اظله، معترضه، منتظره، و غیره. خیلی دشوار است که بتوان فهمید که نویسندگان طبق چه معیارها

و شاخص‌هایی چنین پسوندی را به کار برده است. برای نمونه، آدمِ معترضه همیشه با «آ یا ه» آمده ولی در همین زمان آدم مذموم، آدمِ دائم، آدمِ حبسی نیز در متن گسترده استفاده شده است. ولی حوا همیشه حبسی است و نه حبسیه. از این رو آشکار است که این نه یک پسوند مؤنث بلکه احتمالاً یک پسوند (گوش) محلی فارسی است که ظاهرن معادل «ی» نسبت برای صفات می‌باشد.

### ضمایر

در این جا چیز خاصی برای توضیح ضمایر وجود ندارد، به جز چند نکته درباره‌ی «و» و «یشان»؛ این دو، معمولن در زبانِ کهن برای اشیاء یا بی‌جانان استفاده می‌شده است. البته در این جا، بیشتر از شکلِ کهنِ «وی» استفاده شده تا «و».

پسوندهای ضمیری در این جا نقشی برجسته ایفا می‌کنند، ولی به دلیل مضمون ویژه این متن، تقریباً فقط شکل سوم شخص مفرد استفاده شده است. موارد دیگر در این جا نادر هستند، مانند: دوم شخص مفرد «ت» (۱۶ و ۳۹۴) و سوم شخص جمع، «شان» (۱۴۳ و ۳۷۹). همچنین پسوندهای ضمیری در این متن هیچ گاه به طور مستقیم به افعال چسبانده نمی‌شوند. آن‌ها به ندرت برای بیان مالکیت به کار برده می‌شوند، و کاربرد اصلی آن‌ها این است که ضمیر شخصی را به حالت مفعولی *cases oblique* تبدیل کنند، و آن‌هم پس از یک حرف اضافه. از این رو موارد بسیاری مانند «زش»، «درش» و غیره در این متن دیده می‌شوند، و این در حالی است که معمولن گفته می‌شود «ز/او» یا «ز/آن» و غیره. اگرچه در این جا شکل کهن «به» یعنی «بد-» اغلب با «آن» و «ین» [«بدان» یا «بدین»] به کار برده می‌شود، ولی موارد کمی مانند «بدو» وجود دارند و اکثرن «بدش» (۳۰۶ و ۳۲۴ و غیره) به جای آن آمده است. گفتنی است که این شکل ضمیر در حالت مفعولی در خراسان امروز بسیار به کار برده می‌شود، به ویژه در جنوب خراسان، - به/ش،

ازش، و غیره. ولی این شکل کوتاه شده‌ی «به/اینش»، «ز/اینش» و غیره است که خراسانی‌ها به دلیل تلفظِ دماغی (بینی) نون را حذف می‌کنند و در آن پسوندِ ضمیریِ «ش» به طور ساده همان معنی را می‌دهد. با این وجود، شاید چندان معقول نباشد که ادعا کرد این دو شکل در ارتباط با یکدیگر هستند.

در این جا موارد بسیاری هستند که حرفِ اضافه با پسوندِ ضمیری مرتبط شده است، مانند «ز-اش» (ازش)، «بر-اش» (برش)، «در-اش» (درش) و غیره که مواردی کاملن روشن و معمولی هستند. ولی در خیلی مواقع که داشتیم دو روگرفتِ (کپی) پترزبورگ را با هم مقایسه می‌کردم، به هنگام بروز این موارد، متوجه چیزِ غریبی شدم: در همهٔ نسخه‌ها به ویژه نسخهٔ «ل» [لوچ]، چیزهایی مانند «ز پیش»، «ز جنس»، «در پیش»، «در جنس» و غیره ظاهر می‌شوند، یا واژه‌هایی کاملن ناخوانا که آدم فکر می‌کند باید «ز پیش» یا «در پیش» باشند که در جاهای دیگر کاملن روشن و مشخص آمده‌اند. عبارت‌هایی چون «ز پیش» و هم «ز جنس» و غیره پی در پی و آن هم نابجا و بی‌معنی در متن ظاهر می‌شوند. هنگامی که متن را با نسخهٔ چترال مقایسه می‌کردم، دوباره به این اشکالِ عجیب و غریب برخورددم. ولی در نیمهٔ دوم نسخهٔ چترال و هُنزه، در چند مورد، به موردی مانند «جش» که روشن نوشته شده بود، برخورددم؛ ظاهرن این به عنوانِ معادلی برای «به‌اش» یا «به‌او» استفاده شده است. نکتهٔ شگفت‌انگیز دیگر این است که پسوندِ ضمیری سوم شخصِ مفرد در این جا به شکلِ «جش» (یا شاید «جش یا جش») نمایان می‌شود. شکی نیست که این شکلِ اصیل در نسخه‌های قدیمی بوده است؛ ولی چون این برای روگرفت‌برداران پسین‌تر عجیب و نامفهوم بود تلاش کردند تا آن را «تصحیح» کنند، و آن را به «پیش» و «جنس» برگرداندند که اندکی شبیه یک دست‌خطِ بد است.

ولی جالب‌ترین نکته این است که «ج» در آغازِ این شکل تنها برای راحتی تلفظ نیست بلکه متعلق به خودِ پسوند است، زیرا در بسیاری

موارد، حتا پس از یک حرف بی صدا، حفظ شده است، مانند مواردی چون «زجش»، «برجش» و «درجش». در متن حاضر نیز چنین مواردی حفظ شده‌اند: برجش (۹۲، ۲۶۴، ۳۲۷، ۳۶۹)، درجش (۲۷۲، ۳۴۰، ۳۴۱) چندین بار؛ /زجش (۱۶۴). شکل بچش در پاره‌های ۱۰۶، ۳۵۱، ۳۶۰، و غیره ظاهر می‌شود؛ همچش در پاره ۳۸۰. با این وجود پذیرفتن این نکته دشوار است که «ج» را به عنوان یک وسیله برای «راحتی تلفظ» قلمداد کرد. زیرا به دلایلی، پس از «در»، «بر» و «ز» بعضی از حروف صدادار نیز تلفظ می‌شوند.

بر همه آشکار است که زبان کهن، به ویژه در پهلوی، پسوندهای ضمیری اغلب با حروف اضافه استفاده می‌شدند، و مواردی مانند «ز- /ش» (یا اژ- /ش)، پد- /ش (یا شاید پد- /ش)، توسط کارل زالمان در کتاب «فارسی میانه» اش (مبانی زبان‌شناسی ایرانی، جلد یک، بخش یک، ص ۲۹۱) به وفور نقل شده است. ولی به نظر می‌آید که چیزی درباره «ج» به عنوان یک «بزار تلفظی» گزارش نشده است.

در مورد ضمائر در این جا لازم است که فقط نکته‌ای درباره ضمیر اشاره به نزدیک یعنی «این» گفته شود که جمع آن، به جای «ها»، اکثرن با پسوند «ن» ساخته شده است (مقایسه کنید با ۹۸، ۲۷۵، ۳۳۸). کلمه ربط «که» گاهی در متن طوری استفاده شده که انتظار می‌رود می‌بایستی «چه» به جای آن می‌آمد.

### شماره‌ها (اعداد)

فقط یک بار (۳۱۷) واژه «خست» برای «ول» به کار برده شده است، در متن، همیشه «ول» آمده است. یک شکل توزیعی «دوگان و دوگان» در پاره ۱۹۴ ظاهر می‌شود، «پس دیگر» (۴۰۳) به احتمال قوی برای بیان «سه دیگر = سومی» که کهن است استفاده شده است. در یک مورد (۶۳) «دوازده» در حالت جمع ظاهر می‌شود، که به صورت «دوازدهگان»

آورده شده، و این در حالی است که هیچ دلیل روشنی برای جمع بستن آن وجود ندارد.

چشمگیرترین شکل در پاره ۳۳۵ مشاهده شده که عدد «سیصد» را نمایندگی می‌کند، در آن جا «تیرست» نوشته شده است. پی. هورن در «مبانی ریشه‌شناسی فارسی مدرن» اصلن چیزی در این مورد نگفته است، ولی در دستور زبان فارسی‌اش در «مبانی زبان‌شناسی ایرانی»، جلد یک، بخش دو، ص ۱۱۵، او به واژه‌نامه عبدالقادر [لغت شهنامه] (ویراستاری توسط کارل زالمان، شماره ۵۹۸) واگشت می‌دهد که در آن ظاهرن واژه «تیرست» برای «سیصد» مورد استفاده قرار گرفته است و او آن را به عنوان یک «شکل ناروشن پهلوی» تلقی می‌کند. جالب است ببینیم که آیا این واژه در اثر یا جاهای دیگر به کار برده شده یا خیر، و آیا می‌توان آن را با گویش‌های محلی مرتبط ساخت. شاید خوانش درست آن چیزی شبیه «تیر - ست» باشد که «تیر» آشکارا از گویش ایرانی غربی، متون تورفان، می‌آید که در پشتو «در» [dre] می‌باشد. بخش دوم یعنی «ست» به احتمال قوی همان «سد» [یا «صد»/م] است.

## افعال:

افعال در «ام‌الکتاب» اغلب شکل کهن دارند، ولی به احتمال قوی در طی بازنویسی‌ها شکل مدرن به خود گرفته‌اند.

وند کمکی «ب» و «م» اغلب به سبکی کهن با فرم‌های گوناگون فعلی‌ای که در حال حاضر با هم نمی‌آیند، استفاده شده است. شکل کهن «همی» در این جا کاملن معمول است. وند «ب» همواره به صیغه ماضی و افعال مرکب اضافه می‌شود، به ویژه به زمان حال کامل: *بیوده است* (۳۲۴)؛ *بکشیده است* (۳۳۸)، و غیره. یا به همراه فعل آینده: *بخوهم آفرید* (۲۰۲)؛ گاهی حتا به یک مصدر اضافه می‌شود، برای نمونه در *بشناسیدن* (۲۹۴)، *بگشودن* (۳۷۱)، و غیره. در یک مورد نیز وند منفی «م»، که

فقط با فعل امر استفاده می‌شود، به یک مصدر اضافه می‌شود: می‌سندیدن (۲۹۵).

پسوندِ وحدتِ فعلی «ی» (که از سوی دستور نویسان زبان یای استمرار یا یای شرط گفته می‌شود) در این جا بسیار نامنسجم به کار برده شده است؛ به احتمال قوی بروز آن در بسیاری موارد به دلیل حذف‌هایی است که در طی روگرفت‌ها (کپی‌ها) صورت گرفته است. مقایسه کنید با «و بیم آن بود که عبد‌الله بسوختی» (۴۲)، یا چندین «ی» در ۱۳۰ (بودی ... دادی ... بماندی ...).

تعدادی از افعال به عنوان افعال کمکی به کار برده شده‌اند (همان گونه که در زبان‌های کهن معمول است): آمدن (مقایسه کنید گفته آمد = گفته شد در ۲۸، ۱۴۹، ۲۵۰، ۳۷۳، ۳۳۸، و غیره)؛ دانستن (مقایسه کنید با ندانند بردن، در ۷۲، ۱۱۹، و غیره)؛ گاهی هم «کردن» برای افعال متعدی به کار برده شده است، مقایسه کنید با «روح حسیه در روح روشنی کند» (۳۲۸-۳۲۹)، به همین ترتیب در ۳۸۶-۳۸۷، و غیره. به احتمال قوی چیزی در این جا حذف شده است (ظهور کند؟). در این جا «بودن» اغلب به معنی «شدن» به کار رفته است (۱۵۱، ۱۶۰ و غیره)؛ ولی «شدن» اگرچه در این کتاب اغلب به معنی to become/werden به کار می‌رود، گاهی هم به معنی اصلی خود یعنی «رفتن» [to go/gehen] استفاده شده است و حتا به معنی «مردن» یا «ز بین رفتن»، مانند: از خاطر ایشان بشد (یعنی از خاطر ایشان رفت) (۱۹۴)؛ بیکبار شدیم (بگذار همین حالا بمیریم) (۳۹۷). فعل غیر شخصی «شاید» اغلب به همراه «ب» به کار رفته است؛ در یک مورد «ب» مضاعف می‌شود: بشاید بگشودن (۳۷۱)؛ و همین گاهی نیز برای اشخاص به کار می‌رود، در نمونه‌ی «شائی» (۱۴۷).

افعال بی‌قاعده گاهی صیغه ماضی باقاعده را می‌سازند، مانند مورد «ستید» (۱۹۷)، یا «یستیدن» (۱۳۶) برای «ستادن». به جای پسوند

معمول «اید» برای ساختن ماضی، پسوند [گوشی ایرانی /م] «غربی» «اود» به کار برده شده است: گشودن، شنودن، بخشودن و غیره.

### حروف اضافه

در این جا فقط چند تا حرف اضافه کهن وجود دارد، مانند «فر» (۱۲)، یا «ندر» (۳۰۵ و غیره). گاهی به جای «با»، «ز» با فعل «گفتن» به کار رفته است، ن. ک، «ز (= با) کس نشاید گفتن» (۲۵۶) گاهی با فعل «گفتن»، و غیره. گاهی نیز حروف اضافه «در» و «ندر» به عنوان «پس حرف» Postposition به کار برده شده است، مانند: «ماهی به آب اندر است» (۳۰۵)؛ «پیوسته با آمدن و شدن در است» (۲۷۸)؛ «با راهت در باشد» (۳۰۲)، و غیره.

### عبارات نادر

ام‌الکتاب شامل واژه‌هایی است که ظاهرن بسیار کهن یا بسیار نادر می‌باشند و در هیچ واژه‌نامه‌ای یافت نمی‌شوند. البته شاید غریب‌بودن آن‌ها به این دلیل باشد که به شکل ناچوری تغییر داده شدند. مانند موارد زیر:

عنکوری (۱۴۹، ۲۱۳، ۳۴۲). در دو مورد نخست این واژه به عنوان صفتی برای «ظهور» به کار رفته است. شاید این واژه در اصل «هن قریب» (؟) بوده. خود متن هم هیچ کمکی برای یافتن معنی آن نمی‌کند.

دنید (۲۲۶، ۲۲۸)، در عبارت «زیور و دنید» ظاهرن از فعل «دنیدن» برگرفته شده که به معنی «خرامیدن و به نشاط رفتن» است.

گوجین (۳۴، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۰، و غیره) به عنوان شکل ویژه‌ای از «گوشتین» به کار رفته است. ظاهرن، این تنها مورد از تغییر آوایی در این متن است. واژه اصلی «گوشت» چندین بار در شکل معمول خود نمایان می‌شود.



کیل و کوپژ (۳۸۱)، شاخص اندازه‌گیری برای غله. واژه نخست عربی‌ست، و هیچ چیز ویژه‌ای را بیان نمی‌کند، در حالی که واژه دوم ظاهرن کهن است.

گندو (۱۹، ۱۸۵)، فقط در عبارت «گندوی/هریمن» آمده و معنی آن در نسخه‌ی «لوچ» این گونه شرح داده شده است: یعنی خُم بزرگ سفالین شیطانی. از خود متن اصلن نمی‌توان فهمید که آیا این توضیح درست است یا خیر.

کتاب (۱۲، ۱۶) و کتابیان (۱۳) - برابر نهادهای واقعی برای این دو واژه، «مدرسه» و «مدرس» هستند.

ماریدن (۱۸۲): «هر که سخن ملکِ تعالی بماریدند همه را به مار کرد.» روشن نیست که آیا این یک شکل اشاره ساخته شده از «مار» است یا این که «مار» به دلیل شباهت آن با فعل «ماریدن» مورد استفاده قرار گرفته است. متن، این احساس را می‌دهد که «ماریدن» می‌باید «مسخره کردن» معنی بدهد. ولی شاید هم با ریشه فعل «همر» [زدن، خرد کردن] که در همه گویش‌های ایرانی غربی مانند گبری و مناطق کاشان، اصفهان و نائین یافت می‌شود، رابطه داشته باشد.

نشیدر (۳۶۳، ۳۶۴)، ظاهرن یک نوع اختر یا شهاب، یا پدیده‌ای ویژه مرتبط با اجسام نورانی است، همان گونه که در عبارت «نشیدر ماه و نشیدر تابان» دیده می‌شود. افزون بر این، معلوم می‌شود که این «نشیدرها» دارای «گیسوی نورین» هستند که از هر جا قابل دیدن می‌باشند؛ آن‌ها هر سی سال یک بار بازمی‌گردند.

رابضه، یا رامیضه، یا به عبارتی رازه یا رابوضه یا رابویزه (۳۳۰) - نام‌هایی برای مایعات ناخالص که در بدن انسان است، دو تا از چهار «آب گندا» (دو تای دیگر منی و خون قاعدگی‌اند).

رشت (۵۶) خشک، بایر، لم‌بزرع؟

رود (۲۹۲)، یک نوع فلز (خانه از مس و رود ریخته کرده). شاید یک نوع

آلیاژ؟

سبوسندگان (۴۰۱)، آشکارا از فعلِ «سبوسیدن» برگرفته شده است. متن نشان می‌دهد که اشارهٔ این واژه به عملِ حشرات یا خزندگانِ سمی است. احتمالِ قوی‌تر این که این واژه از فعلِ نادرِ «سپوختن» یا «سپوختن» (سوراخ کردن، سوزن زدن) برمی‌آید. بنِ مضارع این فعل «سپوز» است که می‌تواند «سپوس» یا «سپوس» تلفظ شود. در اکثر موارد هم به جای «پ»، «ب» به کار برده شده، که این هم در نسخه‌های قدیمی‌تر آمده، یعنی زمانی که میانِ «ب» و «پ» تفاوت گذاشته نمی‌شد.

سِفَت، یا سَفَت، یا سَفَت (۴۰۴). در نسخهٔ زاروبین «سفت» آمده (آشکارا به دلیل شباهت آن به سِفَت اشتباه رخ داده)؛ در نسخهٔ لوچ جوقرات، در نسخهٔ چترال میقبه (۴). در مورد اخیر «و» هم میان این واژه و واژهٔ پیشین، روغن، نیامده است، از این رو می‌توان آن را روغنِ میقبه خواند. خوانشِ سِفَت یا سَفَت را باید ترجیح داد، زیرا «جوقرات» دلالت بر یک نوع محصولِ لبنیاتی دارد، و این می‌تواند با واژه‌ی شغنائی «شود»، یعنی شیر، سمنانی شیت که همین طور در زبان‌های سیوندی، کفرانی و تالشی وجود دارد (از واژه‌ی اوستاییِ کشویپته) ارتباط داده شود.

سیما (۳۰۹): «که بدین دشمنان سیما برسانند»؛ شاید می‌باید این واژه به معنی اصلی و معمولی‌اش در نظر گرفته شود: «چهره، قیافه» و از این رو «دشمنان - سیما» یعنی «آنانی که چون دشمن‌اند».

سیمانه (۱۸۱). به نظر می‌رسد که همان «سیمینه» یا ساده‌تر «سمین» است؛ ولی از خود متن این چنین دریافت نمی‌شود.

تار و تیمار (۳۹۶). واژهٔ نخست نمی‌تواند همان «تار» یعنی تاریک باشد. به احتمالِ قوی معادلِ همان واژهٔ نخست (تیمار) است.

تیرست (۳۳۵). به توضیحات پیشین در «شماره‌ها/اعداد» نگاه کنید.

طول (و گِل) (۱۷۶). در بعضی از نسخه‌ها فقط «طول» یعنی «درازا» آمده است. این ترکیب در عبارتی از این متن بروز می‌کند که می‌گوید ۲۸ جزیره از «طول و گل» ارواحِ نافرمان آفریده شده‌اند.

رور (۵۷، و چند بار دیگر). این واژه به معنی «رُستنی، گیاه» است. بنا بر «ریشه‌شناسی» هورن این واژه هیچ گاه در ادبیات اسلامی استفاده نشده و فقط در کتاب‌های زرتشتی آمده است. در این جا به معنی اصلی‌اش به کار رفته است.

وش (چند بار به کار رفته)، این واژه به عنوان صفتِ اختران (ستارگان) به کار رفته است. ستارگانِ وش، آشکارا به معنی «زیبا، روشن، خوش» به کار رفته است.

زریق (۳۷۴). احتمالن یک اشتباه است. از متن چنین برمی‌آید که معنی آن می‌باید «حسادت، رشک» باشد.

زریون (۲۷۶، ۳۸۰)، به معنی سبز روشن، تازه.

[www.kandokav.net](http://www.kandokav.net)

www.kandokav.net

# اُمّ الکتاب

ویرایش: ولادیمیر ایوانف

[www.kandokav.net](http://www.kandokav.net)

# أمّ الكتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله و بالله و من الله، هذا عهد مناجات الله فأنه (يعلم) السّرو العلى و حساب الموت و الحيوه و الدرجات و صافت نورالنبى، صلى الله عليه و آله و سلّم و حالاته و علاماته، قال جابر ابن عبدالله (هذا) النور من مقالات أمّ الكتاب لسراج (الأمّه) امام المبين محمد باقر عليه السلام [٣] و لقد جالسته (فى مجالسه) التى قيّض فيها دعاء خازنيه، فقال أالأعطى ديوننا به كتاب كتاب الدقائق صفاء النور و الأنفاس هماحيوه (؟)، أنى دناحكيّم معطيكم ممّا اعطاني (الله)، فلا يكشفه الآ لملك مقربّ او نبى مرسل دو مؤمن ممتحن، يا أيها النبى ادا جاءك المؤمنات مهاجرات فامتحنوهنّ [سوره ٦٠، آيه ١٠] و علمنا دقيق عميق صعب متعصب، لا يحتمله الا ملك مقرب أو صديق أو موحد ممتحن مطمئن فى الملكوت [٤] و الناسوت، و هو آيه مكنونه، فى صحف مكرّمه مرفوعه مطهره بأيدى سفره كرام برره [سوره ٨٠، آيه ١٣-١٥] و علمه رفيع عظيم فى العالمين، و منه الى ربّها ناظره [سوره ٧٥، آيه ٢٣] و للشيطان قاهره، و تكشف الاسرار الهاشميه بقطب الارض، و الله واسع بغير علم، والله العلى العظيم.

+++++

اين كتاب را ام الكتاب خوانند كه سرمايه همۀ كتب است، و هر علمى كه در دنياست از اين كتاب برآورده اند، و اين كتاب را ام الكتاب خوانند [٥] به معنى آن كه هر كه اين كتاب را بخواند چنان باشد كه به يكبارگى به هيچ علمى حاجتمند نشود، و اين كتاب را روح الكتاب خوانند كه روح همۀ كتاب هاست و معنى همه كتاب هاست و صفت بينائى هم در اين كتاب است، و اين كتاب را نورالكتاب خوانند كه نور آسمان ها و زمين ها در اين كتاب است، و اين كتاب را واسع المقالات خوانند كه

آشکارا کرده هفت مقالات الهی، و این کتاب را [۶] سبع المجادلات خوانند که هفت مجادله ابلیس و آدم در این کتاب است، و این کتاب را رفیع الدرجات خوانند که درجه و مایه مؤمنان و کافران و آن روح‌ها و ارواح‌ها از این کتاب معلوم می‌شود، و این کتاب را بشیرالمبشرات خوانند که مژده و بشارت مؤمنان و نجات و رستگاری از این کتاب یابند، و این کتاب را عشرالمقالات خوانند که صفت ده دیوان‌ها و چگونگی ده روح‌ها از این [۷] کتاب معلوم می‌شود، و این کتاب را سبع الظهورات (۱) خوانند که صفت هفت دور جسمانیت و روحانیت به معنی و حقیقت در این کتاب است، و این کتاب را کتاب المجازات خوانند که مجازات و مکافات کافران و مؤمنان عالم کوچک و عالم بزرگ در این کتاب گفته است، و این کتاب را کتاب الامهات خوانند که اصل و مایه کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که در این [۸] جهان است همه در این کتاب باز گفته است، و این (کتاب) در شهر مکه در محله قریش و ابن هاشم در خانه عبد مناف گفته است و در خزانه باقر علیه‌السلام بوده، جعفر جعفی برآورده در کوفه آورده‌اند تا به روزگار هارون و علی ابن عبدالعظیم به عراق آورده‌اند و به روزگار وفات خویش به مؤمنان و مرسلان سپرده است و زینهار و امانت در گردن ایشان کرده است که مؤمنان و موحدان و [۹] سروران از این کتاب با هیچ معترض نداده‌اند و با هیچ مخلوق نگفته‌اند که همه مؤمنان علم بدین روشنی برتابد که این آن علم است که از فهم و وهم ما بیرون است مگر مؤمن موحد یا پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب نتوان پذیرفتن که دل ایشان پر از نور وحدانیت الهی باشد، و دیگر هیچ مؤمن احتمال این علم عالم‌الاسرار ندارد الا عمر گناه کند و زندگانی نقصان پذیرد، [۱۰] و صفت وحدانیت باری جلّ جلاله از این کتاب معلوم می‌شود و به حقائق از صنع حق سراپرده‌عالی و حجاب مؤمنی و صفت عرش و کرسی و لوح و قلم و حجاب‌های روح‌های مؤمنان و کافران و معترضان و بی‌چونی و بی‌چگونگی و هستی و نیستی و شناسکاری ملک تعالی جلت عظمته و آن پنج ملکان با هفت دور الهی



و با هفت دور بشری از این کتاب [۱۱] معلوم می‌شود، و هفت مجادلهٔ ابلیس و آدم و آفرینش کلی از آنچه در فهم و وهم و اندیشه دل بگنجد و آنکه نگنجد همه در این کتاب باز آورده است از مقالات باقر علینا منه السلام که هو الذی أنزل علیک الكتاب منه آیات مُحکّمات هُنَّ امّ الكتاب و آخر متشابهات [سوره ۳، آیه ۵]،

و این کتاب را امّ الكتابِ باقر نام نهاده است، و امّ الكتابِ باقر العلم بود علینا منه السلام [۱۲] که درگاه و هنگامی که باقر از مادر بزاد و در وجود آمد از امّ المؤمنین آمنه همی گفت آیات مُحکّمات هُنَّ امّ الكتاب [سوره ۳، آیه ۵]، او را چون بکتاب (۱) فرستادند فرا ایزدی (۲) حکمت و علم تأییدی از وی ظهور کرد که هیچ کتّابی ندیده بود، چنین روایت کند جابر ابن عبدالله الانصاری که در آن هنگامی که باقر العلم علینا منه السلام هنوز طفل پنج ساله بود که او را بکتاب عبدالله صباح (۳) فرستادند، عبدالله چنان که [۱۳] عادت کتّابیان باشد آن لوح سیم صافی بیست و نه حروف بر لوحش نوشته بدست باقر العلم داد و فرمود که بگو آلف، باقر گفت الف، عبدالله گفت بگو بی، باقر گفت تا معنی الف را نگوئی بی نگویم عبدالله گفت یا قره‌العیون مؤمنان فقل آلف یا باقر، فقال آلف الله لا اله الا هو الحیی القیوم گفت یا عبدالله آلف خداوند است و لام بالای آن محمد است و معنی الف روح محمد است، و آلف سه حرف است و یک [۱۴] نقطه و آلف و لام و فا و نقطهٔ الف محمد است و لام علی است و فا فاطمه است و نون حسن و حسین است که آخرِ حسن و حسین نون است و در آخر الف نقطه است، عبدالله عجب داشت و گفت ای روشنائی چشم مؤمنان عجب کاریست که این نه کتاب مخلوقی است که همی گوئی در وصف و صفتِ الف، باقر گفت که کتاب ما اهل بیت چنین بوده است به همه دور و زمانی، یا عبدالله الف سریر و تخت‌گاه ایزد عزّ و جل است [۱۵] و نامش روح الحیوة ناطقه است بر مغز مؤمنان است، و لام روح روشنی است و فا روح الجبروت است و نون روح‌الفکر است، و روحیست بالای الف به یک روی حجاب علی است علینا منه

السلام، و الف روح علی است و لام دو لؤلؤ لا لای علی است، و فا فکر روح الوحی علی است و نقطه نطق علی است و به نورانیت که فراز سی حروف است،

پس عبدالله صباح به شگفت بماند و گفت یا ابن رسول الله و الله بالله [۱۶] العلی العظیم که (این) هدایت الهی است که من هرگز چنین علمی از هیچ خداوندی نشنیده‌ام، این چه شگفت‌هاست که ترا بکتاب من فرستاده‌اند و به هیچ کتابی دیگر نه نشسته و هیچ کتابی نخوانده و هیچ ادیبی ندیده یا میوه دل مؤمنان این معنی چگونه حال است که حلال نیست که کسی علم به مردمان بی‌آموزد و خود از آن بی‌خبر باشد، خواستم که الف به تو آموزم ندانستم که اکنون از تو بی‌آموختم، یاد و دیده محمد و علی منت تمام کن ب و ت را [۱۷] بر خوان که رحمت بر پدر و مادرت باد،

باقر گفت یا ادیبی ب با بِ اُلف است که الف محمد است و ب علی و نقطه ب نطق علی است و اُلف روح روشنی است و ب روح الحیوة مغز است و نقطه نطق است، یا ادیب من بگو تا اول این حروف‌ها کدام حرف است، عبدالله گفت الف است، باقر گفت یا عبدالله به کدام دلیل، عبدالله گفت یا دو دیده‌ی مؤمنان الا اندر (۱) این بیش نمی‌دانم، باقر گفت، یا عبدالله این همه ادیبان [۱۸] به نادانی کُتاب می‌دارند و نمی‌دانند که اول اُلف است یا ب، و اول این حروف ب است و آن وقت الف که ب علی است و الف محمد است و به ظاهر محمد پیشرو است و علی باب محمد است و از در دسرایی می‌توان رفتن و از علی در محمد می‌توان رسیدن، و محمد و علی هر دو یکی‌اند و اُلف و ب یکی‌اند و نقطه الف که پوشیده است نطق محمد است که پوشیده است و نقطه ب که آشکار است نطق علی است که [۱۹] به علم نور آشکار است، و این کافران که از کُندوی اهریمن‌اند (۱)، شریعت محمد میدانند و به کار دارند و از شریعت علی خبر ندارند که محمد دنیاست و علی آخرت است، تصدیقاً لقوله تعالی يعلمون ظاهراً من الحیواه الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون

[سوره ۳۰، آیه ۶] یا عبدالله اول این حروف نقطه است یا ب، عبدالله گفت یا دو دیده محمد این معنی را نمی دانم الا که از تو بشنوم، باقر گفت اول این حروف [۲۰] نقطه است و این نقطه نطق مؤمنان است که به نطق (۱) برخوردار است و ب روح است بر میان دو ابرو و الف کالبند است، اول نقطه است آن وقت ب پس الف، یا عبدالله تو مرا ادبی، الف بزرگتر است یا اشتر، عبدالله گفت من نه الف شناسم و نه اشتر الا که از تو بشنوم، باقر گفت الف روح روشنی ست که آفت و برادری مؤمنان از اوست و اشتر این روح (است) که به روحانیت نامش نفس ناطقه است، عبدالله گفت [۲۱] یا میوه دل مؤمنان چون است که گویند الف بزرگتر است که اگر الف را چندان که بکشی بشاید کشیدن، باقر گفت الف این روح است بر مغز که وی را روح الایمان خوانند و بالای روح الحیوة ناطقه است که ممتحن هشت روح دیگر (است که) از بالای وی ایستاده اند (و) در هم پیوسته اند اندر این روح الایمان از زمین تا آسمان، یکی روح الحفظ است لوح محفوظ ملک تعالی که بدین روح الایمان بازپوشیده است و [۲۲] یکی روح الفکر است قلم این لوح که به روح الحفظ بازپوشیده است، و یکی روح الجبروت است که به روح الفکر بازپوشیده است، و یکی روح العلم است که به روح الجبروت بازپوشیده است، و یکی روح العقل است که به روح العلم بازپوشیده است، و یکی روح القدس است که به روح العقل بازپوشیده است، و یکی روح الاکبر است که روح گل است که به روح القدس بازپوشیده است، و یکی روح الاعظم است که به روح الاکبر [۲۳] بازپوشیده است، یا عبدالله همه در هم پیوسته اند، از این جهت گویند که الف بزرگتر است،

پس عبدالله بر پای خاست و دعا خواند و گفت سجده سبحان قدوس محمد و علی حقاً حقاً محمود المصطفی و آلیه لسلسل (۱) پس باقر العلم گفت یا عبدالله الف شخص است و اشتر روح است، و شخص سه حرف است و چهار نقطه جمله هفت باشند، این هفت روح بر بالای ناطقه بازاستاده اند از هفت [۲۴] دور الهی چون قوس قزح والا این همه

بر افرازِ ناطقه توانند نشستن چنانکه ب بالای نقطه استاده است، یا عبدالله نقطه بزرگتر است یا الف، عبدالله گفت ای نورِ دو دیده محمد و علی چنان خواهی گفتن که نقطه بزرگتر است، باقر گفت بلی که هفت آسمان و زمین در آن نقطه می‌گنجد، عبدالله گفت یا میوه دل مؤمنان این معنی بگستر، باقر گفت یا عبدالله به حقائقِ حق نقطه ب آن دیوانِ غایب‌الازلی است تا بگوئی [۲۵] نقطه پنج نقطه (می‌شود) نقطه سه حرف باشد و پنج نقطه پنج خاص‌الخاصِ ملکِ تعالی‌اند که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، و سه حرف سه دیوانِ سلمان و مقداد و باذر، و نون با نقطه سه حرف است و قاف سه حرف است و طا دو حرف است به حساب جمله هشت‌اند، و هفت این ملائکتان‌اند به هفت رنگ و هشتم ملکِ تعالی است جلّت عظمته که این پنج نقطه سمع و بصر ملکِ تعالی‌اند و معاینهٔ جلّ و جلاله، [۲۶] یا عبدالله اگر شرح این نقطه به تمامی بازگویم کار از حدّ و اندازه در گذرد، و این یک نقطه هفت و دوازده دیوان در حجاب دارد، عبدالله گفت ای خداوندِ من و همهٔ مؤمنان این هفت و دوازده در یک نقطه چون گنجد، باقر گفت نقطه سه حرف است نون پنجاه و پنج باشد و قاف صد و ده باشد و ت چهار صد و چهار (۱) باشد به جمله نوزده باشد که بر هم زنی هفت و دوازده باشد، این هفت و دوازده که دو عالم را متور و روشن می‌دارند، [۲۷] و دوازده مائیم از پشتِ روحانی امیرالمؤمنین علی و از رحم فاطمه علینا منهم السلام، و هفت این ملائکتان‌اند که از ما خالی نباشند نه در الهیّت و نه در بشریت، ما دامات السّموات و الارض [سوره ۱۱، آیه ۱۰۹] با ما باشند، قوله انّ فی السّموات و الارض لایات للمؤمنین [سوره ۴۵، آیه ۲].

پس عبدالله گفت یا خداوندِ من سخن از لب و دندانِ شکربارِ تو که مرهمِ روح‌هاست نظاره کردن در بهشتِ باقی در این روی توست، یا [۲۸] میوه دل مؤمنان این دو عالم کدام‌اند که گفتی دو عالم از ایشان روشن است، باقر گفت یکی این عالم بزرگ که گفته آمد و یکی این عالم کوچک که تخت و سریرگاهِ ملکِ تعالی‌ست شخص و هیکل امامانِ زمان

و عالمان ربانی، که نقطه سه نوراند که در هم بسته‌اند، نون روح‌الایمان است از بالای روح، و روح قاف است از بالای نطق و نقطه ت که بر آخر است و این پنج نقطه همان پنج خاص‌اند، و روح [۲۹] شنوائی حَسَن است و روح بینائی حسین است و روح بویائی فاطمه است و روح گویائی علی است و روح چاشنی‌گیر محمد است و سه حرف و پنج نقطه هشت نوراند، حرف میانین روح است بر مغزِ پیشانی به معنی ملکِ تعالی و از راستش چهار حرف‌اند چشمِ راست و گوشِ راست و بینیِ راست، و نطقِ علمِ نور یعنی سلمان و مقداد و باذر و عمار، و از سوی چپ سه حرف‌اند چشمِ چپ و گوشِ چپ و بینیِ چپ به معنی با هُریره و با جُنْدب و با کُمیل [۳۰] این روح به رنگِ قمر در میانِ این هفت نوران بر تخت و سریرگاه نشسته، قولهُ تعالی، ولله ملک السموات و الارض یغفر لمن یشاء و کان الله غفوراً رحیماً [سوره ۴۸، آیه ۱۴]، یا عبدالله خداوند جلّ جلاله این روح است که آسمان و زمین و مُلکِ وی است، یعنی این نور که بر تخت و سریرگاه در خدمتِ اویند و آن که در این دل‌اند گروهی را بی‌آمرزد و گروهی را نی‌آمرزد [۳۱] و در عذاب افگند، و این دوازده دوازده جوارح‌اند که هر یکی به کار بگماشته و هفت این روسولانِ ملکِ تعالی‌اند که هرگز نورِ ایشان از هیکلِ مؤمنان وَاَنرَهد، و این روح‌الهیة ناطقه ممتحنه که از قُبّه لاجوردی در این مغزِ مؤمنان پیوسته است و از مغزِ حدّی به دل پیوسته است و حدّی بدین دو لب و زبان هر آوازی که در دنیاست دارد، و یکی روح‌الایمان موحّد است که اُلفت و مهربانی بدین [۳۲] روح‌القلوبِ مؤمنان و محبّان روشنائی می‌رساند و مراعاتِ برادرانِ مؤمنان می‌کند از این پرده مهتاب‌رنگ در این روح‌الهیة ناطقه پیوسته است، و یکی روح‌الحفظ لوحِ محفوظِ ملکِ تعالی‌ست، در عالم کوچک که نگاه‌دارنده علم‌های ملکوتی است از بحرِ آفتاب‌رنگ در این روح‌الایمان که امینِ ملکِ تعالی‌ست پیوسته است، و یکی روح‌الفکر قلمِ این لوح که اندیشه در ملکوت‌الاعلی کند و علم‌ها از ناخوانده (۱) [۳۳] و ناشینده از

حجابِ ملکِ تعالی دریابد از دیوانِ بنفشه‌رنگ در این روح‌الحفظ پیوسته  
 است، و یکی روح‌العلم که دم عیسی‌ست که مُردگان را زنده کند از پردهٔ  
 عقیق‌رنگ در این روح‌الفکر پیوسته است، و یکی روح‌العقل که داورِ ملکِ  
 تعالی‌ست از دیوانِ آتش‌گون در این روح‌العلم پیوسته است، و یکی  
 روح‌القدس که معاینهٔ شخصِ خداوند است که از فهم و وهم و اسم و نام  
 و نشان بیرون است از دیوانِ یاقوت‌رنگ [۳۴] در این روح‌العقل ظهور  
 می‌کند و هرگز در این جهانِ کوچک در قالبِ خونین و گوچدین ننگجد و  
 نیاید، قوله تعالی، لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى  
 [سوره ۲۲، آیه ۳۸] و این هفت روح چون قوس قزح درهم پیوسته‌اند از  
 بالای مغزِ مؤمنان و عالمانِ ربانی همچنان که این قوس قزح سر در زمین  
 عالمِ بزرگ می‌نهد این روح‌ها پرده پرده بر این مغز نهند که زمین [۳۵]  
 عرصاتِ قیامت است، و از این سریرگاهِ ایزدی هر یک نوری در این رگ  
 حبل‌الورید دارد و بدین دو روح که یکی از منزلتِ معترضان است در نیمهٔ  
 راستِ دل در خانهٔ باد است، و یکی از منزلتِ آن مؤمنان که در قالب  
 هوائی و سمائی بودند هم در این نیمهٔ دلِ راست در خانهٔ آب پاک است،  
 این هر دو روح بدین نور (و) روشنائی بدین رگِ هفت شاخ بدیشان  
 پیوسته است، از خدای بترسند و روی به خدای [۳۶] کنند (و) در این  
 کوه که نام او دل است طلبِ نجاتِ جاودانی کنند تصدیقاً لقوله تعالی، لَوْ  
 أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ  
 الْأُمثالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ [سوره ۵۹، آیه ۲۱] و این هفت  
 روح که همه آفرینش به دستِ ایشان است و هر هفتی که در آسمان‌ها و  
 در زمین‌هاست در الهیت و بشریت بدلیل و برهان [۳۷] ایشان است و  
 آیت این است که خدای تعالی با مصطفی در کلامِ مجید گفته که قوله  
 تعالی، وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ / ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ  
 مَّكِينٍ / ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا  
 فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ [سوره ۲۳، آیه ۱۲-۱۴] [۳۸]

پس عبدالله صَبَّاحِ سر و روی باقرالعلم ببوسید و بر پای خاست و دعا و آفرین برخواند و گفت سَبَّوحِ قَدَّوس و قَدَّوسِ سَبَّوحِ محمد و علی حقاً حقاً، علی و محمد بالآئه و نعمائه زینهار ای مؤمنان و مسلمانان، ای خداوند افشاننده و بخشاینده گواهی دهم که خداوند همه مؤمنانی و آفریننده زمین و آسمانی زینهار این خداوند آفرینند سَبَّوحِ قَدَّوس، می گفت [۳۹] و بر زمین در افتاد و چون راست باز آمد محمد باقر را ندید و محمد مصطفی را دید که نور برقش از رویش همی تافت و دو گیسوی نورین در برافکنده و می گفت انا سُبْحان الله، یعنی منم خداوند پاک و پاکیزه و منزّه از همه صفت و وصف، عبدالله که آن بدید دیگر بار بر زمین افتاد و چون باز راست آمد امیرالمؤمنین علی را دید که می گفت انا الحمد لله یعنی منم آن خداوند که آسمان و زمین حمد و ثنای من می گویند [۴۰] وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ [سوره ۱۷، آیه ۴۴]

عبدالله دیگر بار باز بر زمین در افتاد و چون سر برداشت علی را ندید فاطمه را دید که معجز سبز بر سر کشیده و لباس از سُنْدُس و استبرق پوشیده که هزار هزار نور و شعاع از وی می تافت و می گفت *الا اله الا الله* یعنی که نیست به جز من خداوندی در هیچ مقامی نه در الهیت و نه در بشریت و نه در آسمان و نه در زمین الا من که فاطمه الفاطم و آفریننده روح های مؤمنان منم [۴۱] اَتَى الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى [سوره ۵۹، آیه ۲۴]

پس عبدالله دیگر بار باز به سجود شد چون باز راست آمد فاطمه را ندید و حسن علی را دید که همچون ماه شب چهارده برقش شعاع برمی زد و می گفت *اَنَا اللهُ الْكَبِيرُ* یعنی منم خداوند بزرگ تر از آسمان ها و زمین و مهتر منم اَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى [سوره ۵۹، آیه ۲۴] پس عبدالله چون باز راست آمد حسن را ندید و حسین علی را دید که ماه (و) مشتری از لب و دندان او می تافت [۴۲] و آفتاب از دیم وی بر آفتاب عالم بزرگ غلبه می کرد و بیم آن بود که عبدالله بسوختی، و می گفت *الاحول والاقوّه الا بالله العلی العظیم*، یعنی از من بیرون

خداوندی نیست که عذاب کننده کافران منم، رهاننده مؤمنان منم، حسین علی منم و حسن علی منم و فاطمه زهرا منم، و علی الاعلی منم، و محمد مصطفی منم، عبدالله بار دیگر بر زمین در افتاد چون باز راست آمد حسین علی را ندید باقر العلم را دید علینا منه السلام همچنان که اول بار دیده بود که با ماه [۴۳] و آفتاب گرو می‌بست و سخن‌های چون ستاره‌های روشن از لب و دندان وی ظهور می‌کرد،

عبدالله چون آن شگفت‌ها را بدید از هوش برفت چون به هوش آمد گفت سجده سبوح قدوس محمد و علی حقاً حقاً، محمودالله لمصطفی و الیه السلسل و ابوالخطاب، این است انت الاول الاخر أنت الظاهر و أنت الباطن و أنت بكل شیء علیم بعد از آن از پیش باقر بیرون آمد به میان شهر مکه رفته گفت ای مردمان [۴۴] مکه و مدینه و ای مردمان عراق عرب و عجم، و این مردمان فارس و کرمان، و ای مردمان بصره و کوفه، بر من گواه باشید که خداوند من در آسمان و زمین نیست الا محمد باقر پسر علی زین‌العابدین، و گواهی می‌دهم که خداوند هرژه هزار عالم اوست، هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن و هو بكل شیء علیم پس مردم همه گروه گروه گرد آمده بودند و تفاوت در میان پدید آمد، گفتند [۴۵] عبدالله صباح پیرانه سر ضال و گمراه شد، پس علی زین‌العابدین و پسرش باقر العلم علینا منهم السلام بفرمودند تا عبدالله صباح را هلاک کردند و به آتش بسوزانیدند و گفتند این مرد دیوانه بوده است، تا آن فتنه و آشوب و غوغای خلائق فرو نشست،

چون باقر العلم به خانه باز آمد آن روشنیان که همبال و همسال باقر العلم بودند بر او گرد آمدند چون جابر عبدالله انصاری و جابر جعفی [۴۶] و جعفر جعفی و صعصعه ابن صوحان (۱) همگی دعا و آفرین برخواندند و به باقر گفتند یا ولی‌الزمان، عبدالله صباح حق گفت، تو او را هلاک فرمودی و به آتش بسوزانیدی و بدان چه او گفت نه سزای آن بود که ما همه به همین گواهی می‌دهیم که او داد الا نمی‌دانیم که این چه معنی است، پس باقر العلم گفت ای روشنیان پرده گرفتن از ما مخاطره



عظیم دارد که به شش هزار سال دور شریعت پرده از ما برنگرفته‌اند و آشکارا نگفته‌اند تا [۴۷] ظهور قائم شود و این معنی آن وقت بتوان گفت که ملکِ تعالی به قائم ظهور کند، و چون امروز گواهی دادن هم از ناتمامی باشد، و عبدالله پرده از ما برگرفت و (هر که) پرده از ما برگیرد ما نیز پرده او را برگیریم،

ای روشنیان و ای برادران شما می‌دانید که به روزگار خداوند ما امیرالمؤمنین علی که به ولایت ظهور کرد و خلافتی (۲) بدو رسید مناره در شهر کوفه سجده به وی آورد و باز نتوانیست راست شود، و همچنان بماند، [۴۸] و همه مردمان به سِر و علانیه گواهی دادند از یقین دل به اقرارِ قاطع، و الا ابوالخطّاب این نور و بیان آشکارا بگفت که مردمان عرب و عجم بر من گواه باشید که خدای نیست در هژده هزار عالم الا علی ابن ابی طالب، تا مولانا پدر ما بفرمود تا ابوالخطّاب را بکشتند و بسوزانیدند، یا روشنیان اگر پدر ما ابوالخطّاب را نکشتی یا نسوزانیدی سخنی که نُهصد و چهل سال دیگر بعد می‌باید گفتن او بگفت، [۴۹] پس همه آن مؤمنان عفو می‌خواستند و جابر عبدالله انصاری برپای خاست و گفت *ماشاءالله کان ولم یکن الا آن یشاء*، فرمان خداوند راست هر چه خواهد بکند، پس خداوند باقر به بخشود و این آیت برخواند که *فَحَرَجَ عَلَي قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا* × *يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا* [سوره ۱۹، آیه ۱۲-۱۳] چون باقرالعلم این آیت بخواند [۵۰] شخصی نه مُرده و نه زنده، لایموتُ فیها و لا یحیی [سوره ۲۰، آیه ۷۴] از دیوارِ حجره فاطمه بیرون آمد، باقرالعلم بادی بر وی دمید، چون روح از لب و دندان آن طفل ماهروی ظهور کرد به حلقوم آن شخص فرو شد و باز راست آمد، و دیگر بار *وَالشَّهَادَةُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ* [سوره ۱۳، آیه ۱۰] می‌خواند و گواهی برخداوندی باقر می‌داد به آن همه روشنیان، باقر گفت یا عبدالله چه دیدی و چگونه بودی، عبدالله گفت ای خداوند همه خداوندان [۵۱] و نور همه نوران خویشان را در خواب دیدم در بهشت با حور در قصور نشسته بودم در خیمه‌های نورانی و روحانی با

ولدان و غلمان (و) حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ [سوره ۵۵، آیه ۷۲] و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که همه اهل بهشت گواهی بر خداوندی ایشان می‌دادند و من نیز گواهی می‌دادم و می‌گفتم شهدالله آنه الا اله الا هو الحی القیوم و ترا دیدم یا خداوند من که صد هزار آفتاب و ماه از لب [۵۲] و دندان تو ظهور می‌کند، و چون از خواب بیدار شدم این همه هیچ ندیدم و ترا دیدم که بادی به دهان من بردمیدی و همه اندام من گویا گشت و گواهی می‌داد،

طالب ابن عبدالله بر پای خاست و گفت، من نیز خویشتن را به فدای خداوند باقر می‌کنم تا آنچه پدرم دیده است من نیز به بینم، و این مذهب فدائی و طالبی در شام و شامات همه آن است که طالب نهاده است، و مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان [۵۳] ابوالخطاب نهاده‌اند که تن خود را به فدای فرزندان جعفر صادق اسماعیل کردند که در دورِ دوائر بماند و السلام علی من اتبع الهدی.

[سؤال ۱] روایت می‌کند جابر ابن عبدالله انصاری که سؤال کردم از ولی الزمان خداوند باقرالعلم در معنی مناره که در شهر کوفه نماز به علی ابن ابی طالب برده است، این چگونه حال است که چیزی جان ندارد و سجود کند، پس باقر گفت یا جابر ظهور الهی بود که در ولایت علی بر مناره [۵۴] پیدا گشت و (آن مناره) ظهور الهی در ولایت علی پذیرفت و سجود و متابعت کرد، یا جابر آن روز که امیرالمؤمنین علی به ولایتی و خلافتی ظهور کرده بود ظهور علی بر همه جهانیان عرض کردند بر آسمان و زمین و کوه و دریا و نباتات و بر هر چه بدان ماند، و بر این موگلان که نام ایشان جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل است این ظهورات را عرض کردند، و هر که ظهور الهی در ولایت علی پذیرفت از ایشان [۵۵] خیر و راحت رست، و هر که نه پذیرفت در ایشان عذاب و عقوبت رست،

اول ظهور الهی در ولایت علی بر آسمان‌ها عرض کردند، همه پذیرفتند و این همه ستاره‌های روشن و وش پدید آمدند به آفتاب و ماه و

ملائکه (۴)، پس ظهور الهی را در ولایتِ علی بر کوه‌ها عرض کردند، هر آن کوهی که قبول کرد بر آن کوه همه میش و میوه گوناگون است و دواهایی که بخورد مردم بشایند، و از داروهای [۵۶] گوناگون و از گوهرهای قیمتی و از وحش و طیر که به منفعت مردم بشایند، و هر آن کوهی که قبول نکرد همه کوه و کمر و خارستان و رشت و ددان زیان‌کار،

پس ظهور الهی را در ولایتِ علی به دریاها عرض کردند، هر آن دریائی که قبول کرد همه آب‌های خوش و صیدهای نافع و چیزهائی که همه سود مردم بود چون گاوِ عنبر و گوهرهای قیمتی در قعر دریا و از مروارید و صدف و لؤلؤ و هر چه مانند ایشان است، [۵۷] و هر آن دریائی که قبول نکرد همه آب‌های آن شور و تلخ و ناخوش و گندیده است و صیدهای زیان‌کار چون نهنگ و مار و اژدها و آنچه بدان ماند،

پس ظهور الهی در ولایتِ علی بر بیابان‌ها عرض کردند، هر چه قبول کردند همه پُر از نباتات و گیاه‌های رنگارنگ و سبزه‌های خوش و شگوفه‌های فراوان، و هر بیابانی که قبول نکرد همه کویر و شورستان است و بارور بی‌منفعت،

پس ظهور الهی در ولایتِ علی بر سباع و بهائم [۵۸] عرض کردند، هر چه پذیرفتند همه آنان‌اند که به خورش مردم می‌شایند، و هر چه نه‌پذیرفتند در ایشان هیچ سود نیست همه مُردارخور چون پلنگ و شکال و خوک و خرس و کبی و هر چه بدین‌ها ماند، گوشتِ ایشان به خورش مردم نشاید،

پس ظهور الهی در ولایتِ علی به جواهر جهان عرض کردند، هر چه قبول کردند همه عزیز و گرامی‌اند چون زر و سیم و یاقوت و فیروزه و زبرجد و گوهرهای قیمتی، و هر چه نه‌پذیرفتند چون کاورس (۱) (۴) و گج و مانند [۵۹] این‌ها،

پس ظهور الهی در ولایتِ علی بر شهرها و ده‌ها عرض کردند، هر شهری و دهی که قبول کردند (در) آن ولایت همه مردم دیندار، و هر چه انکار کردند همه کافران و ضالّ و گمراه‌اند،

یا جابر آیتِ قرآن بر این ناطق است قوله تعالی، أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ  
يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ  
وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ  
يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ [سوره ۲۲، آیه ۱۸-۱۹] [۶۰]

[سئوال ۲] پس جابر جعفی بر پای خاست و گفت، یا خداوند  
من این بسم الله الرحمن الرحيم چه معنی دارد که بر سرِ سوره‌های قرآن  
نوشته است و هر که کاری کند این کلمه را بگوید و چنین عزیز و گرامی  
دارند، پس باقر گفت تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم این است که ملک  
تعالی بر آن سطرِ غایة‌الغایات نوشته است [۶۱] که از بالای همه بالائی  
است بر دلیل آن هفت و دوازده است که ملک تعالی به جوارحان خویش  
کرده است، که از بالای خویش بحری بیآفریده است [که] به صفرِ هزار  
رنگ، و از زیر آن بحری بیآفریده است که نامش الهیت است، و ملک  
تعالی در آن دو میان این هفت و دوازده نورهای قدیم نامخلوق نافریده به  
سمع و بصرِ خویش کرده است، تصدیقاً لقوله تعالی مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ  
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ [سوره ۵۵، آیه ۱۹-۲۰] [۶۲] یا جابر جعفی این  
دو دریا این دو بحراند و برزخ ملک تعالی است و لؤلؤ و مرجان این ملکان  
و ملائکتان و نقیبان و نجیبان‌اند، و آن حل‌ها و قندیل‌ها نورین که از  
دیوان به دیوان به دل‌های مؤمنان در پیوسته‌اند، و الله و بالله العلیّ  
العظیم که این آن علم است که بهشتی به بهشت و دوزخی به دوزخ برود  
و اندر هیچ کتابی این سخن نگفته است، یا جابر همچنان که این هفت و  
دوازده که از این شخص [۶۳] و هیکل ما می‌تابد که این مغز به دلیل  
بحرالبیضاءست و این روح ناطقه به دلیل ملک تعالی است که بر این مغز  
سفید مقام دارد، و دو چشم و دو گوش و دو بینی و دهان به دلیل آن  
هفت است که جوارح ملک تعالی‌اند و دو دست با انگشتان به دلیل آن  
دوازدهگان (۱) است که میان بحر البیضاء و قبه غایة‌الازللی‌اند (۲) و آن قبه  
غایة‌الازللی چترِ ملک تعالی است بالای سرِ ما و آن قبه روح الأعظم است

به صفر هزار رنگ [۶۴] و این مغز، همچون زمین سفید است که از بالای هفت آسمان است همچنان که بحر البیضاء بالای این هفت دیوان درگاه است، تصدیقاً لقوله تعالی، تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى الرَّحْمَنُ عَلِيَّ الْعَرْشِ اسْتَوَى لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى [قرآن، سوره ۲۰، آیه ۳-۴] یعنی خداوند بر فراز بحرالبیضاءست و بحرالبیضاء (۱) عرش [۶۵] ملک تعالیست جلّت عظمته به آن حُور و قُصور و شمع و سراج و غلمان و وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُورًا [سوره ۷۶، آیه ۱۹] بر قبه بیضا پدید کرده، یا جابر بسم الله الرحمن و الرحيم از بالای قرآن آن درگاه است که به آ و سین و میم با نقطه به آ به دلیل آن چهار ملائکتانند، به زبان بشریت سلمان و مقداد و باذرّ و عمّار خوانند، و دو لام و ها به دلیل و تصدیق آن سه ملائکه است که با کَمیل و با هُریره و با جُنْدب خوانند [۶۶] و ألف در میان این هفت حرف به دلیل ملک تعالیست جلّت عظمته و این قلاغِ سرِ ما به دلیل و برهان بیآفریده است که گوش راست و چشم راست و بینی راست، و نطق به دلیل به آ و سین و میم است و نطق به دلیل نقطه است و گوش و چشم چپ و بینی چپ به دلیل دو لام و میم و هاست و این روح الحیوة ایزدی بر پیشانی به دلیل و برهان الف در میان ایستاده است که این جوارح بر این [۶۷] سرِ ما هم دست افراز این روح است، و گوش‌ها همه روز گوش برابر استاده‌اند تا آنچه زودتر بشنود از آنکه مژه بر هم زنی خبر با این روح الحیوة داده باشند، و چشم‌ها و بینی و دهان هم بر این حساب است، همچنان که سلمان القدرة و مقداد و عمّار و باذرّ و جندب و با هُریره و با کَمیل مطیع و فرمانبردار ملک تعالی‌اند و از پیش وی میان بسته استاده‌اند که الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ [سوره ۴۰، آیه ۷]، [۶۸] یا جعفر جُفَعی این بسم الله الرحمن الرحيم بزرگوارتر از آن است که مردمان همی‌گویند که نام خداوند است، بلی عرش خداوند است، آن خداوندی که در فهم و وهم و اندیشه دل نمی‌گنجد و جمله صفات

بزرگواری ملکِ تعالیٰ ست که هفت و دوازده خاصِ الخاصّ ملکِ تعالیٰ در این حروفِ بسمِ الله الرحمن الرحیم پدید کرده است و در حجاب ایشان پوشیده است، و بیست و هشت نورِ نجیبان و نورِ چهار ملکان که جان‌ده و جان‌ستان [۶۹] آسمان و زمین‌اند، و در حجاب دوازده حروفِ الرحمن الرحیم پوشیده است، و بسمِ الله عرشِ خداوند است و الرحمن و الرحیم عرشِ بسمِ الله است، پس باقرالعلم گفت (و) این کلمه بر این مثال بر آن لوحِ سیم صاف نوشت بسمِ الله الرحمن الرحیم،

پس جابر جُعیفی گفت یا خداوند من این معنی بگستر بر این بنده ضعیف که هزار جان و خانمان بفدای جانِ خداوندی باد، پس باقرالعلم گفت زینهار است از من [۷۰] بگردنِ شما الأمان الأمان زینهار یا جابر جُعیفی، بسمِ الله بدلیلِ دیوانِ غایة الغایات است و الرحمن الرحیم بدلیلِ قبه‌البیضاء ست و بسمِ الله نوزده حرف است با دو حرف، سین سه حرف است و میم سه حرف است، الف سه حرف است، لام سه حرف است و لام دوم سه حرف است و ها دو حرف است بجمله نوزده حرف‌اند، هفت این جوارحِ ملکِ تعالیٰ اند که محمّد المحمود و علی‌الأعلی و فاطمه الفاطر و حسن‌الأحسن و حسین‌الرفیع [۷۱] الاعلی و عبدالله‌العالی و بوطالب‌الأطلاب، این هفت‌اند که بالای ایشان هیچ چیز دیگر نیست و لاشئ معهُم و به صد هزار نور و شعاع و تابشِ رنگارنگ و گوناگون ظهور در این بحر‌البیضاء می‌کند و دوازده دیگر دوازده نورِ اهل بیت است که برابر صف کشیده دارند و جوارحِ این دیوان بی مثل و مانند‌اند، ولله جُنودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَزِيًّا حَكِيمًا [س ۴۸، آ ۷] و این هفت و دوازده [۷۲] در حجابِ هفت ملائکتان‌اند که دلیل هفت حرفِ بسمِ الله‌اند یعنی سلمان و مقداد و باذرّ و عمار و با هُریره و با جُنْدب و با کَمیل و این هفت حجاب و پرده از آن هفت و دوازده بوده‌اند همچنان که بسمِ الله آن هفت و دوازده بوده‌اند، و هفت و دوازده حروفِ نهانی بدین هفت در پوشیده است و از شرق تا به غربِ عالم هیچ کس درجتش ندانند بردنِ إلاّ که از این کتاب بخوانند یا از نطق مؤمنان بیاموزند، و این الرحمن الرحیم

بر دلیل [۷۳] دوازده نقیبانِ بحرالبیضاء است که بیست (و) هشت نجیب و چهار ملکِ مقرب در حجابِ نقیبان‌اند، فاما پوشیده‌اند که (اگر در) *الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* حروف از هم جدا کنی سی و چهار حروف باشند، بیست و هشت نجیب و دو یتیم و چهار ملک، و دوازده حروف پوشیده هم بر دلیل *بِسْمِ اللَّهِ* همچنانکه *بِسْمِ اللَّهِ* از فرازِ *الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* استاده است آن دیوانِ غایه‌الغایاتِ چتر ملکِ تعالی از فرازِ بحرالبیضاء است، [۷۴] و این دوازده نقیبانِ خاصگانِ حضرتِ ملکِ تعالی دارندهٔ بحرالبیضاء‌اند، قوله تعالی، *وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً* [سوره ۶۹، آیه ۱۷] یعنی این بیست و چهار ارکانِ حق دوازده نقیبان‌اند و هفت ملائکتانِ عرش و هفت خاصگان از محمد تا ابوطالب‌اند که دو هفت‌اند که گفته است، *وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ* [سوره ۱۵، آیه ۸۷] دوازده ما اهل بیت‌ایم (بعد) از هفت ملائکتانِ [۷۵] عرش، این هفت و دوازده‌اند، قوله فی سِتِّهِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ [سوره ۷، آیه ۵۲] یا جابر این عالم کوچک هم بر این حساب است،

پس جابر گفت یا خداوند من این معنی روشن کن، باقرالعلم گفت این هفت نورانی که نام بردیم، مؤمنان و امامان زمان همی گردند، هفت و دوازده خصلت در ایشان پوشیده است که اگر یکی نباشد این هیکل و قالب ناتمام باشد، گوشِ راست سه لغتِ علم شنود، و چشمِ راست [۷۶] سه آلتِ سفید و سیاه و زرد بیند، و بینیِ راست سه بوی‌های خوش و ناخوش و ممتاز می‌شنود، و گوشِ چپ و بینیِ چپ هم بر این حساب است و زبان که سه لغتِ علم گوید به جمله نوزده باشد، قوله، *لَوْأَحَدٌ لِّلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ* [سوره ۷۴، آیه ۲۹-۳۰] و بیست و هشت نجیبان که در ده انگشتان و دو دست‌ها پوشیده‌اند هم بر این تصدیق، دوازده و بیست و هشت بحر البیضاء‌اند، این است تفسیر *بِسْمِ اللَّهِ* [۷۷] *الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*، یا جابر این آن علم است که در آسمان و زمین نگنجد و در هیچ کتابی به این روشنی نگفته است.

[سوال ۳] پس جعفر جَفعی بر پای خاست و دست بر دیم فرو مالید و گفت یا خداوندِ من آفریدگارِ بر آسمان است یا بر زمین است، چون و چگونه است، و وصف و صفتِ او چیست، و از چه پدید آمد و از وی چه پدید آمد، پس باقرالعلم علینا منه السّلام گفت یا جابر این پرسش صعب است، از این پرسش اندر گذر [۷۸] و این سؤال را بجای بگذار که پرده از ملکِ تعالی برنشاید گرفتن که بزه عظیم است، چیزی که هیچ پیغمبری و هیچ ظهوراتی این پرده از ملکِ تعالی برنگرفته‌اند و در هیچ کتابی این سخن ننوشته‌اند، برخویشتن ببخشای و بر آن مؤمنانی که این کتاب به میراث بدیشان رسد، پس جابر یک ساعت خاموش گشت و برپای خاست و دعا خواند و ثنا کرد و گفت یا خداوندِ من و خداوندِ همهٔ خداوندان بر این بندهٔ ضعیف بیچاره [۷۹] به بخشای و سئوالی که می‌کنم دریغ مدار، و خاصگیان نیز بر پای خاستند و شفاعت کردند به چندین نوبت، پس باقرالعلم گفت یا جابر این ستر و پرده از ملکِ تعالی جَلتِ عظمته چون شاید گرفت که هر که این سخن با ناکس بگوید روح وی از قالبِ او همراهِ سخنِ وی برآید و بر آن کسی نشیند که این سخن بشنود، یا جابر این سخن خواندنی نیست و به زبان هم گفتنی نیست، مخاطرهٔ [۸۰] عظیم باشد، یا جابر الأمان الأمان زینهار که من سخن بر لوحِ کاغذ نویسم و زینهارِ خدا و رسول و زینهار محمد و علی و زینهار سلمان و مقداد و باذرّ و زینهار نقیبان و نجیبان در گردنِ تو کنم تا ازش برخوانی و به زبان نگوئی تا این مؤمنان که این کتاب دارند، همچون کنند و زینهار با خویشتن بخوانند تا بی‌هنگام نقل آن نکنند، پس باقرالعلم علینا منه السّلام بر لوحِ کاغذ نوشت و بر دست جابر داد.

اول بنوشت که [۸۱] خداوند و آفریدگارِ ما جلّ جلاله هم به آسمان است و هم به زمین، یعنی هم به دیوان‌های بالا و هم به عالمِ کوچکِ حجابِ مؤمنان و امامانِ زمان، و اول که نه آسمان بود و نه زمین بود و نه هیچ آفریده بود پنج نورِ قدیم به پنج رنگ بودند بر مثالِ قوسِ قُزح و از شعاعِ ایشان هوایی پدید آمد مانند آفتاب، چندان که همه



آسمان و زمین است آن هوای لطیف بود، و این پنج نور در آن هوا به سر  
 استاندند [۸۲] و هر زمان از میان ایشان نور غایب‌الغایات ظهور کرد جلت  
 عظمته مانند شخص نورانی و پنج رنگ به جوارح وی بودند به سمع و  
 بصر و به شم و به ذوق و به نطق جلّ جلاله، این پنج نور آن‌هایند که در  
 بشریت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خوانند، چنانچه از هیچ  
 چیز پیدا نبودند و تصدیقاً به قوله تعالی، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ  
 يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ [سوره ۱۱۲، آیه ۱-۴] [۸۳] چنانچه  
 این پنج نور بر این تختگاه ایزدی به سر مؤمنان می‌گردند، و این روح  
 ناطقه بر میان نشسته است که خداوند حقیقت اوست که او آفرینش کرد  
 و از اعلی‌عالیین تا به أسفل سافلین به هر نامی و جسمی ظهور کرد، یا  
 جابر بر خداوند جلّ جلاله این روح است با الهیت که گفته است، و به نور  
 انیت آفتاب است، و به روحانیت نامش ناطقه است، بر این بحر سفید بر  
 مغز مؤمنان نشسته است و به رنگ برق و [۸۴] ابر و ماه است، چنان که  
 معاینه شخص خداوند است جلّ جلاله، و دست راستش آن روح الحفظ  
 است که گیرنده است و به رنگ آفتاب است، و دست چپش روح الفکر  
 است که آبادانی و درازی همه نورها از اوست، یداه مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ  
 يَشَاءُ [سوره ۵، آیه ۶۴] این روح به رنگ بنفشه است، و سر خداوند روح  
 الأعظم است به صفر (۱) هزار رنگ‌های گوناگون است چنان که از او  
 بالاتر هیچ چیز دیگر نیست [۸۵] نه در آسمان‌ها و نه در زمین لیس  
 كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [سوره ۴۲، آیه ۹] و چشم راستش روح  
 الأكبر است به رنگ بلور سفید، و چشم چپش روح العقل است به رنگ  
 آتش اشقر و زرد که هر دو روح به همه آسمان و زمین و دنیا و آخرت  
 بیناند، قوله وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ [سوره ۲، آیه ۹۵] چنانکه به دیگر  
 جایگاه می‌گوید قوله لَا تَذَرِكُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ [سوره ۶، آیه  
 ۱۰۳] و دو [۸۶] گوشش مزاج غایتی و تابش الهی‌اند که به رنگ چادر  
 الهیت که آواز همه جانوران بشنوند و از همه دیوان و درگاه بدین روح  
 گذارند که شخص خداست، تصدیقاً لقول الله عزّ و جلّ، وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا

وَأَنْصَارًا وَأُفَيْدَةً فَمَا أُغْنِي عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أُفَيْدَتُهُمْ مِّنْ شَيْءٍ  
 إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ [سوره ۴۶،  
 آیه ۲۵] [۸۷] و دو بینیِ خداوند روح العلم است به رنگِ عقیقِ سرخ که  
 هر جائی که بوی علمِ الهی برد آنجا ظهور کند، و بینیِ دیگر روح  
 الجبروت است که زنگارگون است که پیوسته به راه در باشد، و دیش و  
 تابشِ الهیت همه از اوست، و زبانِ ناطقه‌اش روح‌القدس است که به رنگِ  
 یاقوتِ سرخ است و همه آفرینش بدوست، قوله فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ  
 مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [سوره ۳۶، آیه ۸۳] و دلِ خداوند [۸۸]  
 جلّ جلاله روح‌الایمان است که نامش موحد است به رنگِ قبه ماه است  
 و ایمان همه مؤمنان روشن از اوست و تولی و توکل همه روح‌ها بدوست،  
 قوله وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ  
 شَيْءٍ قَدْرًا [سوره ۶۵، آیه ۳] و دو قدمِ خداوند ظهورِ الهی و نگاهِ مؤمنی  
 است در این خانه نطق، و از این خانه در این دل پیوسته است و در این  
 روح‌الحيوة جسمی که [۸۹] گویند که روز قیامت خداوند پای در دوزخ  
 نهد سرد شود یعنی این دل هیچ علم قرار نمی‌گیرد و گواهی قاطع  
 نمی‌دهد تا ظهورِ الهی و نگاهِ مؤمنی در او ظهور کند و گواهی به  
 خداوندی حق حاضر و موجود دهد و قائم‌اللیل و صائم‌الدهر باشد، شَهَدَ  
 اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ [سوره ۳، آیه ۱۶]  
 و عرشِ خداوند جلّ جلاله این سریرگاه ایزدی است یعنی مغزی که از  
 یک نیمه راست روح‌الخرد [۹۰] اندر اوست، و از یک نیمه روح‌زخار (۱)  
 و آن خداوند بدین بزرگواری بر او نشسته است، تصدیقاً لقله عزّ و جلّ،  
 الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى [سوره ۲۰، آیه ۴] و این پنج نور که به هشت  
 چهره پیدااند و بر این دیم مؤمنان برگیرند این عرشِ خداوند جلّ  
 جلاله‌اند، دو چشم و دو گوش و دو بینی و نطق، و روح چاشنی‌گیر، و  
 والله و بالله العلیّ العظیم که ما این سخن در هیچ کتابی ننوشته‌ایم،  
 الأمان الأمان [۹۱] زینهار زینهار یا جابر، هر که این سخن آشکارا بگوید  
 روح از قالب او نقل کند.

[سؤال ۴] پس جابر لوح بخواند و بر زمین در افتاد و سجود کرد و گفت سجده سَبَّوحِ قَدَّوسِ قَدَّوسِ سَبَّوحِ مُحَمَّدِ وِ عَلِيِّ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وِ الرُّوحِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى وِ آلِهِ السَّلْسَلِ وِ ابوالخَطَّابِ، پس باقر گفت یا جابر این مؤمنانی که این کتاب به میراث برند و بدیشان رسد باید که زینهار با تنِ خویشتن بخوانند و شب بخوانند و به روز پاس دارند که هر آن [۹۲] مؤمنی که خداوندِ خویش را بداند و بدینسان بشناسد و گواهی برجش (= برش) بدهد رسته‌گاری بیند از زندانِ دل، یا جابر خاصه آن مؤمنی که خداوندِ خویش را با این جلالت بشناسد و گواهی برجش (= برش) بدهد و جان و مال و خواسته‌ی خویش فدا کند.

جابر جعفی گفت یا خداوندِ من این چه معنی‌ست که این خلائقِ منکوس می‌گویند که خداوند بی‌وصف و صفت است، باقر گفت یا جابر این [۹۳] آن سخنِ خشمِ خداست که ملکِ تعالی نزدیک است و نزدیک فرموده که پرستیدنِ ابلیس لعین به خویشتن نگرفت [یوم] یَرَوْنَهُ بَعِيداً و نَرَاهُ قَرِیباً [سوره ۷۰، آیه ۶-۷]، یا جابر نگر که من می‌گویم که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ [سوره ۱۱۲، آیه ۱] قَوْلٍ ... (؟) (۱) است، شما چه می‌گوئید، جابر گفت ای خداوندِ همه‌ی خداوندان تو آگاه‌تری، باقر گفت که خداوند چنانکه شرحش بکردیم بر ابلیس ظهور کرد و ابلیس لعین نفور در بست که تو خداوند ما نیستی، خدا هست و [۹۴] و حق است، بر آسمان است بی‌مثل است و بی‌مانند است و این تفسیر ظاهر قل هو الله است و الاّ خشمِ عظیم است، دور از شما باد و از همه مؤمنان و مسلمانان، یا جابر بر کافران دور و دشوار است و بر مؤمنان نزدیک و آسان است که مؤمنان گواهی بر موجود همی دهند و کافران گواهی بر معدوم می‌دهند و در معدوم از هر روی که می‌پرستی نه پذیرد و در معدوم هیچ عبادتی قبول نباشد، قوله تعالی، [۹۵] لَا يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ الْكَافِرِينَ [سوره ۹، آیه ۱۰۵] (؟) یا جابر که نه ما (را) جائی به معدوم (۱)، و بعد از این خداوندی که شرحش کردیم کسی دیگر نمی‌بینیم، که ملکِ تعالی این روح است بر الهیّت و به نورِ انبیت آفتاب است، که او از خداست، از دیوان به دیوان نور

در نور پیوسته است تا بدین سریرگاه ایزد مغز مؤمنان همچون حبلی و طریقی که هر وقتی که این روح و نور غائب شود هم بدین نورها با معدن حقیقت شود و باز بدین [۹۶] قالب آید.

[سؤال ۵] پس جعفر جُعی گفت یا خداوند من اگر بگران نه شُمری صفت و شرح و عظمتِ دیوان‌های الهیت و این نورها که از دیوان به دیوان پیوسته است بدین بنده منور و روشن گردانی، پس باقر گفت این پرده غایب‌الازل که از فراز بحر البیضاءست و شخص ملکِ تعالی جلتِ عظمته و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین جوارح این دیوان‌اند با تمامی ابوطالب و عبدالله العالی، و پنج [۹۷] نور ازین پنج ملک‌ان (۱) در این بحر البیضاء پیوسته‌اند همچون درختان بهشت شاخه‌ها و برگ‌های ایشان از نور تابش الهی باشد و شیر و بُراق و باز سفید و همایون و آن دلدل که دلیل الهیت است بر سر این پنج درختان نشسته و تسبیح و تهلیل و تعظیم و تحمید از سر درختان بانگ می‌کند، یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَكِیمِ [سوره ۶۲، آیه ۱] [۹۸] بُراق از نور محمد است و دلدل از نور علی و شیر از نور فاطمه و باز سفید از نور حسن است و همایون از نور حسین است، و بحر البیضاء از اینان آراسته است، و در آن همه بزرگواری که در آن قبه البیضاء است که هزار بار پهنائی وی و چندین دیوان‌های دیگر است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ [سوره ۵۷، آیه ۲۱] و آن دلدل عالی دلیل مؤمنان و نقیبان و نجیبان به ملک تعالی می‌کند، و آن بُراق [۹۹] نور و تابش در این بحر الهیت در هفت ملائکتان می‌دهد، و آن شیر و باز صد هزار پر اندر پر زده‌اند از نور و تابش الهی آن قبه البیضاء منور و روشن می‌دارد، و آن همایون همایون سایه بر سری نقیبان و نجیبان گسترده، و آن جوی آب حیات روان گشته وَظِلٌّ مَّمْدُودٍ وَمَاءٌ مَّسْكُوبٍ [سوره ۵۶، آیه ۲۹-۳۰] و زیر این قبه البیضاء پرده یاقوت رنگ است و در این پرده پنج شخص ظهور کرده‌اند از بیخ درخت [۱۰۰] طوبی، هم بر این تصدیق آن دیوان

غایة‌الغایات در این حجابِ یاقوت رنگ، و از دیوان غایة‌الغایات صد و بیست و چهار هزار نورهای رنگارنگ چون قوس قزح در این بحرالبیضاء ظهور کرده‌اند، و صد و بیست و چهار هزار نور سفید در این حجاب که به رنگِ یاقوتِ سرخ است فرود آمده‌اند، قوله تعالی أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وَاللَّهُ أُنَبِّتُكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا [سوره ۷۱، آیات ۱۴-۱۶] یعنی ملکِ تعالی در این دیوان‌ها چندان نور و روح بی‌آفریده است و آفتاب و ماهتاب و درختانِ نورین بی‌آراسته، و از زیر این حجاب، حجابِ دیگر است به رنگِ آتش و در این حجاب پنج شخص از این حجابِ یاقوت رنگ ظهور کرده‌اند که نام ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و صورائیل، و همچنین صد و بیست [۱۰۲] و چهار هزار نور از آن حجابِ یاقوت رنگ در این دیوان ظهور کرده‌اند، قوله تعالی، نُورٌ عَلَيَّ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ [سوره ۲۴، آیه ۳۵] و این نور همه به رنگِ آتش برنگاشته‌اند و بحرِ آتشگون همچون بحریست که شعاعِ آن آتش بر بلور سفید تابد که از نیکوئی و روشنی وصف و صفتِ وی نشاید کردن، و چندان نور و روح در این دیوان‌اند که نشاید گفتن، و [۱۰۳] فروتر این دیوان پردهٔ عقیق رنگ است و از دیوانِ آتشگون از آن پنج ملائکتان آن پنج نور در این دیوانِ عقیق رنگ ظهور کرده است بر مثال پنج صورتِ نگارین در این دیوان استاده‌اند که در بشریت عقل و نفس و فتح و جدّ و خیال خوانند، وَالْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا [سوره ۸۹، آیه ۲۳] و آن صد و بیست و چهار هزار حلّ‌های نورین در این دیوان همچنان روشن و منور همچون صد هزار آفتاب و ماه که به سرخی بیامیزد، و ظهورِ الهی [۱۰۴] خورد و خورش ایشان است، قوله تعالی، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا [سوره ۷۶، آیه ۶] و زیر این پرده آن دیوان است که به رنگِ زبرجد سبز است، و همچنین صد و بیست و چهار هزار قندیل‌های نورین و شمع‌های روشن به رنگِ سبز در این دیوان ظهور کرده‌اند پنج نورِ بزرگ از این پنج دیوان عقیق رنگ در این دیوان صف کشیده‌اند و

صد هزار مرغانِ رنگین و طاوسانِ نورین و نگارین [۱۰۵] پر اندر پر زده‌اند و جلوه همی کنند و تسبیح و تهلیلِ ملکِ تعالیٰ به هزار صغیر و نفیر و هزار گونه آواز می‌کنند، تصدیقاً لقول الله تعالی، *أَوْلَمَ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ* [سوره ۶۷، آیه ۱۹] و فروتر از این قبهٔ بنفشه‌گون است که جناتِ الفردوس خوانند و صد هزار گوی‌های نورین و ریاحینِ روحین با روده‌های روان در این دیوانِ بنفشه‌گون‌اند، و آن قصرهای بهشت [۱۰۶] که زیرش چهار جوی روان است می و شیر و انگبین و آبِ صافِ روان و آبِ زندگانی خوانند، و پنج نور بزرگ از آن پنج دیوان بر افرازِ این قصرها نشسته‌اند که ایشان را حوریان خوانند، قوله تعالی، *حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ* [سوره ۵۵، آیه ۷۲] و آبِ زندگانی نطقِ ایشان است بر ستایشِ ملکِ تعالیٰ جلتِ عظمته، و جوی می علمِ نافعِ ایشان است و جوی شیر علمِ باطنِ ایشان است و جوی انگبین علمِ وحیِ ایشان است، و از آن دیوان [۱۰۷] *غَايَةِ الْغَايَاتِ* ازلی، قوله تعالی، *مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى* [سوره ۴۷، آیات ۱۶-۱۷] و همچنین صد و بیست و چهار هزار قندیل‌های درخشان در این حجاب می‌تابند، و فروترِ این دیوان پردهٔ آفتاب رنگ است، و صد و بیست و چهار هزار شمع‌ها و چراغ‌های منیر از این [۱۰۸] حجابِ بنفشه‌گون در این حجابِ آفتاب‌رنگ ظهور کرده‌اند، و پنج نور دیگر در این دیوان سر و سالارِ این نورها‌اند، فیها *مُصْبَاحٌ الْمُصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ* [سوره ۲۴، آیه ۳۵] و این دیوان همچون دریاست و لبابی از نورِ الهی و صد و بیست و چهار هزار آفتاب در این بحر روان گشته‌اند چنانچه ظهور و تابشِ ایشان این دنیا برنتابد، قوله تعالی، *ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ ۱۰۹ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا، وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا* [سوره ۲۵، آیه ۴۷-۴۹] و از این حجاب همچنین پنج رنگ در این پردهٔ ماهتاب رنگ فرود آمده‌اند، و صد و بیست و چهار هزار نورها مانند قوس قزح به سلسله‌های

نورین و حلّ‌های شمسی در این پرده آویخته‌اند که به رنگِ ماه است، و صد هزار ماهتاب و بیست و چهار هزار ماهِ بدرِ چهارده شبه در این حجابِ صف کشیده‌اند و همه تسبیح بدین پنج نور می‌کنند، تصدیقاً لقول‌الله عزّ و جلّ، [۱۱۰] أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ [سوره ۳۶، آیه ۴۰] و رضوان بهشت این پنج نورها‌اند و پنج رنگ از آن ملکان بر افرازِ این، تصدیقاً لقول‌الله عزّ و جلّ، وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [سوره ۹، آیه ۷۳] و از چادرِ ماهتاب رنگ همان پنج نور در این دیوان لاجوردی رنگ ظهور کرده‌اند و صد هزار نور و روح و ارواح [۱۱۱] معاینهٔ تسبیح و تهلیل ایشان می‌کنند و این ستارها و کواکبِ نورین همه طواف ایشان می‌کنند و صد و بیست و چهار هزار نورها از این پردهٔ آبگون در این دنیا ظهور کرده‌اند و در دل‌های پیغمبران و اولیا و اوصیا پیوسته‌اند، از این نورها دل‌های ایشان چنان روشن است که حجاب از پیش ایشان برداشته است تا ایشان توانا و توانگروار بوده‌اند به هر چه خواستند [۱۱۲] و به هر چه می‌خواهند، و خداوند، یا جعفر جعفری، این نور است که به دل‌های امامانِ زمان پیوسته است که قبهٔ غایه‌الغایاتِ ازلی دیوان به دیوان پیوسته است و از مغزِ قبهٔ آبگون تا به روح‌الْحیوةِ ناطقه پیوسته است، و از مغزِ سایه بدین دلِ سیاه گسترده است، والاّ این سرسبزان می‌گویند که سایهٔ خداوند بر زمین نیفتد، و زمین دل است و خداوند [۱۱۳] این نوری که به دل پیوسته است، و این روحِ ناطقه به دلیلِ ملکِ تعالی است بدین نور است، اگر خواهد به دل باز آید و اگر خواهد بدان چترِ ملکِ تعالی باز شود و به قبهٔ غایه‌الغایات، و پنج نور ازین قبهٔ آبگون بدین روحِ ناطقه پیوسته‌اند و نام ایشان مزاج غایتی و دَمَشِ الهی و تابش خورشیدی و وصلتِ ایزدی و نگاهِ مؤمنی و هر پنجی که در این جهان است از این پنج نور است محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که سایهٔ ایشان بر زمین نیفتاد، و این پنج نوراند که به روحِ ناطقه پیوسته‌اند و (روح) ناطقه که





کرد و ارواح را از چه بیافرید و سبب آفرینش چه بود، باقرالعلم علینا منه السلام گفت آفرینش این دیوان‌ها مشکل است و نه همه کس راه در این علم داند بردن، الأمان الأمان که سر این مستور است، یا جابر در اوّل همه اوّلی [۱۲۰] که خداوند جاوید بود و چیزی دیگر نبود به آن پنج نور خاص که ملک تعالی از میان ایشان ظهور کرد چنان که در اوّل این کتاب باز آورده است، و این که اکنون همه آسمان‌ها و زمین‌هاست هوای پاک و صاف و لطیف و روحانی (بود)، پس از این پنج خاصّ الخاصّ پنج رنگ آن دیوان غایةالغایات ازلی پدید آمد به صد و بیست و چهار هزار رنگ چنان که هر ساعتی به رنگ دیگرگونه بودی، آن خاصّ الخاصّ به جوارج قبه‌ی [۱۲۱] غایةالغایات بودند و صد هزار قندیل‌های نورین و شمع و چراغ از خاصّ ملک تعالی در آن قبه پدید آمده چندان که چشم بر هم زنی از نابود به بود آمده، قوله تعالی، وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ [سوره ۱۶، آیه ۷۹] چنان که از فرشتگان و ملائکتان و مخلوقات هیچکس صفت و عظمت وی نداند، چنان که اگر بحر‌ها مداد گردد و اشجارها قلم شود و سبع سموات قرطاس و روحانیان و نورانیان و جنّ و انس همه نویسند شوند و صفت و عظمت قبه غایةالغایات ازلی نویسند [۱۲۲] این همه‌ها فانی شوند و از هزار یکی باز ننویسند، تصدیقاً به قول الله عزّ و جلّ، قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ الْآيَةَ [سوره ۱۸، آیه ۱۰۹] پس ملک تعالی بکرد آوازی از جانب راست و بکرد آوازی از جانب چپ و آن دو آواز شعاعی گشت و آن دو شعاع همه روح و ارواح بود چنانکه در شمار و عدد ننگجد و هر روحی از ایشان اصلی هفت رنگ بود و هر رنگی به هزار رنگ [۱۲۳] می‌گردید چنانکه لعل بدخشان و عقیق و بّسد و فیروزه و زبرجد و گوهر و مروارید از هر بند کشائی نور ایشان چون ستارگان روشن تافت، و اکنون چون ناخن‌های ماست، و ایشان را ماهی یا آفتابی از هر ناخن پدیدار بودی و به شش گروه باز استادند و به هر گروهی یکی سالار، و یکی مهتر و بزرگتر ایشان بود که

نام وی عزازئیل بود و ثانی و ثالث و رابع و خامس و سادس مهتر این شش منازل بودند و عزازئیل [۱۲۴] از ملکِ تعالی نوری به عاریت داشت و به قوتِ آن نور آفرینش می‌کرد و هم مثلِ خویش روح‌ها می‌آفرید چنانکه ملکِ تعالی آوازِ آفرینش کرد از حنّه (۹) عزازئیل همین می‌کرد تا چندگاه و زمانی برآمد و چند روح و ارواح از حنّه عزازئیل پدید آمدند که عددِ آن ندانند الاّ ملکِ تعالی، پس ملکِ تعالی به عزازئیل گفت ای مهتر بر من پیدا کن تا تو چه باشی و من چه باشم و این همه گوهران چه باشند، [۱۲۵] عزازئیل گفت تو خداوندی و من نیز خداوندم و این دیگر ارواح‌ها آفریده من و تواند، پس ملکِ تعالی گفت دو خداوند نمی‌تواند بود، تو آفریده منی و این همه ارواح‌ها را من آفریده‌ام، تصدیقاً لقوله تعالی، اِنِّی خَلَقْتُ بَشَرًا مِنْ طِینٍ [سوره ۳۸، آیه ۷۱] عزازئیل گفت آفرینش من بیش از توست، من ده چندان روح آفریده‌ام که تو آفریده چه باید که تو دعویِ خداوندی کنی، پس ملکِ تعالی گفت این آفرینش که تو کرده‌ای [۱۲۶] هم من کرده‌ام، اکنون عاریتِ خویش از تو بازستانم تا تو این آفرینش چون خواهی کرد، و آن نورِ عاریتی که به آن آفرینش همی کردی از عزازئیل باز بستاد و قبهٔ بحرالبیضاء ازش بیآفرید چندان که هزار بارِ این قبهٔ آبگون، و صد و بیست و چهار هزار قندیل‌های نورین و شمع‌های درخشان و چراغانِ نورانی و روشن پدید کرد و کوشک‌ها و قصرها چون بلور سفید به صد هزار رنگ بنگارید و رودهای روان [۱۲۷] از آبِ زندگانی و درختِ طوبا بر لبِ جوی‌ها آراسته و همای همایون بر سرش نشسته و ولدان و غلامان در سایهٔ خویش گرفته، و آن بازِ سفید و دلدل و بُراق و شیر هم در این دیوانِ بیضا بیآراسته، و آن مرغان چون فاخته و قمری و هزارداستان بر آن شاخه‌ها بیآفرید چنان که از وصف و صفت بیرون‌اند لیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ [سوره ۴۲، آیه ۹] پس ملکِ تعالی چون قبهٔ بیضا بیآفرید بدین [۱۲۸] زینت و زیبایی پدید کرد، به عزازئیل گفت که اکنون تو نیز بحرِ دیگر بیآفرین بدین بزرگواری که من آفریده‌ام، چون ملکِ تعالی این بگفت عزازئیل (۱) در مانده شد، در

چنین آفرینش هیچ راهی نداشت، قوله تعالی، فحبطت الذین کَفَرُوا [سوره ۱۸، آیه ۴۱۰۵] واللّه لا یهدی القوم الکافرین [سوره ۱۶، آیه ۱۰۹] پس ملک تعالی خواست که قوم دیگر بیافریند، هم بر این تصدیق آوازی از پس کرد و آوازی از پیش کرد، [۱۲۹] چنان که روی آفاق الهیت بود همه بر عکس آن دو آواز بگرفت و از آن شش منازل روح‌ها پدید آمدند به هزار بار ظریفتر و پاکتر آراسته و پیراسته به دَر و مروارید و لعل و بلخچ و از هر بندکشای نوری برق می‌زد و از هر خیمه (؟) بندی (۱) آفتابی می‌تافت، و به جایگاه نافشان ماهتاب روشن برقش می‌زد، و به جای هر جوارح چون شمس و قمر شعاع برمی‌زد، پس ملک تعالی تسبیح خویش می‌کرد [۱۳۰] و ایشان همه تسبیح از ملک تعالی بیاموختند و تسبیح‌گویان بودند، و مهتر این شش منازل سلمان بود و همه می‌گفتند چه نیکو مقامی ست و چه نیکو صورتی ست که ایزد به ما داده است، کاشکی آن خدائی که ما را آفریده است بر ما پیدا بودی تا گواهی دادیمی که این بهشت به ما ارزانی داشت و این قالب‌های نیکو به ما بماندی تا جاوید زمان، پس ملک تعالی روی بدیشان کرد و گفت *أنا الله اکبر، أنا الله اکبر*، پس آن همه ارواح [۱۳۱] متحیر بماندند و نمی‌دانستند که ملک تعالی بر خویشان می‌گوید یا بر کسی دیگر، چون زمانی برآمد ملک تعالی باز گفت *أنا الله اکبر، أنا الله اکبر*، یعنی خداوند بزرگ منم و آفریدگار شما منم، پس سلمان القدره ساعتی دریافت و روی به ملک تعالی کرد و گفت *أنا أشهد أن لا اله إلا الله من گواهی می‌دهم که تو خداوند مائی و نیست در هیچ مقامی إلا تو حاضری و موجودی، و هیچ روحی دیگر نمی‌توانست دریافتن، هم این کلمه باز [۱۳۲] گفت أنا أشهد أن اله إلا الله، و مقداد الکبیر دریافت و گفت أنا أشهد أن محمداً رسول الله، یعنی من گواهی می‌دهم که تو خداوندی و این ستوده و سپاس کننده و سبق برده و ستایش کننده سلمان القدره است و پیغمبر توست که سبق برده و آواز تو به گوش ما رسانید، و هیچ روح دیگر*

گواهی نمی‌داد، دیگر بار این کلمه باز گفت *أنا أشهد أن محمداً رسول الله*، باذر القدره دریافت و برخاست [۱۳۳] و روی بر یمین و یسار کرد و گفت *حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ*، ای روحانیان و برادران بی‌آئید و بشتابید و گواهی دهید بر آفریدگار خود و بر داور وی که من گواهی می‌دهم که او خداوند ماست، و این سلمان داور وی است و مقداد داور وی است، پس دیگر بار این کلمه باز گفت *حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ*، دوازده روح که نام نقیبی بر ایشان افتاده است به یک بار بگفتند *حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ*، بی‌آئید و بشتابید و بشناسید و گواهی دهید تا رستگاری [۱۳۴] یابید که ما نیز گواهی می‌دهیم بر آنچه سلمان و مقداد و باذر می‌دهند، ساعتی گوش داشتند کسی اجابت ایشان نمی‌کرد و این کلمه باز گفتند *حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ* (۱) بیست و هشت روح پاک و پاکیزه به یک بار روی به ملک تعالی کردند و گفتند *الله اکبر، الله اکبر*، خداوند بزرگوار توئی و بیرون از تو خدائی دیگر نیست، و در این پنج منزلت بی هیچ شکی اقرار دادند، قوله تعالی، *وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ* [سوره ۵۶، آیات ۱۰-۱۱] و [۱۳۵] مقربان ملک تعالی این پنج منزلت بودند، و بعد از ایشان زمانی برآمد صد و بیست و چهار هزار روحان معترضان یعنی که روی گردانندگان در تهمت افتادند به یک بار می‌گفتند که این که تواند بود که ما تسبیح و تهلیل از وی آموختیم و از او گویا و ناطق بودیم، و به یک بار می‌گفتند که روا نباشد که کسی همچون ما خداوند ما باشد، قوله تعالی، *ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ* [سوره ۴، آیه ۱۴۲] عاقبت الامر بی‌شک و شبهت گواهی بدادند و این [۱۳۶] کلمه بگفتند *لا اله الا الله*، و سر پا استادند و هم بر آن عادت مؤذنان بگفتند، این کلمه سبب است، باز ایستیدند و منازل به شش رفت، یکی منزل سلمان، و دوم منزل مقداد، و سیم منزل باذر، و چهارم منزل نقیبان، و پنجم منزل نجیبان، و اسم سابقان بر این پنج منزل خاص افتاد، و ششم منزل معترضان بودند، و پس این خاصگان اقرار قاطع دادند بر باری تعالی، پس ملک تعالی به عزائیل گفت یا

عزازئیل ترا سجود [۱۳۷] به سلمان باید بردن، و این همه گروه‌های تو  
 سجود بر این سابقان برند که از پسِ سلمان گواهی دادند تا شما را از این  
 جایگاه به زیر تر نیفکنیم، قوله تعالی، وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ  
 فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ [سوره ۲، آیه ۳۲]  
 پس عزازئیل روی به ملکِ تعالی کرد سفاهت کرد، دعوی خداوندی کرد  
 و گوهر ثانی و ثالث بیاری عزازئیل برخاستند و هر سه دعوی خداوندی  
 کردند [۱۳۸] و ملکِ تعالی را بخار و کذاب و طرار و مکار بخواندند، إِنَّ  
 اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ [سوره ۵، آیه ۷۷] و شش منازل منکران روی به سلمان  
 کردند و مجادله سخت عظیم به او بکردند و فخر می‌آوردند بر وی، پس  
 ملکِ تعالی جلت عظمته گفت ای کافران و پلیدان و دیوان و عاصیان  
 شما می‌خواهید که بر این دیوان‌ها پادشاهی کنید و بر این بحرِ  
 غایة‌الغایاتِ ازلی و بحرالبیضاء حکم کنید، [۱۳۹] نتوانید حکم کردن الآ  
 به گواهی که بر من و داورِ من بدهید، تصدیقاً لقول الله عزّ و جلّ، يَا  
 مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَتَفَضُّوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
 فَانْفَضُّوا لَهَا تَتَفَضُّونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ [سوره ۵۵، آیه ۳۳] پس ملکِ تعالی به  
 سلمان القدرة فرمود، بر این حال ایشان را چنین نباید گذاشتن، این هفت  
 نور که بر هیکلِ این کافران است که من آفریده‌ام نورِ یاقوتِ رنگ از  
 ایشان بازکش و پردهٔ یاقوت [۱۴۰] رنگ ازش پدید کن، و آن نورِ  
 آتش‌رنگ ازش بازکش و پردهٔ آتش‌رنگ ازش بی‌آفرین، و این همه گوهرها  
 در میانِ دو حجابِ باز دار و این بحرالبیضاء و غایة‌الغایاتِ ازلی بدین  
 حجابِ یاقوتِ رنگ بیوش، قوله تعالی قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا [سوره ۲،  
 آیه ۳۶] پس آنگاه سلمان القدرة هیبتی بر ایشان زد و نورِ یاقوتِ رنگ از  
 ایشان جدا کرد و بقیه گسترید به رنگِ یاقوتِ سرخ بر بالای ایشان  
 بداشت و آن بحر البیضاء [۱۴۱] و قبهٔ غایة‌الغایاتِ بر وی پوشید، و نورِ  
 آتش‌رنگ از ایشان برکشیده و زیر ایشان بگسترید و ایشان در میانِ آن  
 دو حجاب ماندند تا هزار سال چون به سرِ هزارهٔ ایشان بود ملکِ تعالی

جلّ جلاله ظهور کرد از حجابِ سلمان با همه خاصّان و خالصان و نقیبان و نجیبان و معترضان و به آواز بلند بدیشان گفت که ایشان آفریدگانِ من اند سجود بر ایشان برید که من می‌فرمایم که خداوند شمایم و ایشانم، مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ [۱۴۲] و اَشْهَدُ هُمْ عَلَيَّ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ [سوره ۷، آیه ۱۷۱] پس آن خاصّان و خالصان گواهی دادند بر ملکِ تعالی که اَمَنَّا و صدقنا، و گروهی از معترضان گواهی قاطع بدادند، و اَشْهَدُهُمْ عَلَيَّ اَنْفُسِهِمْ [سوره ۷، آیه ۱۷۱] و آن دیگر همه مشکک بودند و شش منازل کافران بر سلمان العظیم بر جوشیدند و با ملکِ تعالی برابری کردند و آن جنگ (و) جدل که اول می‌کردند باز پدید آوردند، تصدیقاً لقول الله عزّ و جلّ، وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ [سوره ۷، آیه ۱۰]، پس ملکِ تعالی به سلمان فرمود این گوهران را از بحرِ آتش رنگ به زیر کن و نورِ عقیق رنگ از ایشان جدا کن و در زیرِ ایشان بدار، پس سلمان القدره هیبتی بر ایشان زد و در زیرِ پردهٔ آتش گون‌شان بیفگند و نورِ عقیق رنگ از ایشان بکشید به هر چه زارتر، همچون زمین در زیرِ ایشان بگسترده و آن قبهٔ آتشگون به آسمانِ ایشان [۱۴۴] کرد و قبهٔ یاقوت رنگ بر ایشان بپوشید و این گوهران در میانِ دو حجابِ هزار سال بمانند، بدان سال و ماه که در آن هنگام بود، و هر چه بر آن دیوانِ آتش رنگ کرده بودند در این دیوان فراموش کردند و این جنگ و جدل از دیر و حرم یعنی از خاطر ایشان بشد که هر هزار سال از دیوان به دیوان می‌افتادند تا بدین دنیای غدار افتادند و بر خود ندانند که یکبار کجا بودند، قوله تعالی، كَذَلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ [۱۴۵] تُنْسَى [سوره ۲۰، آیه ۱۲۶] پس ملکِ تعالی از حجابِ سلمان ظهور کرد با همه گواهی‌دهان در این دیوانِ عقیق رنگ و اقرارِ خداوندی اندر خواست و گفت که همه سجود به داورِ من برید که دستِ راستِ من است، گروهی از معترضان گواهی دادند بر سلمان و باز رستند الا ابلیس کافر سار گشت با ثانی و ثالث و با همه‌ی متابعانِ وی و صد هزار کفر و

کافری پیدا کرد و سرباز زده، و انکارِ این دیوانِ این است که در سوره الحجر [سوره ۱۵] باز آورده است که [۱۴۶] قوله تعالی، وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ [سوره ۱۵، آیه ۲۶] پس ملکِ تعالی به سلمان گفت که این کافران را و این نانصافان را با همه گروهانِ وی لباسِ صِفرِ زبرجد رنگ از ایشان بازکش و زمینِ ایشان کن و این دیوانِ عقیق رنگ که زمینِ ایشان است به آسمانِ ایشان کن، و این گوهرانِ بدبختان را در آنجا باز دارد، پس سلمان القدره هیتی بر ایشان زد و نورِ صفرِ زنگارگون از [۱۴۷] ایشان بازکشید و پرده زبرجد رنگ از ایشان بیآفرید و این گوهران را در آنجا باز داشت و آن دیوانِ آتش گون محتجب گشت، تا هزاره ایشان به سر آمد باری تعالی بر آن تصدیقِ نخستین ظهور کرد و اقرارِ خداوندی اندر خواست، عزائیل گفت من هرگز این نکنم که تو همچون منی به خدای ما نشائی، خدا حق است و لیکن بر آن دیوانِ بالائیست، بی چون و بی چگونه است و از وصف و صفت بیرون است نه از کس پدید آید [۱۴۸] و نه کسی از وی پدید آید و این سوره قل هو الله ظاهرش قول ... است، در آن دیوانِ زبرجد رنگ، از این است که نماز همه معدومیان به قل هو الله است و به هر معدوم قل هو الله است، (و نماز همه ی موحدان و موجودیان (۱) بر قل هو الله ست و به هر موجود قل هو الله است) (۲).

پس جابر ابن عبدالله انصاری گفت یا خداوند من این معنی بگستر و روشن کن تا ما بندگان از شک و شبهت بدر آئیم، باقرالعلم علینا منه السلام گفت یا جابر موجود [۱۴۹] قل هو الله این پنج ملکانند که چند جایگاه گفته آمد محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که قبله گاه مؤمنانند یعنی بر دیم مؤمنان می گردند، این پنج نور بودند که در روح ناطقه مؤمنان پیوسته اند، و معدوم قل هو الله أحد این ظهوراتِ عنکوری است به علمِ عالمانِ ظاهر که چیزی نیست و در هیچ جا و مقامی نه در آسمان و نه در زمین الا این خداوند موجود و حاضر که در این کتاب یاد کرده است، و این کافران معاينه می بینند [۱۵۰] که هفت

آسمان و زمین از وی پدید آمد، (خداوند) تبارک و تعالی می‌گوید لم یلد و لم یولد نه از کسی پدید آید و نه از وی کسی پدید آید و چندان با خویشتن تمنا نکنند که از لذت و چاشنی طعام یا نطفه پلید پدید می‌آید و به صورت می‌باشد که هفت آسمان و زمین در وی موجود باشند، و نطفه بلکه آن آبِ ضرّ بود که از این گوهران پدید کرد که همه باز آب و گل و ذره گل گردد، و هفت آسمان و زمین از او پدید کرد، یا جابر درست [۱۵۱] بُوَد که آن بر خلافِ راست است.

جابر گفت یا خداوند شرح این قصه ابلیس و گوهران به تمامی بر این بنده ارزانی دار، باقر گفت یا جابر آن مهترِ گوهران به حقّ جلّ جلاله می‌گفت خدا حقّ است و بر آن دیوان بالائی است، و دیگران گروه گروه بی‌بودند و به شش منازل باز استادند، و ملکِ تعالی را دروغ‌زن بخواندند و هر منزلی به لونِ دیگر بر ملکِ تعالی بی‌آمدند، پس ملکِ تعالی خشم گرفت و به سلمان فرمود تا آن گوهران را [۱۵۲] از بحرِ الأخضر به زیرتر کرد و لباسِ بنفشه رنگ از ایشان برکشید و در زیر ایشان بگسترده و همین زمین در زیر پا کشید و این بحرِ بنفشه‌گون ازش بی‌آفرید و به هزار هزار روح‌ها و نورها بی‌آراست به کوه‌های بلورین و رودهای روان و بهشتِ فردوس نام نهاد که بهشتِ چارمین است، سه دیوان بالای او اند بحرِ یاقوت رنگ که بهشتِ دارالجلال است و بحرِ آتش‌رنگ که بهشتِ دارالملک است [۱۵۳] و بحرِ زبرجد رنگ که بهشتِ دارالخلد است، و این سه دیوان که از زیر اویند دارالملک و جنّاتِ عدن و جنّاتِ المأوی، و بحرِ آب است آفتاب رنگ که دارالملک است و بحرِ ماهتاب رنگ که بهشتِ جنّاتِ المأوی، و بحرِ آب‌گون جنّاتِ عدن است، و این دیوان‌ها همه آسمان‌های این گوهران بوده است، پس زمین ایشان بوده است، و بهشتِ ملکِ تعالی آن است که هیچ حدّی و نهایتی ندارد، تصدیقاً لقول الله عزّ و جلّ، و [۱۵۴] عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ [سوره ۵۷، آیه ۲۱] و عزازئیل به آن شش گروه گوهران هزار سال در آن بهشتِ جنّاتِ الفردوس بماند، سر هزاره باری تعالی ظهور کرد از حجابِ سلمان القدره و



آشکارا بگفت، من خدایم، هم بر آن عادت عزازئیل منکر گشت و سر باز زده و انکار این در سوره بنی اسرائیل [سوره ۱۷] باز گفته است، قوله تعالی، وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا [۱۵۵] إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا وَاسْتَفْزَزَ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبَ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْتِهِمْ [۱۵۶] وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا إِنَّ عِبَادِي لَكِنَّ لَكِ عَلَيْهِمْ سُلْطَانَ [سوره ۱۷، آیه ۶۳-۶۷] با ملک تعالی مجادله سخت عظیم بردند، باری تعالی به سلمان القدرة فرمود که ایشان را در این بهشت هیچ سودی نیست، نور آفتاب رنگ از ایشان بازکش و در زیر ایشان بگستر، سلمان القدرة هبیتی بر ایشان زد و نور آفتاب رنگ را از ایشان جدا کرد و بحر آفتاب رنگ ازش [۱۵۷] بیآفرید و زیر ایشان بگسترده و به هزار هزار نورها و رنگها آراسته و ماه و آفتاب، و عزازئیل را با همه گوهران در آنجا بازداشت، و آن دیوان بنفشه رنگ به دیوان آفتاب رنگ بازپوشید، و هزار سال آن گوهران در این پرده خورشید رنگ بمانندند، پس ملک تعالی در میان ایشان ظهور کرد که من خداوند شمام و سلمان داور من است و حجاب من است، پس عزازئیل و آن گوهران منکر گشتند و همان [۱۵۸] مجادله باز پدید آوردند و می گفتند که این سلمان نه داور ملک تعالی است و نه خداوند، آفریدگار ماست بر این قبه بالائین، قول تعالی، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَرَأَهُ قَرِيبًا [سوره ۷۰، آیه ۶-۷] و انکار و کفر در بستند، و مجادله این دیوان این است که در سوره کهف [سوره ۱۸] باز گفته است، وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ [۱۵۹] وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا [سوره ۱۸، آیه ۴۸] همچنان سلمان القدرة به اجازت باری تعالی هبیتی و صیحتی بر ایشان زد و همه را به زیر کرد و نور ماهتاب رنگ از ایشان

جدا کرد و پرده ازش بگسترد و زیر ایشان باز کشید تا هزارهٔ زمان این دیوان به سر آمد، ملکِ تعالی ظهور کرد و اقرارِ خداوندی درخواست و گفت، من خداوندِ شمام بر من گواهی بدهید، به تهتک گروهی گواهی دادند و پاک [۱۶۰] و صافی بودند، و به هر دیوان از این معترضان قوی باز رستند از آن شکی که در ایشان موجود بود، الاّ این کافران در این دیوان انکارِ ایشان به زیادت شد و قصهٔ انکار این دیوان ماهتاب رنگ این است که در سورهٔ طه [سوره ۲۰] باز آورده است، تصدیقاً لقول الله عزّ و جل، وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ [سوره ی ۲۰، آیات ۱۱۴-۱۱۵] فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ [۱۶۱] هَلْ أَذُكَ عَلَيَّ شَجَرَةٌ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ [سوره ۲۰، آیه ۱۱۸] پس ملکِ تعالی به سلمان فرمود که لباسِ فیروزه رنگ از ایشان بازکش و به مقامِ ایشان کن، سلمان به خشم سخت بر ایشان نگاه کرد و آن لباسِ فیروزه رنگ از ایشان جدا کرد و آن حال و احوالِ پیشین دیگر دیوان‌ها بر ایشان ببرد، تصدیقاً لقول الله تعالی، كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى [سوره ۲۰، آیه ۱۲۶] تا هزار سالِ دورِ این دیوان [۱۶۲] به سر آمد ملکِ تعالی از حجابِ سلمان با همهٔ خاصان و مخلصان در این دیوان ظهور کرد در میان ایشان و معاینه بگفت که من خداوندِ شمایم، آنکه با همه دیوان و درگاه از شما درستی خواستم، اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ [سوره ۳۷، آیه ۱۲۶] گواهی بر خداوندی من بدهید تا از این دیوان به زیرتر نیفتید که شش رنگ از شما بازسندم و الاّ این یک رنگ به شما مانده است، اگر آن را نیز از شما بستانم تا از اعلیٰ عالیین به أسفلِ سافلین افتید، امیرالمؤمنین این سخن بگفت، روح از سلمان الکبیر [۱۶۳] پدید آمد و سلمان الأصغر نام او گردید و ساعتی اجابتِ ملکِ تعالی کرد و گفت اَمَنَّا و صدقنا، گواهی همی دهم که تو خداوندِ مائی و بعد از تو خداوندِ دیگر نیست در هیچ جا و مقامی الاّ تو حاضری و موجودی و گواهی همی دهم حقاً حقاً محمد و علی محمود المصطفی و آلیه السلسل و الخیرات(۱)، النور/الأکبر،

انی أشهد أن لا اله الا الله هو العلیّ العظیم، چون سلمان الصغیر ابن گواهی بداد  
 مقداد و باذر و نقیبان و نجیبان و مخلصان و بعضی از معترضان گواهی  
 قاطع بداند و تهتک گروه معترضان باز بدین [۱۶۴] رستند، پس عزازئیل  
 و هر چه از جش (= ازش) بودند کافرسار شدند با ثانی و ثالث و رابع و  
 خامس و سادس، و شش منازل منکران همه کافر و ضال باستاندند و  
 ملکِ تعالی را ساحر و کذاب خواندند، و این انکار و حجود این دیوان آن  
 است که در سورة صاد [سوره ۳۸] و القرآن است، تصدیقاً لقول الله تعالی،  
 إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ  
 رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ [۱۶۵]  
 استکبر و کان من الکافرین [سوره ۳۸، آیات ۷۱-۷۴] و آن مهتر کافران  
 هفت بار چندان انکار کرد که به همه دیوان‌های دیگر می‌کرد، و آن هفت  
 رنگِ درخشان که هر رنگ به هزار هزار رنگ بود به هنر هفت دیوان  
 سلمان از او بستد، یکی به دیوان الهیت، و یکی به دیوان و حجاب ظهور  
 ملکوتیت، و یکی در پرده ربوبیت، و یکی در بحر جبروتیت، و یکی در  
 بحر لاهوتیت، و یکی به بساط نورانیت، و یکی به ظهور روحانیت که  
 عزازئیل لعین و آنان که از حنّه او بودند از ملک تعالی در حجاب افتادند و  
 جلت عظمت، و هفت هزار سال به زیر افتادند [۱۶۶] به هفت حجود و  
 انکار که به هفت سورة قرآن باز آورده است، انکار الهیت به سورة بقره و  
 انکار ملکوتیت به سورة اعراف و انکار ربوبیت به سورة حجر و انکار  
 جبروتیت به سورة بنی اسرائیل و انکار لاهوتیت به سورة کهف و انکار  
 نورانیت به سورة طه و انکار روحانیت به سورة ص و القرآن که ملک تعالی  
 آن ذره نور خاص خویشتن بدان ملعون داده بود که بدان آفرینش  
 می‌کردی و از حنّه‌هایی که با هم می‌کردند روح و ارواح می‌آفریدند  
 همچنان که اکنون می‌آفرینند از کُفر کافری و ضلالت و منکری و  
 معصیت [۱۶۷] و دروغ و فساد و شهوت، و نام این ملعون به هر دیوان  
 دیگر بودی، بر آن دیوان الهیت عزازئیل خواندند، و به هنگام بشریت  
 حارث، و به هنگام آدم اهریمن، و به هنگام نوح و داود سواع، و در هنگام

ابراهیم نمرود، و به هنگام موسی فرعون، و به ظهور عیسی سحر و به دور محمد ابوجهل، و به هنگام ما شیطان گویند که همه از اصل این ملعون بوده و پدید آمده که بدین قبه فیروزه رنگ این همه منکری کرد با همه قوم وی، چنانکه آن سابقان که سالار ایشان سلمان است ظهور ملکِ تعالی پذیرفتند.

[سؤال ۷] پس جابر گفت یا خداوند [۱۶۸] من در تفسیر این آیت چه می گوئی که *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* [سوره ۳۳، آیه ۷۲] باقر گفت یا جابر ملکِ تعالی می گوید در این آیت که ما امانت در این آسمان ها نهادیم پذیرفتند و به زمین ها نهادیم پذیرفتند، به کوه ها نهادیم پذیرفتند، و آنچه در میان آن هاست پذیرفتند و مشفق و مهربان به زینهار باری تعالی بودند، و الا گروه مردم به دشواری پذیرفتند و آن دیگران از کافران [۱۶۹] و منافقان و مشرکان زینهار ملکِ تعالی با خویشان نگرفتند تا ملکِ تعالی ایشان را در عذاب افگند که به چهار (۱) هزار سال ازش به در بیاید مگر این گروه مردم نوبتِ دیگر گفتند به ملکِ تعالی (۲) باز گردیدند تا ایشان را به رحمت خود بیامرزید (۲) (۳) و این زینهار و امانت ماست (۳) (۴)، یا جابر ظهورِ امیرالمؤمنین بود به مقام الهیت که اضافتِ خداوندی باز بر خویشان کرد و آسمان ها سلمان و مقداد و باذر و عمار و جندب و هریره و کمیل بودند که پذیرفتند، و زمین نقیان بودند که به یک درجه [۱۷۰] از زیر این ملائکتان اند، و کوه نجیبان بودند، و اندک معترضان که مثل ایشان به مردم زده است هم آن ظهور پذیرفتند، و دیگر شش منازل کافران با سالار ایشان، علیهم اللعنه و العذاب، هیچ ظهور الهی نپذیرفتند، آن بود که این همه کوه و کمر پدید کرد و به دد و دام داد و گردانید که هرگز رستگاری نیابند، و این مؤمنان و معترضان که در این دنیا بازمانده اند اگر به عهد ملکِ تعالی وفا کنند و ظهور الهی پذیرند رستگاری یابند از این عذاب، این است تفسیر آیت، و چون آن گوهران و همه کافران [۱۷۱]

انکار کردند و جنگ و جدال با ملکِ تعالی کردند ملکِ تعالی هیبتی بر ایشان زد که ای کافران و پلیدان و ناسپاسان، شما را مراد چنان است که بر این دیوان‌ها پادشاهی کنید و حکم و سلطنت فرمائید، نتوانید کردن الاّ به ایمانِ تمام گواهی دهید قاطع بر من که خداوندم، قول تعالی، يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَأَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ [سوره ۵۵، آیه ۳۳] و این حجتِ روشن و گواهی قاطع است، پس ملکِ تعالی جَلَّتْ [۱۷۲] عظمت‌ه به سلمان القدره گفت یا سلمان تو بابِ منی و کتابِ منی، القرآنِ کلام‌الله، و دستِ راستِ منی، اَنْتَ یدالله در همه درگاه و دیوان و حجابِ من، و رسولِ من توئی و عرشِ من که خداوندم و امانت و امانت‌دارِ من توئی، و روحِ من از حجابِ تو ظهور کند و از جانبِ تو، من خداوندِ توام و تو خداوندِ مؤمنانی، و حکمِ آسمان و زمین در دستِ تو گردانیدم، و من خداوندِ توام و تو خداوندِ همه آسمانی و زمینی، و این کافران که با ما بی‌ادبی [۱۷۳] و بی‌آزمی و جنگ و جدال کردند همه کوه‌ها و کمرها و بیابان‌ها و دریاها از ایشان پدید کن، و دد و دام و وحوش و طیور از ایشان بی‌آفرین، تو که سلمانی با مقدار و باذر و عمار و جندب و هریره و کمیل هفت اقلیم زمین از ایشان بی‌آفرینید، و به نقیبان فرمود، که دوازده کشورِ خاکِ سیاه رنگ از ایشان بی‌آفرینید، و به نجیبان فرمود که بیست و هشت جزیره از بند کشائی ایشان پیدا کنید، پس آنکه سلمان العظیم هیبتی بر ایشان [۱۷۴] زد و حول بر ایشان افگند، و چون صد هزار طاس و طشتِ زرین که برافشیدند نالانی از ایشان برآمد، این همه نور و روح از ایشان بر پرید و این پردهٔ آبگون ازش بگسترد و در آن وقتی که معترضان از ملکِ تعالی امرِ معجزات می‌خواستند این نورها از کافران برخاسته بود، به هنگامِ معترضان این پرده ازش پدید کرد، تصدیقاً لقوله تعالی، يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ [سوره ۴۴، آیه ۹] و آن همه [۱۷۵] گوهران باز آب بودند به هیبتِ سلمان القدره، و آبِ بحر باز بود، ذره باز گِل بود، و این هفت

ملائکتان هفت اقلیم زمین از اصل گوهر ایشان بیآفریدند، نخست سلمان القدرة از آن منازل اولینیان (۱) که انکار کردند اقلیم زنگ و زنگیان پدید کرد به آن همه کوه‌ها و دریاها که در اوست، و مقداد هندوستان از منازل دوم بیآفرید، و باذر ترکستان از منازل سیم بیآفرید، و عمار خراسان از منازل چهارم بیآفرید، و جندب [۱۷۶] اقلیم عراق را از منازل پنجم بیآفرید، و با هریره اقلیم مصر از منازل ششم بیآفرید، و با کمیل اقلیم روم از منازل هفتم پدید کرد، و آفرینش دنیا از با کمیل به تمام و کمال بود، و دوازده نقیبان دوازده کشور بیآفریدند سند و هند و تبت و بربر و روس و حبش و خزر (۲) و ترکستان و بحرین و کوهستان و ارمنه (۲) و پارس و مغرب و اسقلان، و بیست و هشت نجیبان بیست و هشت جزیره از آن کل و تول (۴) ایشان بیآفریدند در میان بحرهای عظیم [۱۷۷] چون جزیره‌ی هند و سند و جزیره‌ی سرندیب و اسکندریه و قسطنطنیه و برقیوس و فرغانه و اوجان (۱) (۴) و سواد و ماچین (۲) و برقه و جزیره‌ی یونان و گیلان و افریقیه (۳) و عسقلان و نصبین و ملطیه (۴) و سعود و انطاکیه و طرطوس و کیش و عمان و جزیره‌ی کرک و مسقط، و گرد آن کوه هفت دریای بزرگ هم از ایشان بیآفرید، و نفت و گوگرد و قطران و قیر و ضاعون (۴) و زاک (۴) و نمک و گج از اخلاط‌های ایشان پدید کرد و هر کوه [۱۷۸] و کمر و ریگ و گوهری که در دنیا است از ایشان پدید کرد که با ملک تعالی اسراف کردند و به داور علینا منه السلام مجادله می‌بردند، قوله تعالی، وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى، أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ [سوره ۲۰، آیه ۱۲۷-۱۲۸] و هر آبی که در جهان است از اخلاط‌های ایشان است، اگر این آب‌هائی که در جهان است نه آن بودی که داور ملک تعالی از آن گوهران آفریده بودی [۱۷۹] چنانکه ظاهریان می‌گویند که آب از آسمان می‌بارد اگر هزار سال چندین از آسمان به باریدی دیر بودی که این جهان پر از آب بودی، و الا این آب

آن است که سلمان القدره از کافران بی‌آفریدی و در جهان ریختی و در این بحرهای زمین کردی به رگ‌های زمین به نشور در می‌شود و به یاری چهار طبع بر هوا می‌شود، باز به زمین می‌بارد و زمین را تر و تازه می‌دارد، همه آن است که سلمان آفریده است، و هر چه در این جهان است از کوه و کمر و دد و دام و آرزو و نباتات (۱) و هر که با باری تعالی مجادله [۱۸۰] بردند بذل باز پدید آوردند، و هر که از ملک تعالی گله کردند همه با گِل ذره کرد، و هر که به ملک تعالی رو آوری کردند برنج ازش پدید کرد، هر که به او کاهنی کردند به آهن باز آوردند، و هر که ملک تعالی را مگّار خوانند با کوه و کمر کرد، و هر که ملک تعالی را ساحر برخوانند صحرای جهان ازش پدید کرد، و هر که ملک تعالی را نادان خواند به نار کرد، و هر که ملک تعالی را رمی وافر در ره (۱) می‌کردند همه با زر کرد تا در این جهان [۱۸۱] ضربش همی زنند، هر که به آن شش دیوان‌ها با او جلّ جلاله رو آوری کرده بودند دیناری شش دانک ازش پدید کرد، و هر که ملک تعالی را به سیمانه (۱)(۴) پنداشتند سیم ازش پدید کرد، و هر که ملک تعالی مسینه (۲) گفتند مس ازش پدید کرد، و هر که ملک تعالی را ازجّ (۴) پنداشتند ارزیر ازش (۳) پدید کرد، و هر که با او داوری کردند همه را با دار و درخت کرد، و هر که جوهر با ملک تعالی می‌کردند با جواهرهای [۱۸۲] گوناگون باز کرد، و هر که به شادی‌های (۴) او ببردند به بهائم و سباع و دد و دام باز کرد، و هر که ایزد تعالی را به طرّار (۴)(۱) برخوانند همه را طیور کرد، و هر که دریدگی (۲) خداوند می‌کرد همه به آواز دُور کرد و هر که سخن ملک تعالی را بماریدند (۴) همه را به مار کرد، و هر که ملک تعالی را به مباهی برخوانند همه را به ماهی کرد، و هر که به آواز شناعت (خواند) با ذره (۳) کرد و هر که گزندگی کرد به گرگ و گفتار باز کرد و هر که به او ناخوبی کردند با خوک و خرس کرد، و هر که شرّ ملک تعالی را [۱۸۳] به خود شیرین کردند شیر ازش پدید کرد، و هر که با او گفتار کردند همه را به گفتار کرد و هر چه بدین ماند، و اگر این همه باز گوئیم این

کتاب از حدّ و اندازه در گذرد، و این جهان چنین که هست از کوه‌های سهمگین و بیابان‌های دُور و دراز و بحرهای عمیق و دد و دام و وحش و طیور از آن گوهران شش منازل بیآفرید، و این جهان به رنگ برداشت تا چنگاه و زمانی برآمد در این جهان نه روشنی و نه تاریکی بود الا چنان که وقت و نام و جان اندر این زمین [۱۸۴] نبود، خشک و پوسیده بود، گروهی از آن ارواح منکران که در کافری سخت بودند و بر ملکوت و الأغلی مانده بودند ملکِ تعالی ایشان را بر زمین فرستاد و همچون روح در عالم (۱) دمید، و این زنده گشت و اُرور و نباتات از زمین برآمد و به قوتِ او این اُرور و نباتات همه از گوهرانِ آن لعین بودند و از حنّه عزرائیل پدید آمده بودند، و این روح نامیه بر همه روی زمین پراکنده شد و ملکِ تعالی چنان واجب دید که گوهری که از عزرائیل [۱۸۵] بازگرفت به هفت رنگ باز پدید آورد، سرخ و سیاه و کبود و بنفشه و نیلگون و زرد، و آن را ابر نام نهاد تا این آب‌ها به جوی‌ها و رودها می‌برد و باز بر زمین می‌افشاند تا این زمین را تر و تازه می‌دارد و بخار بر روحانیت آن فرشته است که ملکِ تعالی بر ابر موکّل کرده است، تصدیقاً لقوله تعالی (سبحان من و) *وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ* [سوره ۱۳، آیه ۱۴] و الا این دد و دام و کوه و کمر و اُرور و نباتات و کالبد هم از کندوی [۱۸۶] اهریمن‌اند، و اکنون همان اهریمن به ابر و رعد ظهور می‌کند و روزی آفریدگان خویش می‌رساند به امرِ ملکِ تعالی.

جابر گفت یا خداوند من چه دلیل است که می‌گویند که ابر امرِ اعلی‌ست، باقر گفت راست می‌گویند، آن ذره نور الهیّت که به هنجار (۱) روحانیت به یاری این ابر فرستاده‌اند آن امرِ اعلی‌ست، و این ابر گوهرِ عزرائیل است، یا جابر اگر این ابر نه از گوهرِ عزرائیل بودی ماه و آفتاب به هنجارِ دو دیوان از این معترضان باز نپوشیدی [۱۸۷] که در این عالم کوچک باز ظهور می‌کند به هفت چهره، به ظن بد و کام و آرزو و شکّ و شبّهت، و تابشِ روح الایمان و آفتابِ عقلی از این روح القلوب باز می‌پوشد، و این ابر عالمِ بزرگ در نورِ ملکِ تعالی چنان بسته است که



این جسم کثیف در روح بسته است و الا ابر که امر اعلیٰ ست روح الحیوة ناطقه است به رنگ ابر و رعد و برق و قمر است، و بارانش علم نور است و زمینش دل است و آسمانش روح‌الایمان است و فلک نطق است و وُكُلٌ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ [سوره ۳۶، آیه ۴۰].

جابر [۱۸۸] گفت یا خداوند من آن سخن که موقوف فروهستی در معنی عالم بزرگ به تمامی بازگویی، باقر گفت، یا جابر چون این همه ابر جهان را تر و تازه باز داشت و این سبزه و زردگون گشت و ارور و نباتات سبزی برآورد هیچ کس نبود که ارورها بخوردی که به قوت نامیه بر بسته بودند، و آن گوهری که دوم بار به ملک تعالی عاصی گشته بود از پس نامیه بیاید و در دل‌های بهائم نشست، و هر چه این برمی آورد این روح حسّیه آن را می خورد که هر دو به هوای روح منکران [۱۸۹] برخاسته بودند، و این معترضان که بر آن حجاب آنگون بودند و تسبیح ملک تعالی می کردند، در عدل ملک تعالی چنین جائز نبود که این خالصان و مخلصان و شاکیان و معترضان در این بساط قدرت به یک جایگاه باشند، پس باری تعالی بر این معترضان گفت که من در این جهان بشری بخواهم آفریدن و پادشاهی این جهان را بدو دهم، تصدیقاً لقلوله تعالی، وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ [سوره ۲، آیه ۲۸] پس سلمان الکبیر و باذر الکبیر و مقداد و عمار و جندب و با هریره و با کمیل و نقیبان و نجیبان بگفتند اللّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ [سوره ۳، آیه ۳۵] يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ [سوره ۵، آیه ۱] حکم و فرمان خدای را است هر چه [خواهد] خواست کرد و هر چه خواهد بکند، و بعد از این هم صلاح بهترین و بدترین او داند، و این معترضان هفت حجاب که به هر حجابی گروهی گواهی داده بودند همه خاموش کار فرو ماندند، ایشان نیز [۱۹۱] فلاح یافتند، قال النبی علیه السلام، من صَمَتَ نَجَا، پس این معترضان دیگر گفتند ای خداوند ما صلاح نیست که تو کسی در این جهان بیافرینی که ایشان فساد و تباه و خون ریختن آغاز کنند، و

اگر غرض تسبیح است ما چندان تسبیح و تهلیل و تقدیس تو کنیم که تو را آن کفایت باشد، پس ملکِ تعالی گفت گناهِ شما به دور رفت، شما را از حجابِ آبگون به زیر باید شدن، دانم که حالِ شما به چه رسد و الا شما ندانید، اِنِّی اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ [سوره ۲، آیه ۲۸] پس [۱۹۲] این معترضان فریاد و واویلا بکردند که چرا ما این نصیحت کردیم که این نصیحتِ ما به معصیت کار کرد، از میان ایشان گروهی پشیمانی و ندامت همی خوردند و شفاعت می کردند و به ملکِ تعالی در می گریستند، لَّا تَدْعُوا الْیَوْمَ بُورًا وَّاحِدًا وَّادْعُوا بُورًا کَثِیرًا [سوره ۲۵، آیه ۱۵] ملکِ تعالی بر ایشان ببخشود و آن شک از ایشان جدا کرد و جان و تن ازو بیآفرید و همه روی زمین بپراگند، قوله تعالی، وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ [سوره ۵۵، آیه ۱۴]، و نام [۱۹۳] موحدی بر این معترضان افتاد که ذلت از ایشان بیآفریده بود، به عددِ چهارهزار بودند، و به منزلت در زیر نجیبان باز داشت، و این دیگر معترضان که باز پس ماندند فریاد و زاری نمی کردند و شفاعت هم نمی خواستند، ولیکن تسبیح ملکِ تعالی می گفتند، تا چند گاه و زمان برآمد روی به ملکِ تعالی کردند که ای خداوند به ما چه فرمائی که ما هم بر خویشان ظلم کردیم، رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ [سوره ۷، آیه ۲۲] ای آفریدگار ما باش که ما نیز باز [۱۹۴] گردیم و ببخشایش خویش ما را عفو کنی یا این است که به یکبار شدیم، ملکِ تعالی از کونِ بخشایش خویش به سلمان گفت که این معترضان را از این قُبَّةٔ آبگون به هیکلِ سماوی و هوائی افگن، پس سلمان القدرهٔ ایشان را به قالبِ هوا برد و در میانِ هوا باز داشت، دوگان و دوگان (۱) به هم جفت بودند، و مثلِ خویش پدید آوردندی تا از حد و اندازه درگذشت، ایزدِ تعالی به تسبیح خویش در میانِ ایشان ظهور کرد هم بر آن تصدیق که بر ملکوتِ الاعلی می کرد تا ایشان تسبیح [۱۹۵] بیآموختند و به ملکِ تعالی گفتند، ناطق و مهترِ ما توئی، آن خداوندی که تسبیح بر وی می کنی بر ما بازنمای، ملکِ تعالی گفت من خداوندِ شما را باز نمایم به شرطی که شما عهد با

من بکنید که او را جَلَّتْ عظمته ببینید و گواهی بدهید تا او شما را به جایگاه خالصان فرستد و هر که متشکک باشد و یا منکر باشد در این روی زمین باید رفتن، این همه معترضان عهد با او جَلَّتْ عظمته به بستند و راضی نبودند، ملکِ تعالی گفت *أنا الله اکبر* [۱۹۶] آن خداوند بزرگوار که شما طلب می‌کنید منم، پس نهصد و نود و نه روح از میان بیرون آمدند و گواهی بر ایزد تعالی بدادند و گفتند *آمَنَّا وَصَدَقْنَا*، که ما گواهی می‌دهیم که توئی خداوند افشاندده و بخشاینده و توئی که به هفت دیوان و درگاه ظهور کرده بودی، *آمَنَّا وَصَدَقْنَا*، ما گواهی می‌دهیم، بدین اقرار باز رستند، من قال لا اله الا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة [۱۹۷] و آن ذلت که در ایشان موجود بود از ایشان باز ستید و گروهی از دیوان و جنیان از وی بی‌آفرید، خلق الله الکافرین من ذلّه المؤمنین، جان بن الجان را از ذلت مؤمنان بی‌آفرید و دیوان از ذلت ممتحنان بی‌آفرید *ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأُولَیْنَ وَثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٌّ مِّنْ یَّحْمُومٍ* [سوره ۵۶، آیه ۳۸-۴۲] و اسم ممتحنی بر ایشان [۱۹۸] افتاد و در زیر منازل موحدان باز داشت، از این جهت سابقان به هفت منازل شدند، یک منزل سلمان، و دوم منزل مقداد، و سیم منزل باذر، و چهارم منزل نقیبان، و پنجم منزل نجیبان، و ششم منزل موحدان، و هفتم منزل ممتحنان، تصدیقاً لقوله تعالی، *الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسُّحَّارِ* [سوره ۳، آیه ۱۵] و این معترضان [۱۹۹] که باز پس ماندند ملک تعالی سلمان القدرة را فرمود که ایشان را به زیر کن و در میانگاه جهان بازدار، *قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعًا فَإِمَّا یَأْتِیَنَّكُمْ مِنِّی هُدًی* [سوره ۲، آیه ۳۶]، در حال سیصد و سیزده تن از ایشان بگریستند و فریاد و زاری برآوردند، همچنان که کسی را به زندان کنند بگرید، ایشان به هر چه زارتر بگریستند، ایزد تعالی بر ایشان نیز بخشود و آن شک و شبهت از ایشان جدا کرد، هفتاد [۲۰۰] هزار ملائکه از ایشان بی‌آفرید و این معترضانی که پاک بودند اسم مرسلی بر ایشان افتاد، و به رحمت ملک تعالی و افشانش و بخشایش سزاوار شدند، *فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفْتُكُمْ*

فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ [سوره ۲۶، آیه ۲۰] و این دلتیان که نام ملائکه بر ایشان افتاد ابلیس لعین در میان ایشان باز پدید آمد، از آن دلت بود و الا خواست او تعالی چنان بود که جان بن الجان به دست وی بردارد، پس ملک تعالی بدین [۲۰۱] دلتیان فرمود که در این روی زمین آمدند، و تا چندگاه و زمان برآمد به ابلیس فرمود که هلاک جان بن الجان بکند، پس ابلیس با همه ملائکتان و دلتیان با جان بن الجان حرب بکردند، و همه در این دریاها ریختند، بعضی به دد و دام بحری بودند و بعضی نهنگ و مار و ماهی بودند، و بعضی وحوش و طیور بودند، و بعضی یاجوج و ماجوج بودند، و بعضی به صدف و کاس و گج بودند، و هر چه در این بحر است همه از آن گوهر است، و [۲۰۲] این ابلیس در میان ملائکتان پدید آمد همه هیکل و قالب او بنگارید به هر رنگی که در هفت آسمان و زمین بود بر وی پدید کرد و هیکل و قالب ایشان مانند آتش بود، فخر و تکبر می آوردند بدان قالبها، و عزائیل هزار چندان ایشان فخر می آورد، پس ملک تعالی با ایشان گفت که قومی در این جهان بخواهم آفرید و پادشاهی این جهان بدیشان دهم، قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً [سوره ۲، آیه ۲۸] [۲۰۳] پس ایشان سه گروه بودند، گروهی گفتند، يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ [سوره ۳، آیه ۳۵] [۳۵] يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ [سوره ۵، آیه ۱] فرمان خدای را است، هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند، وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ [سوره ۷۶، آیه ۳۰]، قوم دیگر گفتند، چرا باید کسی در این دنیا بیافرینی که خونهای ناحق بریزند و فسادها بکنند، و عزائیل سر باز زد و آن دیگران به هوای بلای او برخاستند و گفتند، اگر تو کسی دیگر در این روی زمین پدید کنی ما سجود او نکنیم، ملک تعالی [۲۰۴] گفت شما را پیش معترضان باید رفتن، از شما هر که فاضل تر بود و علم آسمانها و زمینها و نام آرو و نباتات بگوید سجودی بر وی بکنید، پس این ملائکتان هیچ علم ندانستند و معترضان علم آسمانها و زمینها و نام آرو و نباتها و کوهها و هر چه در این زمین است بگفتند، قوله تعالی وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ

كَلِّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ [سوره ۲، آیه ۲۹] پس ابلیس و قومش که  
 قالب ایشان چون آتش بود سر باز زدند [۲۰۵] و کفر در بستند که ما  
 سجود ایشان نکنیم که ما بهتر از ایشانیم، خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ  
 طِينٍ [سوره ۷، آیه ۱۱] ملکِ تعالی از ایشان خشم گرفت و گفت همه از  
 این هیکل‌ها باز افتید که آن دوزخ است تا شما بیش از این فخر نی‌آورید  
 و در آن قالب سیاه و تنگ و کثیف و تاریک بمانید، پس ابلیس و قومش  
 گفتند تسبیح تو کرده‌ایم کجا شد آن که تو روا نداری که رنج کسی  
 ضایع شود، ملکِ تعالی گفت [۲۰۶] مَنْ مُزِدِ شِمَا عَوْضَ نَكْنَمِ، و به زن  
 نیک چهره در میان شاکیان و ذلتیان کنم تا ایشان را فریبید و نگذارید تا  
 ایشان به راه راست بمانند، و از چپ و راست شما ظهور ایشان باشد، پس  
 از آن شما را بدان گناه به دوزخ فرستم، هفت هزار سال به قالب‌های  
 خونین و گوچدین و دد و دامیان بمانید، قوله تعالی، وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ  
 صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا [۲۰۷] إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ  
 مِّنَ السَّاجِدِينَ، قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ  
 خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ  
 تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ، قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ  
 إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ، قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ،  
 [۲۰۸] ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ  
 شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ، قَالَ أَخْرَجُ مِنْهَا مَذْذُومًا مَّدْحُورًا [سوره  
 ۷، آیات ۱۰-۱۷] (۱) پس ملکِ تعالی گروهانِ ابلیس را در قالب‌های  
 اظله (۲) کرد و دوزخ اظله بود که ایشان را در آن باز داشت، و معترضان  
 را در قالب‌های اشباح کرد، قوله تعالی، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ  
 [سوره ۴۲، آیه ۵] و در [۲۰۹] اینجا بهشتِ فردوسِ قالب‌های اشباح بود،  
 و دوزخِ قالب‌های اظله بود که (از؟) ذَلَّتْ مُؤْمِنَانِ آفَرِيدَه بود که سزای  
 ایشان بود، اگر قالبِ اظله نبود ایشان را در این جا جایگاه نبود، اگر  
 زمین نبودی اشباحیان را در این دنیا جایگاه نبودی همچنان که اگر در  
 این تنها دل نبودی روحِ معترضه در این قالب هیچ جایگاه نتوانستی

نشستن، و اگر در این دل خانه‌ی خون نبودی آدم مذموم جایگاهش نبودی، پس ملکِ تعالی به آن گوهران [۲۱۰] معترضان گفت که شما در این بهشتِ اشباح شوید و از هر چه شما را امرِ اوست بخورید الا از این یک شجرِ مخورید یعنی که دست در زنا کردن مزیند، و عهد با ایشان بست که من جبرئیل به شما فرستم یعنی هدایتِ الهی، فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [سوره ۲، آیه ۳۶] و شما در این بهشت و فردوس که قالب‌های اشباح است می‌گردید الا اگر ایشان بر این دور که قالبِ اظله‌اند به زن چهره گردند [۲۱۱] و دست در ایشان مزیند، قوله تعالی، الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ [سوره ۲، آیه ۳۳] پس جبرئیل روحِ الوحي درگاه ایشان را در بهشتِ فردوس بگردانید و صورتی دیدند به هزار هزار رنگِ رنگارنگ بنگاریده و بر تختی نشسته و تاجی بر سر نهاده و دو حلقه‌ها در گوش کرده و تیغِ حمائل بر افکنده که جنتِ فردوس از ظهورِ نور آن صورت شعاع می‌زد، این معترضان را مراد چنان بود که بدانند که [۲۱۲] آن صورت چیست، روحِ الأرواح (۱) بدیشان نمود که این صورت از دیوانِ غایب‌الغایاتِ ازلی‌ست و از آن افزای همه افزایی در این بهشت ظهور کرده صورتِ فاطمه است و تاجِ وی محمد است و حلقه‌ها حسن و حسین است و تیغِ حمائل وی امیرالمؤمنین علی‌ست و تختش مکانِ قدرت است که سریرگاهِ ملکِ تعالی است جلتِ عظمته، پس ایشان همه تسبیح و تهلیل آن صورت می‌کردند تا چنگاه و زمان برآمد، ابلیس به زن [۲۱۳] چهره گشت و هر که به تعصب او بودند همه به زن چهره گشتند و بر این معترضان ظهور می‌کردند و ایشان همه فتنه شدند که مرد به هیچ چیز چنان آزاده نمی‌شود که دست در آن زنان در زند، و در ایشان شهوتِ شهوانی بیود و دستها به هم در آوردندی و به هم بسودندی، چون نه ماه بگذشتی یکی دیگر از میان ایشان پدید می‌آمدی، و مار و طاووس در این بهشت ثانی و ثالث بودند که به هوای ابلیس رفتند و به ظهورِ عنکوری (؟) ملکِ تعالی بانگ بر ایشان زد [۲۱۴] که قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا [سوره ۲، آیه ۳۶] اکنون همه بدر شوید از این

بهشت تا که شما را نیز اکنون به قالبِ اظْلَهٗ تنگ و تاریک باید شدن، و از آن قالب به اظْلَهٗ افگند و فرج و دو بر بر ایشان پدید آمد، چون این معترضان در هیکلِ اظْلَهٗ افتادند شب و روز می‌گریستند، آن مهترِ کافران در میانِ ایشان به زنِ خوبروی باز پدید آمد و ایشان را بفریفت، و دست در فساد نهادند، ملکِ تعالی همین بانگ بر ایشان زد، فَإِنَّكَ أَنْتَ رَجِيمٌ [۲۱۵]، وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَيَّ يَوْمَ الدِّينِ [سوره ۳۸، آیات ۷۸-۷۹] یعنی شما را از این قالب‌های اظْلَهٗ به قالب‌های خونین و گویچ‌دین و پوستین باید شدن، به عددِ یک دیگر بودند، پس این معترضان همه بگریستند و گفتند یا خداوندِ ما اگر فرمانِ دهی ما از این گناه پاک باشیم هم در این هیکل و قالب، خداوندِ تعالی گفت کفارتِ این گناه در این قالب روا نیست و آن شک در شما موجود است، ایشان گفتند که ما را چه باید کردن که در این قالب پاک بشویم، [۲۱۶]، ملکِ تعالی گفت شما را چهار شرط با من بیاید بستن تا از من دور نباشید و از این چهار شرط یکی آن است که در هر شخصی و قالبی که ظهور من ببینید به هر زبان و آوازی که باشد به تازی و فارسی و رومی و هندی و سندی و گرچی و سقلانی (۱) (۲) و صورتی (۳) گواهی بدهید بی‌شک و شبهت و حجتی آرید و صادق باشید، شرط دوم آنست که امامانِ زمان و عالمانِ ربّانی و نورانی را بشناسید و علمِ من و صفت و وصفِ من از ایشان بیاموزید [۲۱۷] و گواهی دهید به خداوندی بر نطق و روحِ ایشان، شرط سیّوم آن است که همه با هم برادری کنید چنان که تن و جان از همدیگر دریغ مدارید و مال و خواسته و خونِ خویشتن به فدای دین و دینیان کنید و دین و دنیا را به هم راست دارید و هیچ‌گونه راهِ بدان و ظالمانِ بخویشتن مدهید و بظاهر و باطن به ایشان خورد و خورش و آمیزش مکنید و گواهی به خداوندی و به روحِ یک دیگر بدهید و بدانچه شما را دسترس باشد به هم مهربانی کنید که برادری [۲۱۸] آن زمان درست باشد که گواهی دهید، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ [سوره ۴۹، آیه ۱۰] و این هر سه شرط سه بار گواهی دادن است بر ملکِ تعالی، و یکی بر پیغمبران و یکی بر امامانِ زمان و

یکی بر برادران دین، و شرط چهارم در خورد و بُرد دنیا میزئید و از هر چه شما را مراد است مخورید، و اگر شما آن سه گواهی که به سه شرط بگفتم بجای آورید این یکی خوردنی بر شما حلال کنم و شما را بیخشم و به شما باز بهشت جاوید بدهم، قوله تعالی، [۲۱۹] وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا [سوره ۴، آیه ۶۰] و جای دیگر می گوید، فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا [سوره ۱۸، آیه ۱۱۰] و جای دیگر می گوید، أَحْسَنَ عَمَلًا [سوره ۱۸، آیه ۲۹] و شما به این عهد من وفا کنید و من نیز به عهد خود وفا کنم، وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ [سوره ۲، آیه ۳۸] پس چون این عهد به بستند نسیانی بر ایشان افتاد و همه به روی زمین افتادند به میان دنیا، چون چهل سال برآمد بعضی از این شرط بدر آمدند [۲۲۰] و به فرمان اهریمن از راه بیرون رفتند و دست در شجره کشیدند و لذت و چاشنی از هم برگرفتند و شیرینی شهوت در ایشان کار کرد و هر چه در اشباح بودند قالب گوچدین و خونین بر ایشان پدید آمد از هفت آلت، و هر آلتی به رنگ دیوانی، و استخوانها از الهیت و خون از ملکوتیت و گوشت از ربوبیت و رگها از جبروتیت و پیها از لاهوتیت و پوست از نورانیت و موی از روحانیت بر ایشان پدید آمد، [۲۲۱] و هر که در قالب اظله بودند و زن بودند فرج و دو بر بر ایشان پدید آمد، و دل در میان این قالب پدید کرد همچون زمین که به چهار طبع آراسته است و چهار خانه در این دل پدید کرد، و این روح مطمئنه معترضان که نفس مطمئنه خوانند در خانه باد کرد و این روح که از ذلت مرسلان پدید کرد در این نیمه چپ دل در خانه خون پدید کرد و این روح را به نام دیو خوانند در این نیمه راست، و به نام شیطان و به نام حسیه خوانند، و روح از آن معترضان که [۲۲۲] به سر قبه آبگون بر باری تعالی گواهی داده بودند که ایشان را سابقان خوانند، در نیمه راست دل در خانه آب فرستاد تا در بند روح حسیه باشند، و ظهور شهوت و مذمت از معترضان باز دارد چون سدی که در پیش یاجوج و ماجوج نهند در این نیمه چپ دل خانه خوابه، و این روح



مذنبین منتظره را در حبس باز داشت و این روح از آن معترضان بود که ابلیس از راه بُرد، تا این دل عالم کوچک و زمین عالم بزرگ [۲۲۳] به یکدیگر راست و موافق باشند، پس این روح حسیه که از ذلتِ معترضان خویشان را به صورتِ نوعروسی ساخت و به ظهورِ شهوتِ این روح که از دیوان سابقان است از راه بُرد، که مرد به هیچ چیز بهتر از آن از راه نشود که به زنان، خاصه که عفت و رف به خویشان بکنند به بازی در مردان آویزند در حال مرد را از راه ببرند و دست در ایشان زنند، و این روح به هر رنگ و صورتی که در دنیاست تن خویش [۲۲۴] به الفتِ شهوتِ بدین روح حسیه نمود و به لذتِ شهوت از راه بُرد، قوله تعالی، هَلْ أَذُكَّ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ [سوره ۲۰، آیه ۱۱۸] که این روح حسیه دانست که او را به هوای خویشان از راه بُرد، و این روح معترضه که در خانه باد است کام و ناکام به شهوت راغب شود و با او یکی بود، چون این معترضه با ایشان یکی نبودی در این خانه باد بماندی تا هزار سال به این معترضان زیادت رفتند و این لذت و چاشنی شهوت [۲۲۵] از این ذکرِ مردان ظهور کرده طلبِ کامِ زنان کرد که بارانِ ابر زمین نتواند باریدن، همچونان که ابر در عالم بزرگ که صفتش کردیم، و الا این لذت و چاشنی آن قوت است که در ابر است و اگر این قوت نبودی هیچ مردی صحبتِ زنان نخواستی و تخم تولد در دنیا نبود، و اگر این قوت در ابر نبودی برف و باران نباریدی و دنیا خراب گشتی.

[سؤال ۸] پس جابر عبدالله انصاری گفت یا خداوند [۲۲۶] من این صفت به تمامی بازگویی، پس باقر العلم علينا منه السلام گفت، دو ابر است، یکی از گوهر پاکِ هوای لطیف و یکی دیگر ابر از گوهرِ عزائیل است، یا جابر چون سلمان القدره به امر و فرمانِ ملکِ تعالی آن همه منکران با کوه و کمر کرد از جان و جوهرِ عزائیل حرارتی باز آفرید روحانی به هفت رنگ و بخارهای زمین به یآوری وی فرستاد تا از همه بوم و بر و دریاها زیور و دنیید (۱) بستاند، [۲۲۷] و این آب که از جوهرِ منکران است از دریاها بردارد و به قوتِ چهار طبع بدین زمین باراند که

همه از گوهران منکران (بهره) بستانند، و این آب‌ها از جوهر منکران است با هر چه از حنّه آن ملعون بوده‌اند که سلمان القدره به کوه و کمر و آروز و نباتات کرده است، این ابر ایشان را تر و تازه می‌دارد و روزی گوهران خویش می‌رساند که ملک تعالی امان وی داده است تا یوم‌القیامه، و همچنین این [۲۲۸] لذت و چاشنی شهوت از روح حسیّه است یا از روح شهوت که این روح شهوت قالب این لذت و چاشنی و شهوت است، همچون جسم و جسد، که قالب روح است همچون ابر که قالب نور روحانی‌ست همچون آن گوهر آفریننده که ملک تعالی در ملکوت الاعلی به عزائیل داده بود، هم بدین روح شهوت داده است، و این لذت و چاشنی شهوت از این چهار خانه دل یاوری دهند تا زیور و دنید (۱) از [۲۲۹] همه اندام‌ها بستانند، و این دو روح در نیمه راست و چپ دل به یاری خویشان برند بر معترضه حسی که اگر ایشان مطیع نباشند این آب می‌خسته از پشت بندها نتواند کشیدن، و چون ایشان به هوای او شوند به قوت این لذت و چاشنی این آب از پشت مردان که آسمان است به نور زمین ریزد تا به کام زنان تا این جسم و جسد باز دهد و مادام بر جای باشد، یا جابر نه هر وقتی که ابر پدید آید ماه و آفتاب و ستارها باز پوشند، والا [۲۳۰] این ذره هوای نورانی که به یاری وی شود تا او را به بالا بتواند کشیدن آن فرشته‌ای‌ست که ابر را می‌راند و برق تازیانه اوست، **وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَأْتِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ** [سوره ۱۳، آیه ۱۴] یعنی آتش حرارت شهوت برق این ابر است و این هفت رنگ سیاه و سفید و سرخ و کبود و زرد و بنفشه و سبز همه آن است که بدان هفت دیوان‌ها و به خویشان دیده است، و هنوز آن علامت بر وی مانده است، یا جابر [۲۳۱] نه این ابر در حجاب باشد هیچ جای دیدار نباشد و ماه و آفتاب در جهان تافته باشند و همه جهان منور و روشن و نورانی باشد، پس این ابر از حجاب بیرون آید و آسمان و آفتاب و ماه باز پوشند و سرمای سخت پدید آید که بیم هلاک مردم باشد، همچنان که عالمان ربّانی و امامان زمان ظهور می‌کنند و آن سخن‌های چون آفتاب و ماه از وی ظهور می‌کنند

چو از این مقصران یکی پدید آید [۲۳۲] آن مؤمن حجاب درکشد و در این فلک گویائی خشم سخت ظهور کند، و هر وقتی که این روح الحیوة دل درهای این روح تاب کند که به رنگ ماهتاب بالای روح الحیوة مغز استوار است روح الفکر یاری دهد تا علم الهی از وی و مزاج غایتی پدید آید و همین عزائیل که روح حسّی خوانند ظنی و تمنای در این دل افگند همچون پرده در میان روح القلوب و روح الایمان کشد و این وحی الهی از این روح القلوب باز بپوشد و [۲۳۳] آهنگ کام دادن کند و این دل در تاریکی و گمراهی افتد و خون دل به جوش آید و هر چهار روح دل به هم یکی شوند و ظهور شهوت چون ابر بالا گیرد از این دل، قوله تعالی، **أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ** [سوره ۲۴، آیه ۴۰].

[سؤال ۹] پس جابر عبدالله گفت یا خداوند من پس این روح و این دل کی باز رهند، باقر گفت [۲۳۴] این روح (۱) مطمئنه که در این دل نشسته است گواهی بر خداوندی خویش بدهد از این دل بر مقام مغز نشیند الا که بدین گواهی قاطع باز دهد که اگر تا به آسمان بالا و زمین پهنا عبادت کرده باشد از وی نپذیرد الا بدین گواهی قاطع که در قرآن محمد به عمل صالح برخواند **فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا** [سوره ۱۸، آیه ۱۱۰] یعنی گواهی قاطع بدهد بر امامان زمان که روی ایشان بهشت ملک تعالی است، و نطق ایشان در بهشت و مقر سلمان است، و سجودگاه [۲۳۵] یتیمان است، و نمازگاه هفت ملائکتان است، و دیوان نقیبان است و دارالملک نجیبان است، و قبّه آدم است، و سفینه نوح است، و حله ابراهیم است، و سفر موسی (۱) است، و کنگره دژ عیسی است، و تخت محمد مصطفی است، و کرسی سی پایه امیرالمؤمنین علی است و بوستان فاطمه است و بهشت حسن و حسین است، و صراط مؤمنان است، و مأوی کروبیان است، و افلاک نورانیان است، و قبله روحانیان است، و ملک تعالی می گوید که **تَقَرَّبَ** [۲۳۶] و گرامی با من نه آن باشد که روی به

مشرق یا به مغرب کنی و نماز کنی بلکه گرامی با خدای جاودانه آن باشد که روی به امامانِ زمان کنی و ایمان بر وی آورید بر نورِ نبوتِ ایشان به همه ظهورِ نوری و به همه درگاه و دیوان و به همه کون و دوری و به همه مقام الهیّت و ملکوتیّت و جبروتیّت و ربوبیّت و ازلیّت و لاهوتیّت و نورانیّت و روحانیّت و ناسوتیّت و بشریّت و امامیّت به همه ظهور بر او گواهی دهی و خواسته و خون و مال [۲۳۷] خویش در فدای او کنی و از بلاهای دنیا، همچنین سدی کنی از مرگ و مصیبت و قحط و تنگی و بیماریِ گران و آفت‌های جهان، و هر چه با تو رسد از هر نوعی صابر و شکیبا باشی به همه حساب متقی باشی و تقرب به خدا کرده باشی و از این جهان گذار ایمن و مطمئن شوی، تصدیقاً لقوله تعالی، لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ [۲۳۸] وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ [سوره ۲، آیه ۱۷۲] و روزِ آخرت روزِ بزرگ است سلمان القدرة یعنی ایمان آرید بدین نطق و نور داور ملک تعالی که اوست کتابِ خدا که هر چه در آسمان و زمین گنجد در کتاب‌های خدا گنجد، و در بحر و بر هیچ نیست که در این نطق نیست، وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ [سوره ۶، آیه ۵۹].

[سؤال ۱۰] پس جابر عبدالله انصاری گفت یا خداوند من، گواهی قاطع به دست ماست یا به نظر و تابش ملک تعالی که بر وقت می‌باشد [۲۳۹] که عالمانِ نورانی که بر بساطِ قدرت نشسته باشند و پرده نور برداشته و متعلمانِ ایشان این گواهی بتوانند دادن این معنی از کجا افتاده است، باقر گفت از ناتمام متعلمان دور باشید و از بخل عالم، جابر گفت یا خداوند من این معنی بگستر بر این بنده ضعیف، باقر گفت الأمان الأمان زینهار که این سخن مشکل است، به محمد المحمود و به علی الأعلى که این سخن در هیچ کتابی نگفته است، پنهان باید داشتن، [۲۴۰] یا جابر چون امام زمان و عالمِ نورانی کلمه‌الحق به متعلم گوید متعلم را قبول نباشد و روح‌القلوب وی در نه‌پذیرد از آنکه روح‌الحیوة

ناطقه وی تنها باشد، پس به امر (۱) ملکِ تعالی و به نظر (۲) و مشیئتِ امامِ زمان از این قبهٔ آبگونِ روحی به رنگِ برقِ فرود آید و به مغزِ متعلم به روح‌القلوبِ وی نشیند، و این روح‌القلوبِ تابش و قولِ عالمِ خویش به راست دارد و گواهی دهد از صدق و یقین تا به نظرِ ملکِ تعالی روحِ روشنی از این [۲۴۱] حجابِ ماهتابِ رنگِ بیاید و بر این روحِ ممتحنه نشیند که ناطق (۱) معلم باشد و روح‌القلوبِ متعلم این سخن بشنود و گواهی دهد به خداوندیِ عالمِ ولیکن پایهٔ آن ندارد که آن سخن در دیر و حرم بدارد، پس به نظرِ عالمِ روح‌الحفظ از حجابِ آفتابِ رنگِ بیاید و بر بالای روح‌الایمانِ وی نشیند، و این سخن در دیرِ وی بماند ولیکن توانائی آن ندارد که در آن اندیشه کند، هم به نظرِ ملکِ تعالی روح‌الفکر از پردهٔ بنفشه رنگِ بیاید و بر افراز [۲۴۲] روح‌الحفظ نشیند، اما این روح‌القلوب در آن اندیشه و تفکر کند و تمام دریابد که سخنِ عالم چه چیز است و لیکن توانائی آن ندارد که در حضرتِ عالم بگوید، پس روح‌الجبروت از پردهٔ زبرجدِ رنگِ بیاید و بر این روح‌الفکر نشیند، روح‌القلوبِ متعلم پرواز کند در این جوارحان و وضوح آری (۱) در دیوانِ الهیت کند، تا آن سخن بر این روح روشن شود ولیکن از حجابِ بیرون نیاید تا به نظرِ عالم تابشِ روح‌العلم از دیوانِ عقیقِ رنگِ بیاید و [۲۴۳] بر این روح‌الجبروت مقام گیرد و این روح گویا شود و نورِ علم در حضرتِ عالم گوید، ولیکن تمام نباشد و عالم نپسندد، پس روح‌العقل از دیوانِ آتش‌رنگِ بیاید و بر این روح‌العلم نشیند، ساعتی روحِ معلمِ وضوح آری (۱) کند و تمام و کمال باشد و سخن عالم بشنود، ولیکن هنوز چنان نباشد که این نفسِ حسی و روحِ شهوت و آدمِ مذموم در تابعِ خویشتن تواند گرفتن تا روح‌القدس از قبهٔ یاقوت‌رنگِ ظهور کند و برین روح مقام گیرد [۲۴۴] و این روح‌القلوبِ متعلم این سه نفسِ گناه‌کار را در این دل تابعِ خود گیرد و هلاکتِ ایشان کند و با هفتِ اخلاطِ چون دل و سر و شش و جگر و سپرز و ژاله و دک و کلیتین با هفت کافران که در ایشان مقام دارند هلاک بکند و دورِ ابلیس به سر آید، یعنی شهوت در این ذکر و دو بیوض بمیرد و این

روح القلوب قائم الليل و صائم الدهر باشد ولیکن هنوز [۲۴۵] آنچنان نباشد که بر آسمان تواند رفتن بر نمی‌رسد تا به نظر ملک تعالی، و به تابش عالم و به همت متعلم روح الأكبر کَلّی از قبّه البیضاء بیاید و بر این روح القدس متعلم نشیند و این روح القلوب متعلم از خانه باد در جاتی بالاتر آید و در این جبل الوریّد در سینه باز ماند و این جسم و جسد به نور الهیت همه روشن و منور باشند، یعنی به ظهور الهی، قوله تعالی، أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ [سوره ۳۹، آیه ۲۳] ولیکن این روح دل چنان توانا نباشد که بر مغز آید، پس به امر و مشیئت ملک تعالی و به نظر امام زمان روح الاعظم از دیوان غایة الغایات چتر ملک تعالی بیاید و بر این روح الأكبر کَلّی نشیند، پس این روح القلوب از صدر سینه بر لب و زبان و دهان آید و بر این سریرگاه ایزدی نشیند، پس عالم بر خیزد و گواه بر وی بدهد، همچنان باشد که گواهی بر خویشتن داده باشد، [۲۴۷] پس آن متعلم تمام باشد بدین ده روح که گفته آمد، قوله تعالی، تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ [سوره ۲، آیه ۱۹۲] و ده آیت قرآن نیز هم بر این حساب است، و ده پایه مسلمانی و ده روز عاشورا و حساب و شماری که از ده بیشتر نیست، و چون به ده رسد شمار باز از سر گیرند، و هر دهی که در جهان است همه بر این حساب است، از آن این کتاب را عشر المقالات خواندیم که این صفت الا در این کتاب دیگر نیست.

[سؤال ۱۱] پس جابر [۲۴۸] گفت سجدهی سبوح و قدّوس محمد و علی حقّاً حقّاً، محمود المصطفی الیه السلسل و ابوالخطاب، پس جابر گفت یا خداوند من معنی عاشورا چون باید شناختن، باقرالعلم گفت چنانکه پیغمبر گفته است خلق السموات والارض فی یوم العاشورا، یعنی آفرینش آسمانها و زمینها در روز عاشورا کرده‌اند، و به جای دیگر گوید سیرت به الکواکب و السموات فی یوم العاشورا یعنی همه آدمی و بشری و ستارگان و آسمانها [۲۴۹] در روز عاشورا آفریده‌اند، و ستارگان و آسمانها به روز عاشورا بگردیدند، و این روز عاشورا سلمان القدرة علینا

منه السّلام (است) که ملکِ تعالی هفت آسمان و زمین و آدمی و بشری همه به دستِ سلمان القدره آفریده است، و سلمان و نه بابِ وی که ده‌اند ده روزِ عاشورا، نه این که می‌گویند چون حسن و حسین روزِ عاشورا بوده‌اند، حاشا و کلاً که حسن و حسین روحانِ مسلمانان و کافران به دستِ سلمان القدره در این خون و گوشت بستند، و سلمان [۲۵۰] روح‌الایمانِ عرش است با این نه نور که مدام با وی باشند، یکی ورع و یکی خشوع و یکی ایمان و یکی توکل و یکی یقین و یکی وفا و یکی صبر و یکی رجا، و این نه روزِ عاشورا، با روحِ روشنی‌ده تمام باشند، یا جابر به دیگر روایت این آسمان و زمین که سلمان بیافرید آسمان عالم است و زمین متعلّم و سلمان نطق است و ده روزِ عاشورا آن ده روح که گفته آمده است، این است معنی عاشورا و قرآن، و هر دو یکی است.

[سؤال ۱۲] پس جابر گفت یا [۲۵۱] خداوند من قرآن چه باشد، باقر گفت قرآن روحِ ناطقه است چنانکه ملکِ تعالی گوید، كِتَابَنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ [سوره ۴۵، آیه ۲۸] یعنی که این کتابِ ما نطق و گفتارِ حقّ است چنانکه در عالمِ بزرگ سلمان القدره آوازِ ملکِ تعالی است و این نطقِ او از روحِ ناطقه است، و سلمان روزِ آخرت است و روزِ بزرگ است، و قرآن کلامِ خداست چنانکه، القرآن کلامِ اللهِ غیر مخلوق و مَنْ قَالَ مخلوق فهو کافر باللهِ العظیم، یعنی این سلمان القدره [۲۵۲] قرآن و آواز خداست و هر که نه این گواهی دهد در خداوند کافر است، یا جابر معنی این سخن آن است که، القرآن کلامِ الله، که سلمان نافریده و نامخلوق است، والاّ آوازِ ملکِ تعالی غیر مخلوق است نه چون معترضان است، و مَنْ قَالَ مخلوق فهو کافر باللهِ العظیم، یعنی این کافران از آوازِ عزازیل پدید آمده‌اند و با ملکِ تعالی کافر شدند هم در عالمِ بزرگ و هم در عالمِ کوچک، ملکِ تعالی می‌گوید خداوند [۲۵۳] این نفسِ حسی و نفسِ مذموم نیست، مَوْئِي الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْئِي لَهُمْ [سوره ۴۷، آیه ۱۲] و این نیز روحِ ناطقه خیر و راحت و رحمت به روحِ مطمئنه کند، به

روح حبسی و به نفس حسّی و آدمِ مذموم هیچ سودی نکند الا هلاکِ ایشان، و محمد که قرآن به وی فرستادند نفسِ مطمئنّه است در این دل در میانِ هفت فلک‌ها ایستاده است و دوازده بروج.

جابر گفت یا خاوندِ من این معنی روشن کن، باقر گفت این زمین که دل خوانند [۲۵۴] در میان چهار طبایع ایستاده است، و آب رطوبت است و هوا خون است و آتش گُش زرد است و خاک گُش سیاه است، و فلکِ ماه این مغزِ استخوان‌هاست، و فلکِ عطارد عظام‌هاست، و فلکِ زهره پی‌هاست، و فلکِ آفتاب رگ‌هاست، و فلکِ مریخ خون است، و فلکِ مشتری لحم است، و فلکِ زحل پوست است، و فلکِ محیط روح‌الْحیوةِ ناطقه است که در هر فلک تسبیحِ او می‌کنند، کُلُّ فِی فَلَکٍ یَسْبِخُونَ [سوره ۲۱، آیه ۳۴] و دوازده برج شش [۲۵۵] از بالای زمین می‌گردند، سَر حَمَل، ثور گردن، جوزا دست‌ها، سرطان سینه، شکم سنبله، پشت (خوشه)، این شش برج از بالای دل ایستاده‌اند، و شش از زیر دل، ناف میزان است، و سُرون عقرب است، و قوس ران‌هاست، و جدی زانو‌هاست، و دلو ساق‌هاست، و حوت پای‌هاست، و این شش برج از زیر دل ایستاده‌اند، و نفسِ مطمئنّه محمد است که نورِ روشنائی از روحِ ناطقه بدین همه اندام‌ها بگذرد بدین رگِ سفید در این دل آید، و این روح [۲۵۶] معترضه از این خوابِ غفلت برانگیزاند، و این روح و نور از بحر‌البیضای عالمِ بزرگ و بحر‌البیضای عالمِ کوچک پیوسته است و از این جا بدین دل پیوسته است.

[سؤال ۱۳] پس جعفرِ جُعی بر پای خاست و گفت یا خداوندِ من این چگونه حال است که وقتی باشد که خواب‌ها می‌بینم که از کس نشاید گفتن، و وقتی باشد که خواب‌های می‌بینم عجائب که به بیداری ندیده باشم، این خواب‌ها که می‌بیند، باقر‌العلم گفت یا جابر هر خوابی که [۲۵۷] بر این قَبّهٔ آبگون بینی با ماه و آفتاب و فرشتگان و ملائکتان روحِ روشنی بیند، و هر خوابی که با پیغمبران و امامان و ... (؟) بهشت‌ها (۱) بینی این روحِ ممتحنه بیند، و هر خوابی که در حال و احوالِ دنیا بینی



آن خوابِ نفسِ مطمئنّه بیند، و هر خوابی که قتل و کشتن و زنا به زنان و احتلام این همه نفسِ حسیّه بیند، و هر وقتی که روحِ روشنی نفلان کند و از سرِ ممتحنه برخیزد این روح‌القلوب در خوابِ غفلت افتد، چون روحِ ناطقه از این مغز نفلان کند روح [۲۵۸] القلوب در خوابِ جاهلیت افتد، و هر وقتی که این نفسِ مطمئنّه نفلان کند همه قالب بمیرد و نیز این نفسِ حسیّه بمیرد و آن که در این قالباند همه بمیرند.

[سؤال ۱۴] پس ابوخالد (۱) کابلی بر پای خاست و گفت یا خداوند من معنی این آیت چون است، قوله تعالی، لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ [سوره ۶۳، آیه ۸] باقر [۲۵۹] گفت که مؤمنان با آنکه این کرت و رجعت شناسند در هر مؤمنی و کافری که نظر کنند به گفتار و اراده بازشناسند که از کدام دین و مذهب بیآمده است، و در کدام خاندان بوده است، و هم به گُنش و منش او بازدانند که به کدام خاندان باز آید و به کدام دین و مذهب، ابوالخطاب گفت این معنی که بتواند دانستن، باقر گفت آنکه جامِ گیتی‌نمای دارد، یعنی روحِ وحی و وضوح‌آر (۱) پیوسته بدان (۲) حاضر باشد و چندانکه یک طرفه‌العین وحی الهی از [۲۶۰] دل او غائب نباشد، و آنکه این روح معترضه که در دنیا افتاده است هر وقتی که آزاری و کراهتی به مؤمن رساند در عذاب و عقوبت افتد و هفت بار در دورِ روح (۱) نامیه بمیرد، و از یک سال تا به ده سالگی بدان نتواند رسیدن که ظهورِ الهیت شناسد و هر بار که باز آید به یک سال دیرتر میرد، و اگر چنانکه به پنج سالگی بینی که بمیرد چهار بار دیگر در این دور مرده باشد و دو بار دیگرش بیاید مردن، و هر باری در اینجا [۲۶۱] باز آید که داد و ستد کرده باشد، و اگر در دورِ روح حسیّه میرد از ده سال تا بیست سال در آن خاندان زاید که خورد و خورش کرده باشد از مؤمن و مقصر، و اگر در دورِ روح شهوت میرد میان بیست سالگی و سی سالگی در آن خاندان باز آید که صحبت کرده باشد به زن چهرگی، و اگر در دورِ روح‌الایمان بمیرد و میان سی سالگی و چهل سالگی در آن خاندان

زاید که گواهی به نیکی برآورده باشد، اگر کافر است و اگر مؤمن است، و اگر در دور [۲۶۲] روح‌العلم میرد میانِ چهل سال و پنجاه سالگی در آن خاندان زاید که علم و دانش ازش گرفته باشد، و اگر از مؤمن گرفته باشد و اگر از کافر گرفته باشد، و اگر در دورِ روح‌العقل میرد میانِ پنجاه و شصت سالگی در آن خاندان زاید که دین و مذهب گرفته باشد از مؤمن و مقصر و گبر و جهود و ترسا، و اگر در دورِ روح‌القدس میرد میانِ شصت و هفتاد سالگی در آن خاندان زاید که ایمان آورده باشد و نگاهِ اُلفت و برادری افکنده باشد از هر دین و [۲۶۳] مذهبی که در دنیاست، و اگر از هفتاد سال بگذرد دور از سر بازگیرد، و اگر این روحِ حسیّه که در دورِ روح‌القدس میرد بر زنگیان و سیاهان و هندوان و حبشیان نشیند، و اگر در دورِ روح‌العلم میرد بر تُرک‌چهرگان و درویشان نشیند، و اگر در دورِ روح‌الایمان میرد بر جهودان نشیند، و اگر در دورِ روحِ شهوت میرد بر زنان بی‌ستر و خراباتیان [۲۶۴] نشیند، و اگر در دورِ روحِ حسیّه میرد بر مقصران و دجالان نشیند، و اگر در دورِ روحِ نامیه میرد بر مؤمنان و معترضان نشیند، و نیز روحِ مطمئنّه که از این دل بر مقامِ مغز آید اسمِ رسولی به برجش (= برش) بیفتد این ذلّت و خواری ازش بیفتد چنانکه حسیّه به دورِ آدم میرد به آفتاب‌پرستی افتد، و این روحِ مطمئنّه در این دور اگر نفلان کند در بیت‌المعمور باز آید و به دورِ نوح در سفینه باز آید، و در دورِ ابراهیم بشود و در خانهٔ خدا باز آید، و در دورِ [۲۶۵] موسی به طورِ سینا باز آید، و در دورِ عیسی و محمد علیهم‌السلام هم چنین.

[سؤال ۱۵] ابوالخُطاب (۱) بر پا خاست و دعای آفرین خواند و گفت یا خداوندِ من اگر به گرانِ نشمُری شرحِ عرشِ ملکِ تعالی و بیت‌المعمورِ آدم و سفینهٔ نوح و طیورِ ابراهیم و طورِ سینای موسی و زادنِ عیسی و معراجِ محمد و ذوالفقارِ علی بدین بندهٔ ضعیف بازنمای و دلِ این بنده از زنگارِ خوره برافروزی تا آزاد کردهٔ تو باشم و دعاگوی تو باشم، باقرالعلم گفت یا ابو‌خالد کابلی [۲۶۶] این هفت دور در هفت ظهور است، بدین روشنی ملکِ تعالی به هیچ آدمی و بشری نداند مگر به محمد

که گفت، قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ [سوره ۶۷، آیه ۲۶] یا محمد بگو که این علم قیامت خداوند داند و آنان که نزدیکِ خدا باشند، و بسیار عالمانِ ربانی و نورانی باشند که ایشان را راه در این علم نباشد، الأمان الأمان زینهار که این سخن در هیچ کتابی نخوانده‌ایم و در هیچ کتابی نه نوشته‌ایم و به هیچ پیغمبری این سخن ظاهر نکرده است، باید که تا توانی پاسبانی [۲۶۷] کنی همه روز و شب با مؤمنان و مطیعان بخوانی، و نیز مؤمنان که این کتاب به میراث رسد نگاه‌داری بکنند و زینهار با تن خویش بخوانند (۱)، اول این خانه بیت‌المعمور به آدم فرود آمد و آدم خداوند است این روح که بر مغزِ پیشانی مقام دارد و خانه بیت‌المعمور دیواری از سیم صاف بود، و دیواری از زر سرخ بود، و دیواری از زبرجد سبز بود و دیواری از یاقوتِ سرخ، و تهش (۲) از عقیقِ زرد و بام [۲۶۸] خانه از گوهر سفید، و این شش روح‌اند به شش رنگ، دیوارِ سیمین روح‌الایمان است، و دیوارِ زرین روح‌الحفظ است، و دیوارِ زبرجدین روح‌الجبروت است، و دیوارِ یاقوتین روح‌القدس است، تهش (۱) که از عقیق است روح‌العلم است، و بامِ خانه که از گوهر سفید است روح‌الاکبر کلّ است، قوله تعالی، وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ [سوره ۵۲، آیات ۱-۶].

[سئوال ۱۶] ابوخالد کابلی [۲۶۹] گفت یا خداوند من سفینه نوح چون فرمائی، باقر گفت سفینه هم روحان‌اند، چهار دیوارِ کشتی دیواری روح‌الایمان است و دیواری روح‌الحفظ است، و دیواری روح‌الفکر است، و دیواری روح‌العلم است، و بامِ کشتی نطقِ نور است و لنگرها ... (۲)(۴) اند، مزاج غایتی بادبانِ این کشتی است، نوح روحِ ناطقه است، قوله تعالی، وَحَمَلْنَا عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَدُسِّرِ [سوره ۵۴، آیه ۱۳] و چهار مرغِ ابراهیم یکی آله (۲) بود و یکی طاوس و یکی کرگس [۲۷۰] و یکی کلنگ، ابراهیم روح‌الحیوةِ ناطقه بر مغزِ پیشانی و خداوند روح‌الأعظم، و آله یعنی روح‌الایمان است و کلنگ روح‌الفکر است همایون روح‌القدس، و کرگس روح‌العقل که زندگی روح‌القلوب است، و روح‌الفکر

حبسی از ایشان است، قوله تعالی، فَخَذُوا رُبْعَهُ مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرُوهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا [سوره ۲، آیه ۲۶۲] و [۲۷۱] موسی روح الحیوة ناطقه نورانی است، و عصای موسی نطق است، و طور سینا روح الایمان است، وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ [سوره ۴، آیه ۱۵۳] و لوح (۱) روح الحفظ است، و قلم روح الفکر و جبرئیل روح الجبروت است، و خداوند روح القدس است، که موسی جمال ملک تعالی خواست، و ملک تعالی گفت یا موسی مرا نتوانی دیدن، برو نگاه کن بر کوه تا قدرت ما بینی، موسی به کوه نگرست، ملک تعالی تجلی بر کوه افکنده پاره پاره شد، موسی به سجود رفت، یعنی روح [۲۷۲] الحیوة مغز موسی است و خداوند را به روح الایمان بشاید دیدن که کوه روح الایمان است، و تجلی ظهور الهی الّا به روح الایمان نه نشیند و نشست او بر کوه دل مؤمن است، و تجلی ظهور الهی است در این دل بدین رگ باد آفت که خون درجش (= درش) نیست، و ظهور روح الأعظم است، قوله تعالی، وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نُنظُرُ إِلَيَّ الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا [سوره ۷، آیه ۱۳۹] و الّا به حقیقت طور سینا هفت حرفاند و سه نقطه، و این هفت روحاند از بالای مغز مؤمنان که چند جایگاه گفته آمد، و سه روح دیگر از بالای ایشان که دریغ است نام ایشان در کتاب نوشتن که نفس مطمئنه بدین رگ باد آفت برآید و به مناجات بدین جایگاه آید و به روح [۲۷۴] الأعظم سخن گوید و بر این طور سینا که هفت کوهاند از فراز هم ایستادهاند، این هفت روح به هفت رنگ از هفت درگاه و دیوان، یکی روح الایمان موحد، و یکی روح الحفظ، و یکی روح الفکر، و یکی روح الجبروت، و یکی روح العلم، و یکی روح العقل، و هفتم روح القدس، و آن سه بالای آن یکی روح الأكبر و یکی روح الأعظم و یکی مزاج غایتی از افراز همه افرازی، و موسی روح القلوب است و کتاب تورات روح الحیوة [۲۷۵] ناطقه است و بنی اسرائیل این روح

در خانه آب و منتظره (؟) در خانه خونابه که روح‌الایمان بر سر این روح ناطقه نشیند، اینان که در دل‌اند او را بپذیرند و چون او بالا گیرد در خواب غفلت افتد، قوله تعالی، وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ [سوره ۷، آیه ۱۷۰] و عیسی همین روح مغز است [۲۷۶] و مادرش روح‌الایمان است که مریم است به وقت زادن به سر چشمه سلوان رفت و بر کنار چشمه نخل خرمای خشک شده بود، و چشمه خشک، از برکات عیسی آب از چشمه روان شد و درخت سبز و زریون (۱) شد، و عیسی از مادرش جدا نمی‌توانست شدن، خداوند سبحانه و تعالی روح‌الوحي خویش (۲) به عیسی فرستاد که به مادرت بگو که درخت خرمای را بجنبانند تا رطب در افتد و بخورد، درد زادن بر وی آسان شود، عیسی از شکم مادر آواز کرد که ای [۲۷۷] مادر این درخت را بجنبان تا رطب در افتد، و از آن بخور که من سهل و آسان برآیم، مریم نخل خرمای را بجنبانید و رطب در افتاد و عیسی از مادر بزاد، و عیسی روح‌الحيوة ناطقه نورانی بود که از زیر روح‌الایمان آواز می‌دهد و به قوت مزاج غایتی که جبرئیل است هر یک ساعت لگد بر این درخت روح‌الفکر می‌زند، و علم‌های گوناگون همی ریزاند و به توشه روح و ارواحان می‌کند، و روح‌الایمان مریم است و درخت سبز روح‌الفکر است که به رنگ سبز است [۲۷۸] و اندیش‌ها در علم‌های الهی می‌کند ناخوانده و ناشنوده، چون رطب بار می‌آورد، و جبرئیل روح‌الجبروت است که پیوسته به آمدن و شدن در است میان ناطقه و قبه آنگون و خداوند مزاج غایتی است و از آن به زیرتر عیسی روح‌المقدس است، و مریم روح ناطقه، و درخت خرمای روح‌الایمان است و چشمه نور خداوند روح‌الأعظم است، قوله تعالی، فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا، [۲۷۹] فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَيْهِ جِذْعَ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا، فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا، وَهَزَىٰ إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا [سوره ۱۹، آیات ۲۲-۲۵].

[سؤال ۱۷] ابو خالد کابلی گفت یا خداوند من محمد و معراجش چون باید دیدن، باقر گفت، معراج محمد اول ملک تعالی جبرئیل را به زمین فرستاد، محمد خفته بود و گفتا برخیز اندر این شب نه وقت آن است که [۲۸۰] تو گلیم اندر سرکشی، يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا [سوره ۷۳، آیه ۱] محمد بر بُراق نشست و به بیت المقدس رفت و پای بر سنگِ صخره نهاد و از آنجا به هفت آسمان برگذشت و به قابِ قوسین رسید، و از آنجا به عرش و از عرش به کُرسی و از کُرسی به لوح و از لوح به قلم و از قلم به پانصد هزار حجاب، در گذشت و در ملک تعالی رسید، و نُود هزار کلمه بگفت و بشنید، و باز گردید و با خانه خویش رفت هنوز جایگاهش گرم بود، و این خبر اندر عرب [۲۸۱] باز افتاد و باور نمی داشتند و این روح الأعظم وحی به دل محمد فرستاد، یعنی به دل مؤمن و محمد این روح است که در نیمه راست دل در خانه باد پاک است، و بُراق برق نور است و معراج رگ باد آفت که از این دل به مغز پیوستگی دارد و به هفت شاخ بیوده است، و در میان این رگ و پیه (۱)؟ هیچ خون نیست الا باد پاک و گذرگاه نور و تابش روح الأعظم است، و در این دل همچون معراجی از زمین به آسمان پیوسته است و هر چه این هفت [۲۸۲] جوارحان کنند از دیدن و شنیدن و بوئیدن و گرفتن و گفتن زودتر از آنکه مژه به هم بزنی خبر به این دل باز داده باشد، بکن فیکون، و این رگ را حبل الوریذ خوانند، قوله تعالی، أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ [سوره ۵۰، آیه ۱۵] و این رگ به رنگ چون شیر سفید است، و ظهور روح روشنی جبرئیل است که بدین رگ در این دل آید بدین نفس مطمئنه و این روح را از خواب غفلت برانگیزاند و ظهور روح [۲۸۳] الایمان بپذیرد، بر بُراق نشسته باشد، و چون در این رگ آید به معراج آمده باشد، و چون به لب و دهان و زبان آید به بیت المقدس رسیده باشد، و چون به سر دندانها آید پای بر سر سنگ صخره نهاده باشد، و چون بر این هفت نورها که بر دیم مردم اند بگذرد به هفت آسمان برگزشته باشد، قوله تعالی، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوِي، وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى [سوره ۵۳،

آیات ۶-۷] و چون به میانِ دو ابرو آید به قابِ قوسین رسیده باشد، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى [سوره ۵۳، آیه ۹] [۲۸۴] و چون به روح‌الْحَيَوَةِ مَغْزٍ پیشانی رسد بر عرش رسیده باشد، و چون به روح‌الایمان رسد به کرسی رسیده باشد، و چون به روح‌الحفظ رسد بر لوح رسیده باشد، و چون به روح‌الفکر رسد به قلم رسیده باشد، و چون به روحِ جبروت و به روح‌العلم و به روح‌العقل و به روح‌القدس و به روح‌الأکبر بر گذرد به پانصد هزار حجاب‌ها برگزیده باشد، و چو به روح‌الأعظم رسد با خداوند هژده هزار عالم رسیده باشد، و چون ورع [۲۸۵] و خشوع و خوف و رجا و توکل و یقین و محبت از این روح مطمئنانه ظهور کند هفتاد هزار کلمه گفته باشد، و چون مزاج غایتی و دمش الهی و تابش خورشیدی و وصلت ایزدی و نگاه مؤمنی و صور اسرافیل از آن روح ممتحنه بدان روح‌القلوب بدین روح تا به هفتاد هزار کلمه شنیده باشد، و چون در این دل آید هنوز جایگاهش گرم بود، و این معنی بازگوید روحِ حسیّه و آدمِ مذمومِ حبسی باور نکنند که پیوسته [۲۸۶] به بد کردن و به وسوسه شیطانی مشغول است و گنگ و لال است، و آنکه وسوسه کند درجاتِ (آن اولی) دارد، این است معنی معراج محمد علیه‌السلام.

و معنی ذوالفقارِ علی روح‌الْحَيَوَةِ ناطقه نورانی است، و ذوالفقار روح‌الایمانِ خداوندِ مؤمنان و متضعان (۱) و مستحقان و فقیران و صمصام روح‌الحفظ است، و مقام روح‌الفکر است، و ضرغام روح‌العلم است، و اسلام و مسلمانی از این چهار تیغ علی به تمام [۲۸۷] بود، قال النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ / نَمَّ الْأِسْلَامُ بِأَرْبَعَةِ سَيُوفٍ عَلِيٍّ، و مسلمان است که اسلام خوانند، و چهار تیغِ حسن و حسین و محمد ابن حنفیه و معنی قائم و معجزاتِ قائم هم این روح‌الْحَيَوَةِ مَغْزٍ است، و معجزاتش ظهورالایمان است، و علمِ سرخ دارد، یعنی روح‌القدس، و تیغ سفید دارد، یعنی نطقِ سیصد و سیزده مرسلان که لشکرِ قائم باشند، همین هفت روح که از افرازِ روح‌الایمان اند چند جایگاه گفته آمد که [۲۸۸] سیصد و

سه باشند، و سیزده و سه بجای خود و ده یکی باشد به جمله هفت باشند، این است معنی هفت ظهورات پیغمبران.

[سئوال ۱۸] ابو خالد کابلی برپای خاست و دعا خواند و گفت سجدۀ سَبَّوحِ قَدُوسِ قُدُوسِ سَبَّوحِ مُحَمَّدِ وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدِ وَ مُصْطَفَى حَقًّا حَقًّا، محمودالله المصطفی و آلیه السلسل و ابوالخطاب، متت دارم و سپاس داری کنم، پس جعفر جَعْفَى برپا خاست و گفت یا خداوند من عرشِ ملکِ تعالی چند است و چون است و بر چه استاده است، [۲۸۹] باقر گفت چنانکه ملکِ تعالی گفته است، وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَيَّ الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَئِنْ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ [سوره ۱۱، آیات ۹-۱۰] یعنی عرشِ خدا بر بالای آب استاده است و چهار رکن دارد، رکنی از زرِ خالص، و رکنی از سیمِ سفید، و رکنی از عقیقِ سرخ، و رکنی از زبرجدِ سبز، یا جعفر جَعْفَى عرشِ ملکِ تعالی این روح الحیوة ناطقه است که بر بالای [۲۹۰] روحِ چاشنی گیر مقام دارد، قوله تعالی، وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَيَّ الْمَاءِ [سوره ۱۱، آیه ۹] که گویند عرش بر بحر است، و بحر این روح چاشنی گیر است که لذت و شیرینی طعامها او برگیرد و بدین جوارحان باز دهد، و ارکانِ عرش هم چهاراند، یعنی چهار روح، رکنِ زرین روح الحفظ آفتاب رنگ است، و رکنِ سیمین روح الایمان است ماهتاب رنگ است، و رکنِ عقیقین روح العلم به رنگِ عقیقِ سرخ است، و رکنِ زبرجدین روح الجبروت به رنگِ زبرجدِ سبز است، و عرش [۲۹۱] از بالای بیت المعمور است، و بیت المعمور از بالای خانه کعبه است، و در و دیوارهای او همه از نورِ ملکِ تعالی است، و چندانی نعمت و خواستۀ ایزدی در این خانه است که مگر خدای تعالی داند، و کلیدِ این خانه ملکِ تعالی به جبرئیل داده و به میکائیل، الّا به آن کسی که خود خواهد، ماشاءالله کان و لم یک مالِم یشاء و الّا آن یشاءالله.

[سئوال ۱۹] پس محمد ابن المفضل (۱) برپای خاست و گفت یا خداوند من و همه مؤمنان و مستضعفان [۲۹۲] تو آگاهی که من بنده



ثناگوی توام و این زندگانی که می‌کنم از تو به عاریت دارم، اگر از رحمت و غفوری خویش بر من بخشائی و صفتِ این خانه به تمامی بازگویی دلِ این بنده از زنگارِ خوره بر افروزی تا این از تو بشنوم و در خانه به خویشتن برگیرم و سپاس‌داری بکنم، پس باقرالعلم گفت یا محمد این علم در جهان نبوده است الا امان الأمان زینهار و امانت و زینهار است از من به گردنِ تو، یا محمد بنای این خانه از مس و رود ریخته کرده است و بنا بر محکم نهاده است [۲۹۳] كَاتَهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ [سوره ۶۱، آیه ۴] و این بنیان وحی و دمش الهی است، تا این خانه از جای خویش نه بجنبد و به هر بادی نپرد یعنی که جواب این ضدان باز دهد، چهار دیوار خانه آن چهار شرط است که ملک تعالی به ظهور آدم‌الدائم به این معترضان کرده است، تصدیقاً لقول الله عزَّ و جَل، لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا [سوره ۱۹، آیه ۹۰] اولین دیوار دیوار آن خانه ایمان آوردن است به ظهورهای ملک تعالی به هر جای [۲۹۴] و مقامی و به هر آوازی که ظهور کند، به تازی و پارسی و رومی و هندی و سندی و گرجی و یونانی و ترکی و ارمنی و عبرانی و سریانی و هر چه بدین ماند، و هر جائی که نشان خدا بینی گواهی دهی، و دیوار دوم این ملکان و ملائکتان و پیغمبران و وصیّان و داوران و نقیبان و نجیبان و ابدالان و امامان و مؤمنان همه را دانستن که ظهور ایشان ظهور الهیت است، و دیوار سیوم برادرانِ خویش بشناسیدن [۲۹۵] که بدین جا برادری نگاه (؟) افتاده باشند، تن و جانِ خویش و خواسته و دین و دنیا در فدای ایشان کردن، و دین و دنیا با ایشان راست داشتن چنانچه به هیچ گونه منی و توئی اندر میان نباشد، و هر عیبی در او بینی بدو گفتن و سترپوشی کردن و بدیشان آن خواستن که با تنِ خویش بخواهی و هر چه بخویشتن نه‌پسندی به برادران مپسندیدن و هیچ گونه دلِ ایشان نیارزدن، و به دین و دنیا با ایشان یکی بودن [۲۹۶] و رضای دلِ ایشان جستن، و دیوار چهارم این کافران و ظالمان و مخالفان و مقصران و دجالان که از ذلّتِ مؤمنان پدید آمده‌اند با ایشان محبت و دوستی

نجوئید و صحبت نکنید، و میل برادران و روشنیان به میل ایشان نه بدهید (۱) و با ایشان کرد و خورد و خفت و خاست نکنید و به چند مثقال زر راه ایشان بخویشتن ندهید و پنهان و آشکارا از ایشان بیزاری جوئید و دشمنانِ خویشتن بشناسید و از فرمانِ [۲۹۷] خدا و رسول با ایشان حرب کنید و فرمان ایشان نه برید و از اندرون و بیرون جواب ایشان بازدهید، چهار دیوارِ خانه این چهار شرط است که ملکِ تعالی بر معترضان نهاده است که در قالبِ اشباح بوده‌اند، و این معترضان همه از ایشان است، و این سنت همان کهن نباشد و از حالی به حال دیگر بگردد، و این روح در این دل این سنت به جایگاه باید آوردن، قوله تعالی سُنَّةٌ مِّن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ [۲۹۸] لِسُنَّتِنَا تَخْوِيلًا [سوره ۱۷، آیه ۷۹] نعمت و خواسته‌ی این خانه اخلاص و یقین و توکل و پرهیزگاریست، و خورد و خورش این خانه علمِ ملکوتی و علمِ باطن، و نوم و سیر علمِ ظاهر شریعت که پیغمبران نهاده‌اند، همچنانکه جو و گندم و گاورس پرورش قالب است، چنانکه این تن از جو و گندم و گاورس خورد و خورش کند روحِ مطمئنّه از علمِ نور و علمِ باطن و علمِ ظاهر پرورش کند در خانهٔ بیت‌المعمور، یا محمد تفکر کردن (لازم؟) است در دیوان‌های الهیّت و ملکوتِ اعلیٰ تا علمِ [۲۹۹] ملکوتی به تأییدِ وحی و دمش و مزاج الهی دریابد چنانکه عالم و آموختارش، همچون وصیان پیغمبران به کار نباید که عالم (را) آموختار نمی‌بایست، و در این خانه داشتنِ روزه این است که مَهر بر لب باید نهادن و پرورشِ روح باید کردن هم اندر سَرِ خویش، و با مخالفان به هیچ گونه دم نزدن، (و روزه) گشادن در این خانه مجالسه و مذاکره کردن است با ندیمان خویش که به دین و دنیا با وی راست باشند چنانکه هیچ فرقی در میان ایشان نباشد، و کلیدِ [۳۰۰] این خانه گواهی دادن است، گواهی قاطع بر خدا و پیمبران و اولیا و امامانِ زمان و داوران بدهد، چنانکه هیچ شک و شبهت بجش (= به‌اش) در نباشد، و سقف و نوای این خانه روح است که اشتقاقش از این قَبّهٔ آبگون است و هم بر این رنگ است و بر مغزِ پیشانی مقام گرفته، و

درختان این خانه پنج منزلتِ مختلف‌اند که شنوائی که منزلتِ سلمان است، و بینائی که منزلتِ مقداد است، و بویائی که منزلتِ باذر است، و گویائی که منزلتِ نقیبان است، [۳۰۱] و گیرائی که منزلتِ نجیبان است، و روزنِ این خانه شنوائی است که روشنائی علم و آوازِ مردم به وی درمی‌شود، و دریچهٔ این خانه بصره‌اند که نهانی و آشکارا نگاه می‌کنند، و موکلانِ این خانه روح‌هاوند که یکی بالای دیگر مقام گرفته‌اند، و کدخدای این خانه روح‌الحویوة معترضه است، و کدبانوی این خانه روح‌الحویوة حبسی است، و هر که اینچنین بود خانهٔ خدا بود جلتِ عظمته و بر همهٔ برادران فریضه باشد طوافِ این چنین خانه کردن که ملکِ تعالی این خانه [۳۰۲] به خزانهٔ خویش کرده است، و هر نعمتی و هر غنیمتی و علمی و حکمتی که از این خانه بجوئی بیابی که بیت‌الخرانه است، و خداوند این خانه به راحت در باشد و صاحبِ غنیمت و نعمت بود که همهٔ مسکینان و مستحقان و متعلمان و درویشان را از نعمتِ خویش پرورد و به علمِ نور نورانی گرداند و از آن نعمت هیچ باز کم نباید شد، و مالِ خویش به دوستی خدا به خرج روزینه کند، این است معنیِ خانهٔ خدای بیت‌المعمور.

[سؤال ۲۰] پس محمد ابن مفضل برپای خاست و گفت سپاس دارم سبوح قدوس و قدوس سبوح [۳۰۳] محمد و علی حقاً حقاً محمودالله المصطفی و آلیه السلسل و ابوالخطاب، پس جعفر جعفی گفت یا خداوند من تفسیر این آیت چون فرمائی گفتن، قوله تعالی أُولَئِكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا [سوره ۲۱، آیه ۳۱] باقر گفت خدا می‌گوید نمی‌دانید ای مقصران و تنگ‌چشمان و کافران که آسمان و زمین به آفرینش اول خود یکی بوده‌اند الا ما به دو نیمه کردیم و یک نیمه هفت طبقهٔ آسمان کردیم و یک نیمهٔ دیگر را هفت طبقهٔ زمین [۳۰۴] کردیم، و این معنی صفتِ نطفه می‌کند که در ابتدای اولِ فطرت قطرهٔ آب باشد، پس سلاله و از سلاله به علقه و از علقه به مضغه و تا بدان وقت که از یک نیمه سر بیآفرید با دو چشم و با دو

گوش و دو بینی و دهان و از یک نیمه در نیمه زیرین دل و شش و جگر و سپرز و ژاله و دک و کلیتین پدید کند هفت زمین باشد، و زمین به حقیقت دل است که در میان هفت اخلاط بازکشیده است، وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا [سوره ۷۹، آیه ۳۰]، جعفر جعفی [۳۰۵] گفت یا خداوند من می‌گویند که این زمین بر پشت گاو و ماهی ایستاده است، باقر گفت راست می‌گویند زمین بر پشت گاو و گاو بر ماهی است و ماهی به آب اندر است، و آب بر سنگ است و آن سنگ را فرشته بر کف دست گرفته است، و هفت آسمان و زمین را معلق می‌دارد، یا جعفر جعفی زمین دل است و هفت طبقه زمین هفت اخلاط‌هاوند که از بالای آسمان‌ها به پای‌ها ایستاده‌اند، و گاو روح منتظره است که اندر میان دریاهاست، و ماهی پای‌هاوند و دریا [۳۰۶] روح کلست که از فرق سر تا ناخن پای ازو خالی نیست، و سنگ این استخوان‌هاوند که آرامگاه روح‌اند و روح رفتار آن فرشته است که این همه بر کف دست گرفته است و هر جا که خواهد همی برکد.

[سؤال ۲۱] جعفر جعفی گفت یا خداوند من این زمین که آدم و حوا و مار و طاوس بدش افتادند کدام است و ایشان کدام‌اند، باقر گفت به معنی حقیقت این دل زمین است و سر آسمان است، و مغز بهشت است که آدم و حوا را مار و طاوس بفریفت تا هر چهار را از بهشت بدر کردند، [۳۰۷] هر یکی به اقلیمی افتادند و بدین زمین که دل است، و این ابلیس آدم مذموم است که بدین رگ و مهرهای پشت به مغز پیوسته و بدین اشاجع بر سر شود و وسوسه در مغز افکنند، فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ [سوره ۲۰، آیه ۱۱۸] و او به هوای بد در این دل کشد که آدم عاصی این روح‌الْحَيَوة است و در این خانه باد که کوه سرن‌ندیب است، وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ [سوره ۲۰، آیه ۱۱۹] و حوا جفت آدم حبسی (۴) (۱) است در خانه آب که رود نیل خوانند، و طاوس روح حسیه حبسی (۴) است در خانه خونابه [۳۰۸] که دریای گیلان خوانند و ابلیس این آدم مذموم است که در آن خانه خون صاف است که غوطه دمشق خوانند، و این دو روح در نیمه

راست این دل اند جُفتِ یکدیگراند، آدمِ معترضه و حوایِ حبسی، و این هر دو روح که در نیمهٔ چپِ دل اند جفتِ هم‌اند آدمِ مذموم و حوایِ حبسی چنانکه، قوله تعالی، سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ [سوره ۳۶، آیه ۳۶].

[سؤال ۲۲] جعفرِ جعفی گفت یا خداوند من این روح‌ها که در این دل باشند کی بر بالای می‌آیند چنانکه هرگز از جای خویش نباید [۳۰۹] رفتن، باقر گفت این روح‌ها در این دل به گواهیِ قاطع بتوانند رستن (۱) و مصیبتی (۲) که بدین دشمنان سیما (۳) برسانند پنهان و آشکارا، که ملکِ تعالی بشارت (۴) می‌دهد بدان مؤمنانی که در این دل در خانهٔ باد بازمانده‌اند که این روح در این دل هر وقتی که مصیبتی بدین سه روح رساند که در این دل به خلاف این روح‌اند سه طلاقِ مطلق ایشان بدهد و روی باز بالا کند و با این روح‌الْحیوةِ ناطقه خدا و پیغمبر صلوات بدهد یعنی که این روح خداوند است، [۳۱۰] صلوات بدین روحِ مطمئنّه بدهند و از این دل بدین مغز آید به همسایگی خداوندِ خود و بیکبارگی از این فلاح یابد، قوله تعالی، وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْتَمِنُونَ [سوره ۲، آیات ۱۵۰-۱۵۲] که این سرِ مؤمنان برابرِ قَبَّةِ آبگون است و هر وقتی که این نفسِ مطمئنّه ظهور نماید (۱) بپذیرد و بی هیچ شک [۳۱۱] و شبهتی گواهی بر این روحِ ناطقهٔ نورانی بدهد بر این بهشتِ عالمِ کوچک نشیند که چهار جوی زیر وی روان‌اند، تصدیقاً لقول الله عزّ و جلّ، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، جَزَأُوهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ [سوره ۹۸، آیات ۶-۸] یعنی که روح‌الایمان بر بالای روح‌الْحیوةِ ناطقه نشیند و روح‌الْحیوةِ دل بر وی گواهی بدهد، بدین گواهی بدین مغز نشیند که بر ابرِ قَبَّةِ آبگون است و چهار جوی زیر وی روان‌اند، یعنی بینائی چون [۳۱۲] جوی شیر است، و شنوائی چون جوی انگبین است و بویائی چون (جوی) می است و گویائی چون جوی آب است، و این روحِ ناطقه از این روح‌القلوب خشنود نباشد و به

روح‌الایمان وی باشد (؟) و درجاتی بالاتر نشینند، و هرگز این روح را در دل نباید رفتن به هیچ قالبی، یا جعفر جعفی این روح در این دل صبر اگر بیاید کردن با این روح حبسی که کرده است راست است، و ملک تعالی نظر رحمت در کار ایشان کند گواهی قاطع بدهند [۳۱۳] که ملک تعالی این معترضه را صبر می‌فرماید و بر این روح حبسی افشایش می‌کند، و تَوَاصُوا بِالْمَرْحَمَةِ، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ [سوره ۹۰، آیات ۱۷-۱۸] و دو روح در دست راست دل‌اند یکی را صبر می‌خوانند و یکی مرحمت، و صبر معترضه است و این حبسی مرحمت است، و در این چپ دل هر دو روح بر خداوند خویش منکر بوده‌اند به هر قدرتی و رحمتی و علمی که از این روح ناطقه دیده‌اند و انکاری در پوشیده‌اند و به شهوت و معصیت بیفزوده‌اند [۳۱۴] بسا عذاب و عقوبت که بدیشان خواهد رسیدن، قوله تعالی، وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ [سوره ۹۰، آیات ۱۹-۲۰] یا جعفر جعفی در این دل مُزِد و بزه همه بر این دو گروه افتاده است همچنان که راحت و رحمت و شفقت و خصلت‌های نیکو همه از مؤمنان است، و خشم و غضب و معصیت و کفری از کافران است، و در این دل گواهی دادن بر خداوند حق از این دو روح است در خانه باد و آب که حیات و زندگانی [۳۱۵] بر ایشان افتاده، و انکار و کفر آوردن از این دو روح است در نیمه چپ دل که ممت و مرده‌اند هرگز رستگاری نیابند، أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا [سوره ۷۷، آیات ۲۵-۲۶] یا جعفر جعفی چون وقت وعده این معترضان باشد که از این دل برآیند همه قوت از دیوان‌های ما باشد و از دیوان ملک تعالی از این روح‌الهیة ناطقه نورانی که بر این قبه‌البیضای عالم کوچک بر این مغز پیشانی مقام دارد که همه [۳۱۶] اعتماد ما بر این جایگاه است و تَوَلَّى و تَوَكَّلَ ما بر این خداوند است که همه آفریدگان اوئیم، و بعد از آن خدای دیگر شناسیم، اگر ما را بیمار دارد و اگر ما را تندرست دارد، و یا اگر کور دارد و یا بینا دارد و اگر بمیراند و اگر زنده کند او بهتر داند، اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ [سوره ۳، آیه ۳۶] يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ [سوره ۵، آیه ۱] و چون دور روح نادانی این روح‌القلوب بسر آید روح‌الهیة مغز جبرئیل به دل فرستد و کلمه اَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا [سوره ۴۱، آیه ۳۰] در

گوش دل خواند که دل را [۳۱۷] گوش‌هاست همچون مردم، یعنی وحی و مزاج (۱) الهی به دل فرستد بدین روح بدین رگ سفید و این دو روح را باز به حال حیات و زندگانی آورد از همه ترس و خوف این حسّ ایمن و مطمئن کند، فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [سوره ۲، آیه ۳۶] و این هدایت نظر الهیست به دل بنده مؤمن که نخست در این خانه آب ظهور کند و همه قید و بند روح حسّی (۲) بر هم اشکافد، پس در خانه باد ظهور کند [۳۱۸] قید و بند روح شهوت بر هم شکافد، همچون زمینی که به شگافی و دور و درازش (؟) برگنی، و همه امرهای بد باشد چون از خشم و شهوت و ترکامه (۱) و هر چه خدا نپسندد، و میوه‌های گوناگون درش بکاری و میوه‌ها این پره‌های جبرئیل‌اند، چون ورع و خشوع و خوف و رجا و توکل و یقین و وفا و امانت و مهر و محبت، و این هر دو روح‌ها در (؟) روح روشنائی ... (؟) کند و لهذا این روح‌الْحیوة مغز همچنان که مردی که دست‌ها بر [۳۱۹] خدا دارد که این هر دو روح چون آدمی‌اند سربالا استاده‌اند، و آن هر دو روح که در نیمه چپ دل‌اند چون چهار پای‌اند و سرزیر استاده‌اند و سرزیر خواهند شد، قوله تعالی، أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَعِنَبًا وَقَضْبًا، وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا، وَحَدَائِقَ غُلْبًا، وَفَاكِهَةً وَأَبًّا، مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ، فَإِذَا جَاءَتِ [۳۲۰] الصَّاحَّةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ [سوره ۸۰، آیات ۲۵ - ۳۴] و این دو روح که در نیمه راست دل‌اند أصحاب الیمین خوانند، و این دو روح که در نیمه چپ دل‌اند أصحاب الشمال خوانند، و أصحاب الیمین روی‌های ایشان سفید است، و أصحاب الشمال روی‌های ایشان سیاه است که روح‌الْحیوة معترضه به رنگ خورشید است و به رنگ قالب اشباح، و روح‌الْحیوة حبسی به رنگ ماهتاب است و روح حسّی به رنگ نیم‌سیاه است (۱) و روح‌الْحیوة [۳۲۱] مذموم تمام سیاه است، قوله تعالی، يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ [سوره ۳، آیه ۱۰۲] و دیگر جای می‌گوید، وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ، وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ، أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ [سوره ۸۰، آیات ۳۸-۴۲] یا جعفر جعفری هر گناهی که از این حسّیه و مذموم در وجود آید یکی ده باز نویسند و عذاب‌های بدش باز بخورند الا این دو روح که در نیمه راست

دل اند اگر [۳۲۲] چه گناه کرده باشند که گواهی بر ظهور الهیّت بدهند آن گناه از ایشان بریزد، قوله تعالی، كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الِیَمِینِ، فِی جَنّاتٍ یَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِینَ، مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرٍ [سوره ۷۴، آیات ۴۱-۴۳] یعنی این دو روح که در نیمهٔ چپ دل اند در دوزخ اند و به انکار و منکری در میان خونابه و خون افتاده اند که هرگز نجات نیابند، اگرچه به بسیار کتابها گفته است که روحِ حسیّه تابعِ روحِ روشنی باشد و نجات یابد، معاذ [۳۲۳] الله که به او نه چنان (۱) است که در آن کتابها گفته است که هنوز روحِ حسیّه بر فراز است (۲).

[سؤال ۲۳] پس محمد ابن مفضل جعفری برپا خاست و گفت یا خداوند من، این شرح را به تمامی بازگویی که ما از قولِ شما خداوند آن شنیده ایم و بسیار جایگاه خوانده ایم که روحِ حسیّه نجات بر حسّ است و خداوند ما امیرالمؤمنین علی در کتابِ اخبارات شرح بسیار کرده است در رستگاری و نجاتِ حسیّه، این معنی چگونه حال است، پس باقر [۳۲۴] گفت یا محمد خداوند ما امیرالمؤمنین از جهتِ متعلّمانِ نابالغان (۱) گفته است که از پس ما باشند یعنی متعلّم وقت باشند که علم بدش آموزی پوزه کاری (۲) باشد، نعوذُ بالله، و الاّ هر چه امیرالمؤمنین گفته است به رمز در این روحِ حسیّه به روحِ مطمئنّه نسبت است و آن همه سزای معترضه است، یعنی آدمِ عاصی دو گناه کرده است یکی آنکه شک به ظهور آورده است با الهیّت، و یکی فرمان به ملکِ تعالی نداده (۳) است، پنجاه هزار فرسنگ از ملکِ تعالی دور بوده است [۳۲۵] که ملکِ تعالی این روح است که ناطقه خوانند، پنجاه هزار فرسنگ این پنج منزلت است که مخلص اند، شنوائی که منزلتِ سلمان است، و بینائی که منزلتِ مقداد است، و بویائی که منزلتِ باذر است، و گویائی که منزلتِ نقیبان است، و گیرائی که منزلتِ نجیبان است، و این معترضه به زیر این پنج منزلت است این که روی از درگاهِ ملکِ تعالی بگردانیده است و در این دل افتاده است در خانهٔ باد پاک، هر وقتی که گواهی دهد که نیست هیچ خداوندی [۳۲۶] در هیچ جا و مقامی الاّ این روح الحیوةِ ناطقهٔ نورانی نجاتش لازم آید، شهدالله أنّه الا اله الاّ هو، و این روحِ حسی را از آن حبسی خوانند که حبس و بند و زندان باشد، و حبسی زندانی باشد، ملکِ تعالی جلت



عظمته این روح حبسی را از میان روحانیان بفرستاد تا به این روح معترضه دست یکی دارد و هم جفت وی باشد تا به وی و تابش الهی گواهی و برهان دادن، و این روح حسیه که از ذلت مؤمنان پدید آمده و این حبسی را [۳۲۷] به لذات و شهوات از راه ببرد و زود باشد که از زندان برآید و نجات برجش (= برش) واجب است، و این روح حسیه که حبس جان خوانند نجات برجش (= برش) نیست، به عالم حسیه در گردد و با قالب‌های دیگر در گردد که خصم مؤمنان کند و شر و بدی از ایشان به مؤمنان بیشتر رسد و در قالبی که تنگ و افشار خورده باشد به آزار و خصومت بدو باز گردد و همچنان که کسی را با کسی کینه افتاده باشد هر وقتی که به هم رسد جنگ و خصومت باشد، [۳۲۸] و ترجمان و جاسوس و مقصران و دجالان و تنگ‌چشمان و کر و کور و گنگ و لال است، صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ [سوره ۲، آیه ۱۷] و این همه فضیحت و مردم‌آزاری و آزرده خورد و خورش و شهوت راندن فعل و عمل اوست، و به رنگ سیاه است چنان که معترضه سفید است، يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ [سوره ۳، آیه ۱۰۲] به صورت بهایم است و سرش سرنگون است و سرنگون می‌شود، اما چون در بسیار جایگاه گفته‌ایم که روح حسیه [۳۲۹] در روح روشنی کند (؟) رستگار باشد، لا و الله که نه آنچنان باشد (۱) که از بهر متعلمان نابالغان گفته‌ایم، آن اشارت هم بدین روح‌القلوب است و الا این روح حسیه که از اوست لا یتد پیوسته است و به دوزخ در گردد و مفسد است، و ابدالابد بدین قالب‌ها در گردد که برابر دوزخ باشند، هولاء هم المفسدون فی نار جهنم خالدین (؟)، و چندانکه مثقال ذره خیر و نیکی و ایمان در وی نیست همچنان که مثقال ذره شر و بدی و منکری در روح‌الایمان [۳۳۰] نیست، قوله تعالی، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ [سوره ۹۹، آیات ۷-۸] و این روح شهوت آدم مذموم علیه اللعنه حسّی خوانند در خانه خون صافی‌ست به رنگ سیاه است، این است که در همه درگاه و دیوان با ملک تعالی برابری می‌کند و کرده است و هنوز برابری می‌کند، چنانکه ملک تعالی آفرینش از چهار آواز کرد این ملعون از چهار آب گنده‌زا منی و رازه (۱) و رامضه (۲) و خون حیض، و از این چهار قالب به تمام باشند، [۳۳۱] همچنان که از آن چهار آواز هفت آسمان و زمین پدید آمد، چنانکه ملک تعالی شش منازل

کافران را اول بی‌آفرید و مهتر ایشان عزازئیل بود، آن دوی دیگر به هوای بلای او برخاستند و هر سه دعوی خداوندی کردند، و در این حجابِ هیکلِ مؤمنان همچنین از آب گنده و قطرهٔ پلید رَوَد بر شکم و شُش و چگر و ژاله و دک و کلتین پدید آیند، و آن وقت این ذَکَر پدید آید، همچون عزازئیل و دو بیوض به یآوری وی شدند که اگر این [۳۳۲] بیوضان نباشند مرد شهوت نتواند راندن، و چون این بیوضان با ذَکَر پدید آیند دعوی به خدائی کنند به کام و شهوت، قوله تعالی، إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثٍ [سوره ۵، آیه ۷۷] و چنانکه از شش منازل آن برابری و حسد و خشم و عداوت و کفر و نفاق پدید آمد و مجادله بردند با حق تعالی از این شش أخلاطها چون خشم و کین و حسد و عداوت و قتل و کفر و نفاق و آزارش این روح پاک پدید آید و مجادله برند با این خداوندِ عالمِ کوچک که بر [۳۳۳] بحرالبیضای مغز استوار است، قوله تعالی، الرَّحْمَنُ عَلِيَّ الْعَرْشِ اسْتَوَى [سوره ۲۰، آیه ۴] و این تنِ مردم و آن امامانِ زمان و عالمِ کوچک سر بر ابرِ آسمان است و دل بر ابرِ زمین است که فلکها پیرامنِ وی میگردند، رفتارِ فلکِ ماه است، و گیرائیِ فلکِ عطارد است، و چاشنی‌گیرِ فلکِ زهره است، و گویائیِ فلکِ آفتاب است، و بویائیِ فلکِ مریخ است، و بینائیِ فلکِ مشتری است، و شنوائیِ فلکِ زحل است، و روح‌الْحیوةِ مغزِ فلک‌الافلاک است که این همه [۳۳۴] فلکها می‌گرداند، و از آن بالا حجاب‌هاوند سیمین و زرین و بنفشه و زبرجدین و عقیقی و آتشین و یاقوتین و بلورین یعنی روحِ روشنی و روح‌الفکر و روح‌الجبروت و روح‌العلم و روح‌العقل و روح‌الاکبر و روح‌القدس، ملکِ تعالی از این همه بالاتر است و در فهم و وهم و اندیشه دل نمی‌گنجد، یعنی روح‌الأعظم که به صفر هزار رنگ می‌گردد، و برابرِ عرشِ پیشانی است و برابرِ کرسیِ نطق است، و برابرِ قَابِ قَوْسین ابرواند، و برابرِ قوسِ قُزَحِ چشم‌هاوند، و تَلَّةُ بِالائین و سفیدةُ بِالائین [۳۳۵] و سیاهیِ بِالائین (و) نقطهٔ نور و سفیدةٔ زیرین و تله‌ی زیرین برابرِ دنیا و آسمان و زمینِ دویم است، (إِنَّا زَيْنًا) السَّمَاءُ (الدُّنْيَا) بِزَيْنَةِ الْكَوَاكِبِ [سوره ۳۷، آیه ۶] و برابرِ شعاعِ آفتاب و ماه و ستارگان این موی‌هاوند، یعنی موی محاسن، و برابرِ پنجاه و دو دیوان این پنجاه و دو حروف (و) نقطه‌اند که در این فلکِ نطق می‌گردند، و برابری منازلِ ماه سی دندان‌هاوند، برابرِ تیر (ست) شست و پنج درجهٔ آفتاب تیر (ست)

شست و پنج رگ‌ها اند که تیرست و شست روز خوانند، و برابر دوازده برج دوازده امهات‌اند (۱) که دوازده ماه خوانند، حمل که برابر سر است، و حوت که برابر پای است و برابر هفت اقلیم هفت اخلاط‌ها اند، و دل برابر خراسان است [۳۳۶] و شش برابر عراق است و جگر برابر ترکستان است و سپرز برابر زنگیانست، و زاله برابر هندوستان است و دک برابر مصر است و گرده برابر روم است، و دوازده حدّه که برابر دوازده کشور است، و بیست و هشت جزیره که برابر بیست هشت رودهاست، و این آب‌ها که در هفت اخلاط‌هاست برابر هفت دریاست، پیه‌ها و رگ‌ها برابر رودهاست و گوشت برابر گل و خاک است، استخوان‌ها برابر کوه و کمرهاست، و موی‌ها برابر دار و درخت است، و ابلیس برابر آدم مذموم است، و برابر جان بن الجان خشم و عداوت است، و روح نامیه برابر ملائکتان است مهربانی و اُلفت و خُلقِ خوش و شیرین زبانی، و برابر آدم روح [۳۳۷] معترضه و برابر آدم دایم روح‌الحيوة ناطقه است، و برابر نوح روح‌الایمان است، و برابر ابراهیم روح‌الفکر است، و برابر موسی روح‌الجبروت است، و برابر عیسی روح‌العلم است، و برابر محمد روح‌العقل است، و برابر قائم روح‌القدس صافیست، و برابر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مزاج‌غایتی و دمش‌الهی و تابش‌خورشیدی و وصلت‌ایزدیست، و برابر بهشت‌دیم مؤمن است، و برابر جوی‌های بهشت چهار نوراند، و برابر حور و قصور و ولدان و مخلّدون تسبیح و تهلیل و تعظیم و تمجید است، و برابر چهار کوشک بهشت چهار علم است، و برابر شکم دوزخ است، و هفت طبقه زمین [۳۳۸] هفت اخلاط‌ها اند، و برابر هفت در دوزخ هفت گوهر بدانند در اخلاط‌ها، و صراط که بر روی دوزخ بکشیده است دل است که سه هزار ساله راه است و اینان که بر صراط ایستاده‌اند چهار روح‌اند که دو بگذرند و به بهشت روند و دو در دوزخ افتد که جایگاه گفته آمد که، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ [سوره ۴۲، آیه ۵] و برابر امهات این چهار آثاراند اندرونی، گُشِ سرخ در جگر برابر آتش است، و گُشِ سیاه در سپرز برابر خاک است، و رطوبت [۳۳۹] در رگ‌ها برابر آب است، و خون برابر هواست، قوله تعالی، سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ [سوره ۴۱، آیه ۵۳].

[سؤال ۲۴] پس جابر عبدالله انصاری گفت یا خداوند من گفتمی دل سه هزار ساله راه صراط است، چون باید شناختن، باقر گفت این سه گروه‌اند که در این دل‌اند هم چنانکه این سه گروه در دنیااند، مؤمنان و معترضان و کافران، [۳۴۰] چنانکه در ابتدا اول این سه گروه بودند گروهی خالص و مخلص و گروهی شاکی و معترضه و گروهی کافر و منکر، این دل بر آن تصدیق است که چهار خانه است و شش حدّ دارد، پس و پیش و چپ و راست و زیر و بالا و این دل را دو گوش است یکی راست و یکی چپ، و به سوی راست مزاج الهی درجش (= درش) است و به سوی چپ مزاج دمش اهریمن درجش (= درش) است، و به هر گوش فرشته وحی بدین دل می‌رساند از این نیمه راست دل که خانه ارواح معترضه درجش (= درش) است، [۳۴۱] و در خانه آب روح حبسی درجش (= درش) است، پیش رو نیکی است، و از چپ دل خانه خون صاف است روح حسّی درجش (= درش) است، و حسّ گنگ و لال است و کر و کور و نابینا است، و در خانه خونابه روح منتظره است که در انتظار آنست که وحی با سر وی فرستد، قوله تعالی، فَأَعْرَضُ عَنْهُمْ وَاَنْتَظِرُ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ [سوره ۳۲، آیه ۳۰] و این دو ملائکه که یکی نامش الهام است و دیگر غیر الهام (۱) این روح سابق‌الخیرات است و مزاج و تابش همان در وی است، وحی [۳۴۲] مزیح (۱) از این روح بدین دل رساند به گوش راست و این وسواس حسّیه حسی الآ وسوسه کند، الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ [سوره ۱۱۴، آیه ۵] و این گوش که از نیمه چپ دل است وحی مزیح (۴) عنکوری (۲) در این دل رساند به ظهور اهریمنی و شهوانی و ایشان سه گروه‌اند، إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ، ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ [۳۴۳] بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ [سوره ۳۵، آیات ۲۸-۲۹] و این دل که صراط عالم کوچک است سه هزار ساله راه است، هزار سال بر بالا باید رفتن و هزار سال به هامون باید رفتن و هزار سال به نشیب باید رفتن، و آن هزار سال به بالا روح سابق‌الخیرات است و هزار سال هامون روح مقتصد است و هزار سال نشیب روح حسّیه حسی است، و هر خیری و راحتی و دهشتی و دادی و خوشی و مهری و شفقتی که در این دل آید ظهور این روح‌الحیوة است، و هر گواهی قاطع و

نزدیکی [۳۴۴] و ظهور و تابش همان روح‌الْحیوةِ مطمئنه است و هر فحشی و نهی و منکری در این دل از این دو نفسِ مذموم و حسیّه است، تصدیقاً لقول الله عزّ و جل، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ [سوره ۱۶، آیه ۹۲] و دل صراط است بر روی هفت طبقهٔ دوزخ کشیده یعنی شش و جگر و سپرز و ژاله و دک و کلیتین، و این دل از شمشیر [۳۴۵] تیزتر و از موی باریک‌تر است، و این روح‌ها بر این صراط استاده‌اند تا روز قیامت که آفتاب از مغرب برآید و این زمین بر زمین دیگر بدل کند.

[سؤال ۲۵] پس جابر عبدالله انصاری گفت یا خداوند من این معنی به تمامی باز گوی تا ما دعاگوی تو باشیم، باقر گفت چون ظهور و تابش روح‌الایمان باشد و بر این سریرگاه ایزدی این نفسِ مطمئنه روی به بالا نهد آفتاب از مغرب برآمده باشد، و چون بر این مغز آید زمینِ دل به زمینِ مغز بدل کرده باشد، [۳۴۶] قوله تعالی، الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ [سوره ۱۴، آیه ۴۹] وقتی که این نفسِ مطمئنه روی به بالا نهد و روی در این روح‌الأمینِ عرش کند و اینکه از دستِ راستِ دل‌اند به دستِ چپ باشند، و اینکه از دستِ چپ‌اند به دستِ راست باشند، قوله تعالی، وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ، وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ [سوره ۵۶، آیات ۲۶ و ۴۰] و هر آن وقتی که طاعت و توبه از این مطمئنه نه‌پذیرند و این سه گروه در خانهٔ دل نهفته باشند و در خانهٔ آب و در [۳۴۷] خانهٔ خونابه و در خانهٔ خون صافی، و یکی در خانهٔ باد آدمِ مذموم و هوای وی و هوای نفسِ حسیّه وی هر دو در خانهٔ خون سیاه باشند، و نفسِ منتظره و هوای وی هم از وی پدید آید، آن حواست که از پهلوی چپِ آدم پدید آمده، و حسیّه از ذلتِ معترضهٔ آدم به هم‌جفتِ نفسِ مذموم باشد و آن ذلت و شهوت که در این روحِ حبسی بوده باشد جداگانه شود و هم‌خانه (۱) بدو شوند الا معترضه که یکی باشد و یکتا و یکدل آن وقت باشد و بتواند رستن که این سه کافران از [۳۴۸] این صراط که دل است در دوزخ افکند و هلاک ایشان بکند و بدین رگِ بادِ آفت بر این حلقوم برآید و از دو لب و زبان ظهور کند به علمِ الهیّت چنانکه همه روشنیان و مستضعفان و مؤمنان و مستحقان و متعلّمان به نظاره و زیارتِ وی شوند، قوله

تعالی، (فَلَوْلَا) إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ، وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ [سوره ۵۶، آیات ۸۲-۸۳] و سه جایگاه موکلان ملکِ تعالی از این سه نفسِ مطمئنه سؤال کند، یکی سؤال کردن [۳۴۹] هدایتِ الهیّت در این رگِ حبل‌الورید که در این صدرِ سینه به هفت شاخ بوده است و هر شاخی به جوارحی پیوسته است، گواهی بر این نور و تابشِ الهیّت بدهد، و یکی سؤال کردن این روحِ گیرائی که از هواست گواهی بر وی بدهد، و یکی سؤال کردنِ روحِ چاشنی است که به رنگِ شعاعِ آفتاب است گواهی بر وی بدهد، آنوقت بر این سریرگاهِ ظهورگاه نشیند چنانکه امیرالمؤمنین علی گفت که چون فرزند [۳۵۰] به سی سال برسد و از سی به چهل سال به بلوغِ رحمانی رسد از این دل بر این مغز نشیند، تصدیقاً لقول‌الله عزّ و جلّ، وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً [سوره ۴۶، آیه ۱۴].

[سؤال ۲۶] پس ابوخلد کابلی گفت یا خداوند من این هفت نور که در این قالبِ مؤمنان است هر یکی از کدام درگاه و دیوان است و بر چه صفت در این جوارحان پیوسته است و همگی به چه رنگ [۳۵۱] است، باقرالعلم علینا منه السلام گفت الأمان الأمان یا ابوخلد اگر زندگانی خواهی کردن این زینهار است از من بگردن تو، یا ابوخلد هفت عقلِ مسلسل از ماه و آفتاب است و ستارگان و برق و ابر و رعد و باد و هوا در این هیکلِ جسمانی و قالبِ پیوسته‌اند، ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا [سوره ۶۹، آیه ۳۲] همچنانکه هفت جوی از بحرهای بندی که هر آب از او باز نه‌ایستد و هرگز گسیخته نباشد، بامِ خانه که هفت روزن دارد، آفتاب بجش (= به‌اش) در شود، [۳۵۲] یا ابوخلد روحِ رفتاری از مهتاب در این پای‌ها پیوسته است و هفت اندام‌ها برگرفته است چنانکه ماهتاب هفت گردون برگرفته است و این روح به رنگِ ماهتاب است همچون جلائی که از ماه به خانه‌ها پدید آید، و روحِ گیرائی از هوای پاک در این دست‌ها پیوسته است که نرم و درشت و خورد و بزرگ او شناسد و هم به رنگِ این هواست، و روحِ گویائی از رعد و برق، و قَبَّةِ آبگون در این گویائی پیوسته است و از دو لب و زبان ظهور [۳۵۳] می‌کند و هم به رنگِ برق و رعد است، و روحِ بویائی از باد در این بویندگی پیوسته است و این کالبدِ زیننده از وی است، هم به رنگِ باد است، و روحِ بینائی از آفتاب است که در چشم‌ها پیوسته است که به روشنائی آفتاب چیزها بتواند

دیدن و این نور هم به رنگِ آفتاب است، و روحِ شنوائی از فلک‌های ستارگانِ ثابت‌ه در این گوش‌ها پیوسته است، هم به رنگِ ستارگان است و روح‌الْحیوةِ ناطقة نورانی از این قبةٔ آبگون و پردهٔ لاجوردی در این مغز پیوسته است، همچون حبلِ [۳۵۴] نورین و از مغزِ حدّی به دل دارد و حدّی به دو لب و زبان دارد، و به رنگِ قبةٔ آبگون است، و روحِ شنوائی به رنگِ ستارگان است، و روحِ بینائی به رنگِ آفتاب است، و روحِ بویائی به رنگِ باد است، و روحِ گیرائی به رنگِ ابر است، و روحِ چاشنی‌گیر به رنگِ آبِ روشن است، و روحِ گویائی به رنگِ هواست، و روحِ رفتاری به رنگِ ماهتاب است، و روح‌الْحیوةِ مطمئنه به رنگِ بلور سفید است، و زیپندگی وی از این روح‌الْحیوةِ مغز است، یا ابوخالِد این معنی به درست کسی داند که خواننده باشد که هر سورهٔ قرآن [۳۵۵] به کدام شهر فرود آمده است به محمد علیه‌السلام.

[سؤال ۲۷] ابوخالِد گفت یا ولی‌الزمان اگر بگرانِ نَشْمُرِ این معنی به تأویلِ باطن و به معنی حقیقتِ منور و روشن فرمای گفتن، باقرالعلم علینا منه‌السلام گفت اول الحمد به مکه فرود آمد، و سوره البقره به مکه فرود آمد، و آل عمران به مدینه فرود آمد، و سوره النساء به بصره فرود آمد، و سوره المائده به شام، و سوره الأنعام به بیت‌المقدس، و سوره الأعراف به یمن و یثرب و سوره الأنفال به کوفه فرود آمد، [۳۵۶] و صد و پنج سوره به همه جهان فرود آمد، و سوره‌البقره، الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ [سوره ۲، آیه ۱] روح‌الْحیوةِ مغزِ پیشانی است، بدلیلِ دورِ آدم است، و مکه پیشانی است که روح‌الْحیوةِ از قبةٔ آبگون بر پیشانی فرود آمده است، و سوره‌ی آل عمران، الم، اللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ [سوره ۳، آیه ۱] روحِ شنوائی است به دلیلِ دورِ نوح که از فلک‌های ستارگان در این گوش‌ها فرود آمده است، و این گوش‌ها به دلیلِ مدینه است، و سورهٔ النساء یا أَيُّهَا النَّاسُ [۳۵۷] اتَّقُوا رَبَّكُمْ [سوره ۴، آیه ۱] روحِ بینائی است به دلیلِ دورِ ابراهیم است به بصره فرود آمده و بصره بینائی است و این روح از آفتاب در بصره فرود آمده است، و سوره‌ی مائده، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

أَوْفُوا بِالْعُقُودِ [سوره ۴، آیه ۱] به شام فرود آمده است، و این روح بویائی است یعنی شَم بویائی است، و این روح از باد در این بویائی پیوسته است به دلیل دور موسی است، و سوره الانعام الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ [سوره ۶، آیه ۱] روح گویائی است، به بیت المقدس فرود آمده است از [۳۵۸] رعد و برق، و بیت المقدس زبان و دولب است به دلیل دور عیسی است، و سوره الأعراف، المص كِتَابُ [سوره ۷، آیه ۱] روح گیرائی است از هوا در این دستها پدید آمده است به آشکارا کردن اسلام که همه کُتُب و کتابها و دبیری از دستها پدید آید به دلیل دور محمد است به یمن و یثرب، و سوره الأنفال يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ [سوره ۸، آیه ۱] روح رفتاری است به دلیل دور علی است، به کوفه فرود آمد یعنی به کف پای، این است که از ماهتاب در این [۳۵۹] کف پایها پیوسته است، و صد و پنچ سوره صد یکی باشد بر سر پنج گیری شش باشد، یکی روح چاشنی گیر است و یکی نفس نامیه است در همه جسم و جسد، چهار دیگر در دل اند، یاد کرده ایم، و این به محمد عالم کوچک فرود آمده است بدین نفس مطمئنه که بنده خاص ملک تعالی است، تصدیقاً لقول الله عزّ و جلّ، تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِي [سوره ۲۵، آیه ۱]، این هفت آیت الحمد که از بالای سوره البقر است هفت [۳۶۰] روح اند که از بالای روح الحیوة ناطقه به هفت رنگ از هفت دیوان فرود آمده اند به مکه یعنی پیشانی که سریرگاه ایزدی است و هفت وصیان ایشان چون ورع و خشوع و توکل و امانت و وفا و یقین و روشن (۱) (۴) تا دو هفت باشند، قوله تعالی، آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ [سوره ۱۵، آیه ۸۷] و الآ بدین جسمانیّت این دل و این روح که در وی است سوره [۳۶۱] البقره است دور آدم از دیوان معترضان است، و آل عمران دور نوح بدلیل گیرائی از دیوان نجیبان است، و سوره النساء دور ابراهیم است به دلیل گویائی است، از دیوان نقیبان است، و سوره مائده دور موسی است به دلیل بویائی از دیوان باذر است، و سورهی أنعام به دلیل بینائی است دور عیسی است از دیوان مقدار است، و سوره الأعراف دور محمد است به دلیل شنوائی است از دیوان سلمان القدرة است، و سوره الأنفال [۳۶۲] به دلیل دور قائم است که روح ناطقه است به دلیل



ملک تعالی است، و این جهان کوچک از این شش دیوان و از این شش روح به تمام است، قوله تعالی، إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ [سوره ۷، آیه ۵۲] یا ابوخالد این روح که نامش ناطقه است قبهٔ آبگون است و منطوقش آفتاب است و دهان بیت المعمور است که آفتاب از بیت المعمور [۳۶۳] برمی آید و شش ستاره به طواف باشند نشیدرها و نشیدر ماه و نشیدر تابان و سمیعا و بهمن و کفو و هر سی سال یکی از ایشان نظر به این جهان کند و گیسوی نورین پیدا بکند چنانکه از همه جهان بینند.

[سؤال ۲۸] پس ابوخالد گفت یا خداوند من منت به تمام کن و این سخن ما را معلوم کن، باقر گفت آفتاب نطق است که از این روح مغز ظهور می کند، و نشیدر و نشیدر ماه و نشیدر تابان چشم راست و گوش راست [۳۶۴] و بینی راست است، و سمیعا و بهمن و کفو چشم چپ و گوش چپ و بینی چپ است، و سی سال همین سی حرف اند که در نطق می گردد و شناس کاری ایشان بدین سی حروف است، و جهان دل است که این دو روح در دل این بدانند و طلب رستگاری کنند و مصیبتی بدین دو روح دیگر رسانند و روی به بالا کنند، و این آفتاب که روز قیامت از مغرب به مشرق آید این روح است که در دل است در خانهٔ باد پاک، و ماهتاب روح الحیوة [۳۶۵] حبسی است، چون این روح به ماه در رسد روز خویش پرورده باشد، شش نورها بر این شش رگ که مقام بوئیدن و شنیدن و دیدن و گفتن است به دل پیوسته است از این جوارحان سر در گرد این روح آب کنند و در استند تا آنچنان که به ظاهر همه چیزی بینند و می شنوند و می فرمایند و به باطن هم چنین این همه باشند و این روح از دل به بالا آید از مغرب (۱) محیط آمده باشد، و چون به صدر سینه رسد به استوا رسیده باشد، و چون بر لب و زبان و دهان آید به مشرق [۳۶۶] رسیده باشد و چون بر مقام مغز آید به مقام حجاب قبهٔ آبگون رسیده باشد، قوله تعالی، فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ [سوره ۴۰، آیات ۱۴-۱۵] یعنی که این خداوند عالم کوچک روح ناطقه به تابش روح الایمان این مخلصان که در نیمهٔ راست دل اند بر بالا برخوانند و نور نبوت هم بر ایشان پیدا کنند تا ایشان کراهت و فضیحت بدین حسیه [۳۶۷] مذموم رسانند و

درجاتی بر بالا بر آیند بر این عرش ایزدی بر این روح مغزِ پیشانی به امر و فرمان‌ها (؟) و این همه امر و نهی به امرِ این روح آمده است، نماز و روزه و حجّ و زکوة (۱) بدین روح واجب شده است که همه ترتیب به جایگاه آرد آن وقت مطیع و فرمان‌بردار باشد.

[سؤال ۲۹] پس جابر ابن عبدالله انصاری گفت یا خداوند من این معنی چون باید دانستن، باقر گفت پنج نماز گواهی دادن است بر این پنج منزلت که مؤمن آن کس باشد که نمازِ پیشین باجماعتِ نجیبان [۳۶۸] کند و نمازِ دیگر با جماعتِ نقیبان کند و نمازِ شام با جماعتِ باذرّ کند و نمازِ خفتن با جماعتِ مقداد کند و نمازِ بامداد با جماعتِ سلمان کند و پشت سخت بر محراب کند و دعا خواند، جابر ابن عبدالله انصاری گفت یا خداوند من که جان و مال و خون ما فدای تو باد، این معنی را روشن باز گوی تا ما بندگان از همه کامی کامه این باشیم، باقر گفت به محمدِ محمد و علی علی که این سخن در هیچ کتابی نه گفته‌ایم و نه نوشته‌ایم، مشکل است [۳۶۹] توکل بر جش (= برش) نباید کردن، یا جابر هر آن وقتی که این روح مطمئن روی به بالا کند چون بگیریائی رسد بدین روح باد (؟) [در او] پیوسته است گواهی بر او بدهد به جماعتِ نجیبان رسیده باشد، و چون به گویائی رسد به جماعتِ نقیبان رسیده باشد، و چون به بویائی رسد به جماعتِ باذرّ رسیده باشد، و چون به بینائی رسد به جماعتِ مقداد رسیده باشد، و چون به شنوائی رسد به جماعتِ سلمان رسیده باشد، و چون به مقامِ مغز آید پشت به روح‌الایمان باز نهد و به عالم (۱) نور ظهور کند که نمازِ پیشین گیریائی است و نمازِ دیگر گویائی است [۳۷۰]، و نمازِ شام بویائی است، و نمازِ خفتن بینائی است، و نمازِ بامداد شنوائی است، و این روح بر این پنج منزلت به بالا بر آید و به همهٔ منزلت گواهی دهد نجات یابد، و اگر نه چنین کند دشوار باشد، قوله تعالی، قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ [سوره ۱۰۷، آیات ۴-۵].

[سؤال ۳۰] جابر گفت یا خداوند من معنی روزه چون است، باقر گفت همچنین روح باید که به سی روز روزه بدارد و هم این سی حروف‌اند که مَهر بر لب باید نهادن [۳۷۱] و البته با ناچسبان دم نزدن بدین علمِ نور که به سی

حروفان بشاید گفتن و پشت با برادران دین گردن که بر وی راست باشد بگشودن، و به هیچ گونه عذری و یا خیانتی با ایشان نکردن و اگر نه چنین کند بزه عظیم باشند، به هر سی سال روزه دوازده ماه بگیرد، و این سی حروفاند نورانی که دوازده جوارح بدیشان شناسند، و باز (۱) سی روز روزه گیرد و از همه ناشایستگی دور شود و با کافران و ظالمان و تنگ‌چشمان دم‌نزد و مهر بر لب نهد تا روزه وی [۳۷۲] درست باشد، تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ [سوره ۲، آیه ۱۸۰] و همچنین غز است بر این روح‌القلوب واجب است که سیر و شمشیر و تبر (۱) بگیرد و زره در پوشد و کمان به زه کند و سی چوبه تیر در ترکش نهد و بر میان بندد و به جهاد کافران شود و دمار از ایشان برآرد، و شمشیر نطق و علم نور باید که باشد، و سپر فروتنی، و زره زینهار ایزدی و جوشن حلم، و کمان دو لب‌ها، و ترکش دهان، و سی چوبه تیر سی حروفان‌اند که شب و روز تسیح و تهلیل می‌کنند تا دمار از این کافران برآرند که در نیمه چپ این دل مقام گرفته‌اند [۳۷۳] و با همه سپاه و جند ایشان چون حسد و حسودی و بغض و عداوت و خشم و کین و آرزو، و این غزای (۱) فروتنی نباید کردن، قوله تعالی، وَتَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ [سوره ۶۱، آیه ۱۱] و چون اینها را کرده باشد به حج شود زاد و راحله بگیرد و سی دینار زر خلیفتی باید تا آهنگ بادیه کند و به عقبه شیطان برگذرد و به دزدان و اعرابیان بگذرد و به خانه خدای با ششصد هزار مرد به جماعت نماز کند، و این روح که در دل است شش حدّ دارد به یک روی خانه خدای دل است که شش حدّ دارد و به معنی ششصد هزار مرد است، والاّ به حقیقت و حقّ خانه [۳۷۴] خدای این مقام (۱) روح ناطقه، چون این روح به سی حروفات علم الهیت و روحانیت خواند و گوید و فرماید سی هزار دینار خلیفتی برگرفته باشد، و چون به آدم مذموم بگذرد و به عقبه شیطان برگذشته باشد، و نیمه که زیر عقبه شیطان است، و چون به روح حسیّه حسیّ برگذرد به بادیه برگذشته باشد، و چون به عقیق (۴) و زریق و برزخ و خشم و کین و عداوت بگذرد بر دزدان و اعرابیان برگذشته باشد، و چون بدین رگ سفید آید که خون در وی نیست و از مغز به دل پیوسته است در راه مدینه آمده باشد، [۳۷۵] و چون به دهان آید هزار فرسنگ رفته باشد و به خانه خدا رسیده باشد به مقام

نطق که هر روز هزار جای (۱) از سرد و شور و گرم برآید، و چون به روح چاشنی‌گیر رسد به چاه زمزم رسیده باشد، و چون به سر زبان آید به عرفات رسیده باشد، و چون به شش آلت دهان آید به علم الهیت مشغول شود با ششصد هزار مرد در نماز ایستاده باشد، و چون به بویائی رسد به مروه رسیده باشد، و چون به بینائی رسد به صفا رسیده باشد، و هفت بار از صفا به مروه و از مروه به صفا [۳۷۶] دویدن هفت طبقه چشم است، و چون بر پیشانی آید به مکه رسیده باشد و طواف این شش روح بکند بر این سریرگاه ایزدی آن وقت ایمن و مطمئن باشد، قوله تعالی، وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا [سوره ۳، آیه ۹۱].

[سؤال ۳۱] پس جابر ابن عبدالله انصاری گفت سپاس و منت دارم ای خداوند همه خداوندان سجده سبوح قدوس قدوس سبوح محمد و علی حقا حقا محمودالله المصطفی [۳۷۷] و آلیه السلسل و ابوالخطاب، بعد از آن جابر گفت یا خداوند من در معنی این آیت چون فرمائی گفتن که می‌گوید، قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيَّ رُبُّكُمْ تُرْجَعُونَ [سوره ۳۲، آیه ۱۱]، باقرالعلم گفت در این آیت صفت موکلان ملک تعالی می‌کند که چهار ملک الموت اند یکی جبرئیل و یکی میکائیل و یکی اسرافیل و یکی عزرائیل، و جبرئیل بر امر و فرمان آفتاب و مریخ است که جان آنان که به قتل (۱) شوند از مردمان و زنان و پادشاهان و دزدان و بهائیمان و ددان و دامان مریخ و آفتاب به [۳۷۸] ستاند، و میکائیل بر امر و فرمان زهره و ماهتاب (که) موکل ابر و رعد و برق و باران و باد است همه در حکم اوست هر جا که خواهد برساند و آنجا که بخواهد باز ستاند، و اسرافیل به امر و فرمان مشتری و عطارد بر ارور و نباتات و مسمومات گماشته است که همه از زمین برویاند و زبندگی کند، يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ [سوره ۶، آیه ۷۳]، و عزرائیل به امر و فرمان زحل است که هر جانوری که بمیرد در ساعت زحل میرد و جانش زحل بردارد، و همچنین در عالم کوچک جبرئیل روح شنوائی است [۳۷۹] که قبض (۱) سخن‌های مؤمنان و علم‌های ملکوتی کند و هر آوازی که در جهان است از خوش و ناخوش از آواز آدمیان و مرغان و الحانات و نغمات (۲) چون دف و طنبور و هر چه بدین ماند همه را این روح شنوائی قبض کند، و

میکائیل روح بینائی است که هر چه در نوشته‌هاست نمودشان او دربابد از هر رنگی و لونی که در دنیاست از چهره زشت و زیبا و جوان و پیر و هر چه در چشم دیده آید این روح بینائی قبض کند، و اسرافیل روح بویائی است که بوی خوش و ناخوش و بخورِ عطر و ریاحین و گل و اشگوفه‌ها و [۳۸۰] هر بوئی که در جهان است این روح بویائی قبض کند، و عزرائیل روح چاشنی‌گیر است که هر لذتی که در این طعام‌ها است از تلخ و شور و شیرین و خوش و ناخوش و هر چه بدین ماند همه این روح چاشنی‌گیر برگیرد، یا جابر این عالم بزرگ نیز همه جش (= همش) در أمر و فرمان این چهار ملائکه است، چهار فصل سال هم به نظر ایشان است، جبرئیل بر فصل بهارگاه موکل است و همه گل‌ها و لاله‌های سرخ و زرد و سبز و لاجوردی از زمین برآورد و همه جهان سبز و زریون (۱) کند [۳۸۱] تا سه ماه، پس میکائیل ظهور کند و قبض این سبزی‌ها کند و جهان را خشک و جوشیده گرداند و موکل این فصل تابستان میکائیل است که همه کیل و کوپژ (۱) غله و دانه‌ها بکند که کپال ملک تعالی است، پس اسرافیل به ملک‌الموتی بر سر تابستان رود و همه رسم و آئین تابستان نیست کند و گرمای گرم باز گیرد و خنکی پدید کند و دیگر باره سبزی‌ها در دنیا پدید کند و همه دنیا به حال مرگی شود از سرما و سختی، همچنان که روح در این قالب کودکان از حال طفلی تا به چهارده سالگی به طبع بهار [۳۸۲] باشند خوش و خرم و خندان روی و خوش خلق، و چون (محاسن؟) (۱) پدید آید به طبع تابستان بود تا به چهل سالگی، و چون در (محاسن) سفید پدید آید به طبع خزان باشد تا به شصت سالگی، و چون (محاسن) تمام سفید شود به طبع زمستان باشد، به کودکی در حکم و تدبیر جبرئیل باشد، و میکائیل طفلی ببرد و جوانی کند، و اسرافیل جوانی ببرد و کوهلی بیآورد، و عزرائیل کوهلی ببرد و پیری آورد، و چون نوبت به جبرئیل رسد پیری ببرد کودکی باز آورد، و عزرائیل زمستان باز آورد و جبرئیل بهار باز آورد، قوله تعالی، [۳۸۳] *إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ* [سوره ۱۴، آیه ۲۲] و آن همه که در قالب سیر کرده باشد به کودکی هیچ به یاد ندارند نه از مادر و پدر و نه از زن و فرزند و معاش و مودت، تصدیقاً لقول الله عزّ و جلّ، *كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تَنْسَى* [سوره ۲۰، آیه ۱۲۶] یا جابر این چهار ملک‌الموت

پنج ملک الموت اصل اند که از هفت چهره پیداند، (به) هفت و دوازده نور ظهور می کنند جان دهند و جان ستانند که فرزند در رحم مادر افتد به نظر هفت ملائکه و [۳۸۴] دوازده نقیبان و چهار طبایع به تمام باشد که بر آن بحرالبیضاء بر یمین و یسار ملک تعالی استاده اند، اول بنیاد قالب سلمان کند، از این طعامها و شرابها سلاله پدید کند، و مقداد با نطفه کند، و باذر با علقه کند، و عمار با گوشت کند، و هریره با استخوان کند، و جندب با گوشت سخت کند، و کمیل با صورت به تمام بنگارد تصدیقاً لقول الله عزّ و جلّ، وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ، ثُمَّ [۳۸۵] خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ [سوره ۲۳، آیات ۱۲-۱۴]، و دوازده حدّ دوازده نقیبان اند که پدید کنند و چهار طبایع که چند جای گفته آمد تا آن فرزند به تمام باشد و از مادر پدید آید چندگاه و زمان بماند که باز هر آن وقتی که این هفت و دوازده نظر و نور خویشتن بازگیرند همه اندامها بمیرند از سر تا به پای و این روح القلوب [۳۸۶] که در این دل های مؤمنان می گردد که قالب به تمام باشد در آن دل آغاز کند به امر و فرمان این چهار ملائکه و چون قالب ویران باشد بدر آورند و به قالب دیگر برند، قوله تعالی، إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ [سوره ۱۴، آیه ۲۲].

[سؤال ۳۲] جابر گفت یا خداوند من این روح تنها باشد یا کسی دیگر با او باشد، باقر گفت این نطفه از پشت پدر به رحم مادر افتد روح نامیه در وی کند تا بالا کشد تا چهار ماه و پانزده روز بباشد، این روح معترضه در وی کند در خانه مغز تا از مادر جدا شود و کار طفلی بگذارد و آدم مذموم در این دل [۳۸۷] کند در این خانه خون صافی و منتظره را از پی وی بفرستند و روح حسیّه در این دل کند به سه گروه باز ایستد به کفر و نفاق و ایمان، و روح حسیّه و آدم مذموم و هوای ایشان و روح شهوت و پرنده و بهائم و مار و مانند این، چنانکه کسی به سجود رفته باشد، و روح منتظره نشسته است همچنانکه به قعود نشیند، و روح معترضه و حسی همچون مردم بیای ایستاده اند، قوله تعالی، وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا [سوره ۱۰، آیه ۱۳] و چون در آن دل چندگاه

و زمان بگذرد و کفرِ حسیّه‌ی مذموم [۳۸۸] زیاده شود که ایشان کافر ساراند نجات بر ایشان نیست و الاّ روح منتظره (۱) روی به بالا نهد از شک و نفاق و گواهی قاطع بدهد بر خداوندِ خویش، این روح که بر سر ایشان آمده است خداوندِ ایشان است، بشناسد به کَرّت و رجعت نجات یابند، قوله تعالی، وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ [سوره ۹، آیه ۱۱۹].

[سؤال ۳۳] جابر گفت یا خداوند من این [۳۸۹] هر سه روح به یکبار نجات یابند یا به دو بار یا به سه بار، باقر گفت این روح معترضه اول نجات یابد، آن وقت حبسی پس دیگر منتظره، این روح معترضه به نه پایه به سلمان برسد، همین پایه منزلتِ سلمان بود و به منزلتِ وی نجات یابد، یا جابر این روح القلوب که ناطقه به وی آید به پایه محبتان باشد، و چون روح‌الایمان بیاید به پایه ممتحنان باشد، و چون روح‌الحفظ بیاید به پایه موحدان باشد، و چون روح‌الفکر بیاید به پایه ارکانان باشد، و چون روح‌الجبروت بیاید به پایه ملکان باشد، [۳۹۰] و چون روح‌العلم بیاید به پایه صاحب شریعتان باشد، و چون روح‌العقل بیاید به پایه‌ی داوران باشد، و چون روح‌القدس بیاید به پایه حمله‌العرض (۱) باشد، و چون روح‌الاکبر کلّی بیاید به پایه نه پایگان (۲) (۳) بود، و چون روح‌الأعظم در وی ظهور کند به پایه سلمان رسیده بود و تمام باشد، قوله تعالی، تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ [سوره ۲، آیه ۱۹۲] گواهی قاطع بر این روح مغز بدهد و این روح از این دل به جایگاه خود برکشد، قوله تعالی، قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ [سوره ۶، آیه ۱۵۰] (۳) و این روح به روح‌الایمانِ وی باشد و این روح‌الحیوة [۳۹۱] حبسی از این خانه آب بیرون آید و در خانه باد مقام کند و تخمی از وی در این خانه بازماند و الاّ زودتر از این هر دو حبسی و مذموم از دل بیرون آید، و آدم مذموم بر بهائم نشیند و حسیّه در دل‌های کافران نشیند و به خصم مؤمنان برخیزد و آن مؤمنان که بر دل همسایگانِ وی بوده باشند و این نیز روح مطمئنه گواهی قاطع بر این داور بزرگ سلمان که نطق مؤمنان است ببايد دادن بر این خداوند که نامش روح ناطقه است و هزار و یک نام بر وی افتاده است و ملک تعالی از این روح مطمئنه [۳۹۲] پذیرفته است، و از حبسی که من هزار فرشته از پس شما بفرستم تا مدد

شما دهند، و این هزار فرشته این هزار نام است که بر این سلمان عالم کوچک افتاده است و از پس این روحان بیآمده‌اند، قوله تعالی، اَنْتَ مُمِدِّكُم بِالْأَلْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ [سوره ۸، آیه ۹] یا جابر هزار و یک نام خدای تعالی بر این روح نهاده است و این روح آن فرشته است که هزار جان دارد و آن ملائکه است که هزار جناح دارد، و هزار و یک نان که به درویشان دهند این همه این دلیل است، و آن هزار و یک دانه گوهر که در [۲۹۳] گنج شاه فریدون بود هم این سلمان است، و آن اژه هزار دندان که در قالب جمشید نهادند بر میان سرش همین روح ناطقه سلمان عالم کوچک است، همچنین دور هزار سال است، و این قالب نیز از رگ و پیه و پوست و گوشت و استخوان به هزار پاره است، و شبانه روزی هزار و یک حنا (؟) در شود و سرد و گرم برآید و این همه وصف و صفت این روح است که به روحانیت نامش ناطقه است و اگر به یک نام بشناسی به هر نامی که خوانی روا باشد و اجابت کند.

جابر گفت یا خداوند [۳۹۴] من این نام کدام است، باقر گفت این نام گواهی قاطع است که به این روح بدهی بخداوندی بی‌شک و بی‌شبهتی، آن وقت به هر چه خوانی پذیرفته باشد که این یک نام خاص ملک تعالی است، چون این نام را بشناسی به همه نام‌ها که بخوانی شاید خواندن، قوله تعالی، قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى [سوره ۱۷، آیه ۱۱۰] و اگر آسمان بالا و زمین پهنا عبادت کرده باشی هیچ سودت نکند الا یک گواهی صدقی که باز بیاری، هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ [سوره ۵، آیه ۱۱۹] [۳۹۵].

[سؤال ۳۴] جابر گفت یا خداوند من این روح که گواهی دهد باز به مقام خود رود و این حسّی و آدم مذموم به کجا شود و اگر این روح معترضه گواهی نتواند دادن کجا شود، باقر گفت اول این روح معترضه که در این دل‌ها بازمانده‌اند از تقصیر کردن برادران به دو قالب‌ها در گردد، یکی به قالب مردان و یکی به قالب زنان، [۳۹۶] و از این به زیرتر نهفتد و الا همه تار و تیماری در فزای این جهان بردارد تا روز بعثت و نشور و ظهور کردن قائم علینا منه السلام، بدین یک گواهی که نمی‌دهد هزار بار به مرد چهره باز آید، و هزار بار به زن چهره باز آید، و هزار بار قتل و کشتن بچشد، و هزار بار بمیرد، و هزار بار پیر و



ضعیف شود، و هزار بار بیماری و درد و اندوه ببرد، و هزار بار قحط دنیا به بیند، و هزار بار به مهد و گهواره (مرگ) بیند و هر آن جائی که آمیزش کرده باشد باز پدید آید و هم آنجا که محبت و دوستی کرده باشد از صدق و یقین و خورد و بُرد و خاست و خُفت [۳۹۷] و داد و ستد کرده باشد و وصلت و مَهر افکنده باشد آنجا به قالب دیگر پدید آید چنان که هیچ به یاد نباشد، و اگر خدمت و مراعات مؤمنان کرده باشد در خاندان مؤمنان پدید آید و اگر خدمت کافران و مقصران و معترضان و تنگ‌چشمان کرده باشد در خاندان ایشان زاید، و اگر به هیچ مؤمن و کافر میل نداشته باشد هم بر این قاعده باز آید هر چند که منکری پیش کرده باشد، ظهور همان (۲) به برنایی پیشتر میرد و هر باری که بشود به قالب دیگر به قاعده‌گاه خویش باز آید، قوله تعالی، [۳۹۸] *إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ* [سوره ۴، آیه ۱۳۲] و چون قائم ظهور کند همه پاک باشند و هر عجزی و عاجزی و شیرینی و تلخی و بینوائی ایشان به سر آید و به ظهور قائم خالص و مخلص شوند و چندین سپاه قائم شوند، *إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ* [سوره ۱۶، آیه ۱۲۸] و این آدم مذموم و این روحِ حسیّه محل و مدت ایشان چندان باشد که این حسی و این معترضی در این دل باشند، چون [۳۹۹] ایشان پاک باشند و این ذلت‌ها از ایشان برخیزد و همان ایشان را به قالبی باز آوریم که از ما در حجاب باشند و همه کفر و کفری و منکری از وی پدید آید و برابر این معترضه در ایستند که در آن قالب اولین با وی بوده باشد و به خصم او برخیزد و هر روز از نو آزاری و کراهتی باز به وی رساند تا راست حساب باز ایستد، پس در هفت اقلیم زمین بگردد و به هفت کُرت و رجعت به هندی‌چهره و رومی‌چهره و ترکی‌چهره و ارمنی‌چهره و روسی‌چهره و زنگی‌چهره [۴۰۰] به بها فروشد و با وی نشأت (۱)(۲) کنند، و هفتمین بار بر پیشانی و دیم وی داغ کنند و هر بار اندامی از قالب این حسیّه باز ستانیم، قوله تعالی، *وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ* [سوره ۱۵، آیات ۴۳-۴۴] و چندانکه در ملکوتِ الاعلی رنگ‌ها به خویشان دیده‌اند در این هفت اقلیم (۲) بر جُل و جامه‌های ایشان کنیم چون اطلسِ سرخ و حریرِ زرد و نضح (۳) و مزج (۴) درخش (۲) و طبقی و جامه‌های ابریشمی و نسی (۵)(۲) و

پوستین در ایشان پوشیم آن وقت [۴۰۱] از میان این خورد و برد و سنجاب و سمور و قاقم در پوست‌های گوناگون بندیم و این همه رنگ‌ها بدیشان پدید کنیم، قوله تعالی، *كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ* [سوره ۴، آیه ۵۹] پس به طبقه زیرتر افکنیم و همین رنگ‌ها بدیشان پدید کنیم چون قالب‌های سبوسندگان (۱) و آنانی که در بیابان‌ها باشند و آنانی که در سراخ‌ها باشند چون مار و گژدم و ماهی و خنفسا و کرم و کلوز، پس به طبقه زیرتر افکنیم و همین بدیشان پدید آوریم به [۴۰۲] خشاش و از آنجا به قالب‌های مرغان باز آوریم، *وَلَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ* [سوره ۶، آیه ۳۸] و در هر پوستی پنجاه هزار سال بگردانیم، *فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا* [سوره ۷۰، آیات ۴-۵] تا هر چه بر این قبه‌البیضا و چتر غایب‌الغایات بخویشتن دیده‌اند بر پر و بال ایشان پدید کنیم، و چون مرغان گوناگون و طاوسان رنگین و هر چه بدین ماند چون فاخته و قمری و دراج و هدهد و بلبل به هر رنگ سرخ و زرد و سفید و سیاه و سبز و ازرق و لاجوردی [۴۰۳] و همه آن که بر ملکوت‌الاعلیٰ به خویشتن دیده‌اند و هفت دور جسمانیت که *فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ* [سوره ۸۲، آیه ۸] (۱) پس به قالب‌های وحش و طیور کوچک‌تر باز آوریم چون مور و ملخ و قز و مگس و زنبور و گرز و پشه و هر چه بدین ماند، و همگی علامت‌ها بر ایشان گماریم، پس دیگر به سنگ و کلوخ و آهن و کوه و کمر باز آوریم، قوله تعالی، *قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا، أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ* [سوره ۱۷، آیه ۵۳] دیگر باره به مس و روی و برنج و سرب و قلعی و زر و سیم و هفت جوش باز آوریم و همان رنگ‌ها [۴۰۴] بدیشان پدید کنیم، دیگر باره به گوهر و مروارید و لعل و فیروزه و زُمرّد و زبرجد و عقیق و بُسّد باز آوریم و این رنگ‌ها بدیشان بگماریم از حرمت آن رنگ‌های عزیز و گرمی و قیمتی باشند، پس بگذاریم به قطران حجیم و گوگرد و نفت و قیر و زاک و نمک باز آوریم، پس به هفت گونه شراب باز آوریم چون روغن و سفت (۱) و شیر و شراب و زبِق و زیت، و از آنجا به آب عطوسیه کنیم و در پشت و بند مردم آمیزیم و باز به نطفه کنیم و زنده گردانیم، و باز مردم‌چهره [۴۰۵] کنیم و به یک اندام کاسد (۲) از مادر پدید آوریم و دیگر بار قد و قامت الفی سراپا شگون بکنیم

تا در این قالب‌ها و کرب‌ها که گفته آمد بگردد پوست در پوست، و به هر پوستی این رنگ‌ها بر وی پیدا کنیم و چون زنده باز کنیم و از مادر پدید آوریم و به دو اندام کاسد باشد و سه بار دیگر در منسوخه افکنیم تا در این کرب و قالب‌ها بگردد و به سه اندام کاسد از مادر پدید آوریم تا هفت بار دیگر در هم بگردانیم و هزار مقاتل و قتل شود و هزار بار به مرگ بمیرد و هزار بار بکشیم و هزار بار در شکم مادر بمیرد [۴۰۶] و هزار بار بخوردِ ددان و دامان باشد و به مردم‌چهره برسد و به اندام نقصان از مادر پدید آید تا به هفت بار هفت اندام از وی بازستانیم، قوله تعالی، وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ [سوره ۹۸، آیه ۵] تا نتوانند دانستن که سرش کدام است و تنش کدام است تا به سوراخ سوزن بدر شود، حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ [سوره ۷، آیه ۳۸] و آنوقت به یک بار نیست شود، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ [سوره ۲۳، آیه ۳۸].

[سؤال ۳۵] پس جابر گفت سجدۀ سَبَّوحِ قَدَّوْسِ سَبَّوحِ مُحَمَّدٍ و علی حَقًّا حَقًّا محمود المصطفی [۴۰۷] و آلیه السلسل، ای خداوندِ افشاننده و این خداوندِ بخشاینده، توئی خداوندِ آسمان‌ها و زمین‌ها، أَنْتَ خَالِقُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، توئی اول توئی آخر، توئی پنهان و آشکارا، گواهی می‌دهم که بعد از تو خدای دیگر نیست در همه جا، توئی که به آدم ظهور کردی و به نوح ظهور کردی و به ابراهیم ظهور کردی و با موسی ظهور کردی و با عیسی ظهور کردی، أَنْتَ الْأَوَّلُ وَ أَنْتَ الْآخِرُ، أَنْتَ الظَّاهِرُ وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ وَ أَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، ای خداوندِ همهٔ خداوندان نه بگران داشتی این خواستگاری که من کردم، پس باقرالعلم گفت یا جابر [۴۰۸] من که باقرم به غنیمت دارم رهنمائی مؤمنان کردن، دل گران مباش و از هر چه ترا مراد است بخواه و باز پرس که نه همه وقت و هنگام چنین باشد که امروز است، پس جابر عبدالله انصاری گفت که یا خداوندِ من مرا چنان مراد است که هفت دورِ جسمانی از آدم تا به قائم بازگوئی چنانکه تو معلوم خویش (۱) کرده بگوی آدم یکی بودند یا بیشتر بودند تا ما بندگان دعاگوی تو باشیم و خانه‌ی بیت‌المعمور به خویشان برگیریم، پس باقرالعلم گفت سه آدم بودند یکی آدم کافوری که آدم دائم خوانند بدین کوه سرندیت [۴۰۹] که مغز مؤمنان است، و یکی آدم معترضه در این دل که کوه است که آدم عاصی خوانند، قوله تعالی،

وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ [سوره ۲۰، آیه ۱۱۹] و یکی آدم مذموم که گاه گاه بر این کوه آید و که نامش ذَکَر (۱) است، و وصی آدم مذموم روحِ حسیّه است، و وصی آدم عاصی روحِ حسی است، و وصی آدم دائم نطق نور است، آدم دائم محتاج توبه نیست و از آدم مذموم توبه قبول نیست، و بر آدم معترضه توبه لازم است، و هر وقتی که روح ناطقه وحی بدل فرستد این مطمئن توبه کند، فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ [سوره ۲، آیه ۳۵] [۴۱۰].

[سؤال ۳۶] جابر گفت یا خداوند من گویند که سر آدم به آسمان رسیدی، چون شناسیم، باقر گفت سر آدم هدایت الهی است که از مغز به دل پیوسته است به آدم معترضه که دل آدم جایگاه وی است، چون زمین و قبه سر در گشادگی آسمان است و این نور روح بر آسمان عالم کوچک رسیده است از معترضه بر ممتحنه و از ممتحنه بر قبه آنگون رسیده است تا به ده دیوان بر رسیده است و تا به دیوان غایب الغایات جلت عظمته، یا جابر بسیار عالمان باشند [۴۱۱] که کتاب‌های نهانی خوانده باشند و هنوز ندانند که سر ایشان کدام است و پای ایشان کدام و دست چپ از دست راست از هم نشانند.

[سؤال ۳۷] جابر گفت یا خداوند من این معنی چون شناسیم، باقر گفت در آن درگاه الهیت سر آسمان که سلمان القدره است علینا منه السلام و روح ملک تعالی است جلت عظمته و آن پنج که ملک تعالی آفریده از هفت چهره پیداند پنج جوارح آن روح‌اند و گون عزازئیل بود علیه‌اللعنه، و دست راست این خالصان و مخلصان ملک تعالی [۴۱۲] بوده‌اند و دست چپ معترضان و شاکیان و گمان‌مندان بوده‌اند، و الا در این عالم کوچک سر این روح است که به روحانیت نامش ناطقه است و گنیتش روح الجلال و روح الأعظم است، و گون آدم مذموم است، و دست راست نطق عالم ملکوت (۱) است، و دست چپ نطق عالم ظاهر است و روحش روح روشن است، و پنج جوارح مزاج غایتی محمد است، و دمیث الهی علی است، و صورت فاطری (۲) فاطمه است، و تابش خورشیدی حسن است، و وصلت [۴۱۳] ایزدی حسین است، و نام ایشان آدم و حوا و شیث و هابیل و قابیل است، و در آسمان‌ها و زمین‌ها تسبیح این روح به این پنج

شخص می‌کنند و در محکم‌الکتاب در پنج سوره باز آورده است، در سوره الحديد و در سوره الحجر و در سوره الصف و در سوره الجمعة و در سوره التغابن، قوله تعالى، سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَسْبِحُ [۴۱۴] اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، یعنی هر چه در آسمان‌ها و زمین‌ها اند از فراز این روح‌الْحَيَوَةِ ناطقه و هر چه در زمین‌اند در این دلِ تسبیح این روح می‌کند که بر مغزِ پیشانی مقام دارد و بالای این هفت روح‌اند به هفت رنگ طواف و سجود این روح می‌کنند که خداوندِ عالم کوچک و عرشِ خداوندِ عالم بزرگ است، و از زیر در زمینِ دل روح‌الْحَيَوَةِ معترضه و روح‌الْحَيَوَةِ [۴۱۵] حبسی است، تسبیح و تهلیل این روح می‌کند و همچنان که در این عالم بزرگ این هوای پاک روحِ ملکِ تعالی است، و هر چه در آسمان و زمین‌اند در خدمتِ وی برپا استاده‌اند و تسبیح او می‌کنند چون رعد و برق و قوسِ قزح و ماه و آفتاب و ستارگان و مردم و دد و دام و کوه و دریا از زیرِ وی سجود می‌کنند، قوله تعالی، وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا [سوره ۱۷، آیه ۴۶].

[سؤال ۳۸] جابر گفت [۴۱۶] یا خداوندِ من حَلَّةٔ آدم چه بود، باقر گفت روح‌الایمان و کوه سرندید سر است چنانکه از پسِ آدم نوح بود و از بالای این روح‌الایمان است چنانکه از پسِ نوح ابراهیم آمد، و از بالای این روح‌الحفظ است تا به موسی و عیسی و محمد و قائم هم چنین روح‌الفکر و روح‌العلم و روح‌العقل و روح‌القدس است، و این روحِ ناطقه در این شش دورِ او از این داوران بوده است که به کتاب ایشان باز آمده است (۱) و در شش سوره به قرآن شرح این هفت روح باز آورده است، [۴۱۷] روح ناطقه محمد است که در سوره الحجر باز آورده است که، أَلَمْ تَلِكْ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنِ الْمُبِينِ [سوره ۱۵، آیه ۱] و ناطقه عیسی این است که در سوره ابراهیم گفته است، أَلَمْ تَلِكْ آيَاتُ الْكِتَابِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ [سوره ۱۴، آیه ۱] و ناطقه موسی این است که در سوره رعد باز گفته است، أَلَمْ تَلِكْ آيَاتُ الْكِتَابِ [سوره ۱۳، آیه ۱] و ناطقه ابراهیم این است که در سوره یوسف باز گفته است، أَلَمْ تَلِكْ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ [۴۱۸] إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا [سوره ۱۲، آیات ۱-۲] و

روح‌الْحَيَوةِ نَاطِقَةٌ نُوحِ اَيْنِ اَسْتِ كِه دَر سِوْرَةُ هُوْدِ يَاد كِرْدِه اَسْت، اَلر كِتَابُ اَحْكَمَتْ  
اَيَاتُهُ ثُمَّ قُضِّلَتْ [سوره ۱۱، آيه ۱] و ناطقه آدم اين است كه در سوره يونس گفته  
است، اَلر تَلْكَ اَيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ [سوره ۱۰، آيه ۱] الف يكي باشد، لام سي، و  
ري دو صد به مرتبه هندسه شش باشد، اين شش روح كه از بالاي ناطقه اين  
پيغمبران ظهور مي كنند و مي گردند سوگند همه روحان است، و شش ديگر از  
شش بار شش [۴۱۹] روح اين پيغمبران و صاحب شريعتان اند شش ناطقه  
ايشان اند به شش هزار سال، فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَي الْعَرْشِ [سوره ۷، آيه  
۵۲] تا به دور هفتم كه قائم ظهور كند و اين جهان را راست آورد به عنايت  
خويش.

xxxxxxx

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب على يد العبد الضعيف احقر العباد سيد  
الفت شاه ولد مرحوم مغفور سيد حكومت شاه، به تاريخ يوم چهارشنبه  
۲۱ شهر جمادى الاول سنه هجرى ۱۲۹۶

شكر كه اين نسخه بعنوان رسيد اشتر از مرگ بپايان رسيد

## PRINCIPAL VARIANTS TO THE TEXT.

The Arabic passage on pp. 2—4 is hopelessly perverted:

بسم الله من الله هذا عهد مناجات خانه سر تعن وحساب الموت والحیوت والدرجات و صفت كل نور النبی و حالته و علاماته فقال جابر ابن عبد الله النور من القالات ام الكتاب سراج امام المبین محمد باقر بمعنى و لقد جالست التي قبض فيها دعای خازنة فقال الاعطى بدیوتنا به كتاب كتاب الدقایق اصفاء النور و الانفاس متا حیوت انا حکیم معطیکم مما اعطانی فلا يكشفه الا الملك المتقرین او نبی مرسل او مؤمن مومحنن یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات المهاجرات فلمتنحنو هنّ علمنا دقیق عمیق صعب متصعب لا یحتمله الا الملك او صديق او موحد او متحنه او مطمئن فی الملکوت والناسوة و هو آیات مکنون فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرت بیدی سفرته کرام برویته و علمه رفیع عظیم فی العالمین ومنه الا ربها ناظرت الشیطان قاهرة و تکشف الاسرار لها شمية به قطب الارض الله واسع بنیر علم والله العلی العظیم ،

7. <sup>1</sup>H الدورات
12. <sup>1</sup>L adds *and further on everywhere has maktab instead of kuttāb*; <sup>2</sup>Z and L *فرا یزدی*, C and H *وی فرا یض وی*; C and H consistently give 'Abdu'l-lāhi Ṣabā.
17. <sup>1</sup>H لا تدرنی
19. <sup>1</sup>C and H *وی ابیند وی*; L adds a gloss; *یعنی خم بزرگ سفالین شیطانی*
20. <sup>1</sup>C and H *قطه*
23. <sup>1</sup>C *وله سلسل*, H *وعلی* (in other places H gives in this formula either *وعلیه* or *والیه*); C, H, and L often omit the end of it).
26. <sup>1</sup>L adds: *C gives زاده پنجاه پنج باشد وزاده صد ده باشد وزاده چهار صد چهار باشد: نون سه حرف است نون پنجاه باشد و . . . و قاف صد باشد و قی چهار instead: صد باشد و پنجاه پنج باشد و صد ده و چهار صد چهار باشد ،*
32. <sup>1</sup>L *علمهای ناخوانده*
46. <sup>1</sup>Z and L *صمصی ابن جرمان*; C and H *صمصی ابن جرمان*
47. <sup>1</sup>Z, L and C read here, and further on *خلیفتی*, H *خلیفتی*
54. <sup>1</sup>The same as the preceding variant.
58. <sup>1</sup>H *کاس*
63. <sup>1</sup>So in all copies; <sup>2</sup>This expression is variously corrupted into *قبه ازلی*, *غایة الازلیة*; L *غایت الازالی*, *غایت الازلی*
64. <sup>1</sup>Z adds: *بر فراز*
84. <sup>1</sup>So in all, except L, which gives *بصد*
90. <sup>1</sup>Z *زخار*; C *وزوخار*; H correctly *زخار*

93. <sup>1</sup>One word is illegible.
95. <sup>1</sup>L که نه جای ما در معدوم H ; که نه ماجای در بمعوم C ; در معدوم
97. <sup>1</sup>C and H پنج مکان
116. <sup>1</sup>Z والا در هزار و C and H از ; در هر ششم اسم ...  
ششم اسم ایشان ...
118. <sup>1</sup>C and H چند وحی
121. <sup>1</sup>Z جوار
128. <sup>1</sup>L and H add: این سخن از ملک تعالی بشنید و ...
129. <sup>1</sup>Z خیره بندی C and H خیمه بندی
134. <sup>1</sup>H الفلاح correctly
148. <sup>1</sup>Z موجودان <sup>2</sup>So in C; in H omitted.
163. <sup>1</sup>Sic; probably for الی آخره
169. <sup>1</sup>C and H چهارده <sup>2</sup>Z بیامرزد , C and H بیافرید <sup>3</sup>The last word is omitted in Z, C, and H.
175. <sup>1</sup>L, C, H اولینان
176. <sup>1</sup>Z ارمنیه C and H ارمن <sup>2</sup>L, C and H جزر C and H جزر
177. <sup>1</sup>Z واقفیه L ; ارفقه C and H <sup>2</sup>C and H ماین <sup>3</sup>C and H ارجان , اندجان C and L اوحان <sup>4</sup>Z طرسوس <sup>5</sup>C بکران و نسان H , بکران و نیان <sup>6</sup>Z ارفقه H
179. <sup>1</sup>All گیاهات
180. <sup>1</sup>Z ری وانی دره H ; زری وانی دره C ; ذره
181. <sup>1</sup>C Z adds ; مشله L ; مساح و مجادله H ; مساهه و مجادله C <sup>2</sup>C بیما نه H ; سمیا نه C  
از زیر L and H زاری <sup>3</sup>Z به مجادله apparently for مجادله
182. <sup>1</sup>Z دریده کی H ; درندگی L , بدانگی Z <sup>2</sup>Z الطاهر الدهر H , الطاهر C , بضراب L illegible, L  
باواز بشناخت هم باز ره ... H ; باواز بساخت باز ره ... <sup>3</sup>C
184. <sup>1</sup>Z, C, H آدم
186. <sup>1</sup>L به نجار H , پنجاه و دو C , پنجاه دو L
194. <sup>1</sup>So in C and H; in Z and L درگاه و بیگاه
208. <sup>1</sup>In L only the beginning and the end of the quotation are given; <sup>2</sup>Z ارا ظله  
in all others اظه (quite consistently further on).
212. <sup>1</sup>Z الوحی C and H الواح
216. <sup>1</sup>L استقلانی
226. <sup>1</sup>Z درد نیرو H ; زور و نیرو C ; دتیر
228. <sup>1</sup>Z زور و نیرو C and H again ; نیر
234. <sup>1</sup>C and H نفس
235. <sup>1</sup>Z سمیر هزار عرض موسی C and H ; صغیر و نیز عرض ...



240. <sup>1</sup>L and C بامر; L, C, H بنظر
241. <sup>1</sup>L ناطقه; C and H تا نطق
242. <sup>2</sup>Z دزد فاری; H دزد خاری; C زدفاری; L زوفاری
243. <sup>2</sup>Z دزد فاری; H ورو فاری; C زو فاری
257. <sup>1</sup>H نمی بمشتها
258. <sup>1</sup>L simply خالد; C and H ابو الخالد
259. <sup>1</sup>Z (بدو) بدون <sup>2</sup>Z; دود فاری; H روح لوح وردفار; C زوفار; L وزوفار
260. <sup>1</sup>H در دوزخ
265. <sup>1</sup>C and H ابو خالد
267. <sup>1</sup>C نهوش; H and <sup>2</sup>Z نخوانند; H نخوانند
268. <sup>1</sup>Z نهو; C and H تهویه
269. <sup>1</sup>H عكه; L and <sup>2</sup>Z لكر ليها اند
271. <sup>1</sup>Z and C الواح
276. <sup>1</sup>Z لوح; C and <sup>2</sup>L وزون; L درزيون
281. <sup>1</sup>In all MSS بي
286. <sup>1</sup>H مستضعفان
291. <sup>1</sup>Z and L محمد ابن جعفي; C and H مفضل
296. <sup>1</sup>L and C نه بدهد
307. <sup>1</sup>Here and further on in all copies not clear, where really one has to read *habes*, and where *hiss*.
308. <sup>1</sup>So in all copies.
309. <sup>1</sup>Z, L, C — sic; H زیستن; <sup>2</sup>L بمصیبت; C به مصیبت; <sup>3</sup>L وبما; C and H بیمار; <sup>4</sup>L, C and H بشارت
310. <sup>1</sup>Z همان; L ایمان
317. <sup>1</sup>L جیبی; <sup>2</sup>Z معراج
318. <sup>1</sup>Sic, in all copies, perhaps for ترکیبی
320. <sup>1</sup>In C and H parts of the sentence are transposed.
323. <sup>1</sup>L and C برمزد خواست; <sup>2</sup>C and H آنچنان است
324. <sup>1</sup>Z بداده; <sup>2</sup>Z and L هرزه کاری; <sup>2</sup>C and H تا بالغ
329. <sup>1</sup>C and H و الله که آن چنان است
330. <sup>1</sup>L رابضه; <sup>2</sup>L راوزه; C and H راوده
335. <sup>1</sup>C اندامها
341. <sup>1</sup>L, C, H سواي
342. <sup>1</sup>Z هشكوری; C, H, <sup>2</sup>Z رنج; H رنج
347. <sup>1</sup>C درهم; H درهم
360. <sup>1</sup>C درويش; H (?), رويش

365. <sup>1</sup>C and H مغز
367. <sup>1</sup>Instead of *zakāt* C and H give after *hajj* — عزازئیل Z; عزازئیل Z; وعمره عزازئیل Z
369. <sup>1</sup>C and H بعلم
371. <sup>1</sup>L در بار بار; C and H در بار بار بی گیری
372. <sup>1</sup>Z and H omitted; C تیرو کمان
373. <sup>1</sup>L غزا اینجا باید; C and H غزای بویاید کردن
374. <sup>1</sup>C and H . . . مقام مغز است، مقام
375. <sup>1</sup>C and H حنائی
377. <sup>1</sup>Z بنقل
379. <sup>1</sup>C وآن حیات و مبات Z, C, H فیض; H قیض
380. <sup>1</sup>Z and L زیور
381. <sup>1</sup>L کبل و کوبر; C and H کبل و کوبر
382. <sup>1</sup>L محتلم; Z illegible; C مجشم; H مجسم; all copies consistently using one and the same expression in all places in which it appears, further on.
388. <sup>1</sup>C معترضه
390. <sup>1</sup>Z پایان; L and C پای به کان; <sup>2</sup>Z حلیة العرشیان; H جل العرشیان; C جملة العرشان; H پایان; H وقال انی و محمد فرموده راجعه; L adds قال التبی صلی الله (علیه) الی الله راجعة . . . and H:
397. <sup>1</sup>C and H بر ظهورهما به برنای
400. <sup>1</sup>L بزج; <sup>4</sup>C نصیح; C and H نصیح; <sup>3</sup>Z اقلام; C and H نشاهد; C نشانه; H منزیخ (?) شمیء; <sup>5</sup>C منزیخ H
401. <sup>1</sup>Z ستوده گان; H شنونده گان; C شبوشنده گان
403. <sup>1</sup>C, probably by mistake, quotes VI, 38, which is quoted just above.
404. <sup>1</sup>Z روغن مسیقه; H روغن میقه; C جفیرات بل; صفت
405. <sup>1</sup>Z کاسیده
408. <sup>1</sup>C تو; H خویشتن
409. <sup>1</sup>C and H دل
412. <sup>1</sup>L فاطر; <sup>1</sup>Z ملکو تیت; C and H ملکوئی
416. <sup>1</sup>L and C برخوانده است

[www.kandokav.net](http://www.kandokav.net)

# ام الكتاب

ویرایش: ولادیمیر ایوانف

به کوشش ب. بی‌نیاز (داریوش)

منبع:

## Der Islam

Zeitschrift für Geschichte und Kultur des islamischen Orients

Dreiundzwanzigster Band

1936